

وحدہ ۱۵۱۵
اننت بہا شرون عا وبقہا وقطل عزہ ہدا وین
وما کان ظنہ انتہر شہیمہا ولوقد تفرغہ رسول

فاذا اجبتہ کنت سمعہ الذی یلیح
(حدیث قدسی باب افریش آدمی)
ملی الحظمتہ

اری الوتخار الکلام کاہنہ
لاہل العالمین الکرامہ



کتابخانہ
جعفر سلطان امرا
تبریز ۱۳۶۵ قمری

لقد اتممت
وقد اتممت
لقد اتممت

۱۹۸۵-۱۱

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانہ مجلس شورای ملی

کتاب: حقائق الادبای

مؤلف: محمد الرزاق بن ربیع (معمون)

موضوع: لغت و صرف

شماره ثبت کتاب: ۱۵۴۱۹

شماره قفسه: ۱۱۸۹۲

۹۱۶۹

نسخہ ثبت شد
۹۱۶۹

[illegible][illegible][illegible]

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

<http://fb.com/ranajabirabbas>

هر چه را ام جابر شیر در اورد و ج و دهنان را اوقات نشی که اگر چه که تر بود
جمع آن سر و شرات را بکنه و القاب او از آن کرد چنانکه غیر از صفات ایدار کرده و

[illegible][illegible]

از افعال است. الالهة اسماء الزمان
و هو في كرامه الوهاب

و باری که این را بداند و گفتی رات خبره و حصّ اثره شوشن گفت

النار موقدة على سفره والتابع العواء في اذنه لم يخل عين التي سدت

بذِهِ ابْنِ أَبَا جَحْضَرَهٗ حَوْلَ خَشْتِرُودِ نَزْدَ بَرْكَرِدَدِ اَزْزِيرُودِمِ اَوْفَاكِ بَرْگَشْدِي وَتَقِي

کہ شترائی یان جو ب کفی شتر صحیح شتر شیم یان داغ لفظی چل شران کے ہزار رسید بختم

شترز بکند خبر بجان اینکه چشم بد اکثران در گردد و کشتن و خون انداختن و دست و پا

الکلیک جاتہ ان پارہ نمند محبت باقی خانہ چون راه کم کردن جہ را اگر دایندہ پوشیدہ من حیثی شریک

و کس که بوی از او در کف دست و اگر ناله کردی بوی از او در کف دست و اگر ناله کردی بوی از او در کف دست

نام آن سلطان بینه و بخورد عاشق دهنه را عرض باز ایستد و هر که است و دانه بگرد خون مردم می

اور احمد اسے قال الحق بنیۃ مکادم و اسنادہ کلکم دماکم من الکلب السقاء

بایان مکارم و بستان جلال
کوهر شرف و نعل اسب کینه تا خدای در بار او تسامد بخون او نماز خوانند

[illegible]

حکایت یقیناً در کتب دیگر که در مصاحف و باقی

[illegible]

درد ۲۳ و درد ۲۴ و درد ۲۵ و درد ۲۶ و درد ۲۷ و درد ۲۸ و درد ۲۹ و درد ۳۰
از این که در تمام اینها و در هر یک از آنها و در هر یک از آنها و در هر یک از آنها

[illegible][illegible]

دو ۵۳ در حصه دار احوال
دو ۵۴ احوال خور
دو ۵۵ احوال خورق اطلس
دو ۵۶ احوال مستن کرخه
دو ۵۷ احوال ابن خلدون
مستن وصال

[illegible]

ورق ۷۱ - ورق ۷۰ - ورق ۶۹ - ورق ۶۸ - ورق ۶۷ - ورق ۶۶ - ورق ۶۵ - ورق ۶۴ - ورق ۶۳ - ورق ۶۲ - ورق ۶۱ - ورق ۶۰ - ورق ۵۹ - ورق ۵۸ - ورق ۵۷ - ورق ۵۶ - ورق ۵۵ - ورق ۵۴ - ورق ۵۳ - ورق ۵۲ - ورق ۵۱ - ورق ۵۰ - ورق ۴۹ - ورق ۴۸ - ورق ۴۷ - ورق ۴۶ - ورق ۴۵ - ورق ۴۴ - ورق ۴۳ - ورق ۴۲ - ورق ۴۱ - ورق ۴۰ - ورق ۳۹ - ورق ۳۸ - ورق ۳۷ - ورق ۳۶ - ورق ۳۵ - ورق ۳۴ - ورق ۳۳ - ورق ۳۲ - ورق ۳۱ - ورق ۳۰ - ورق ۲۹ - ورق ۲۸ - ورق ۲۷ - ورق ۲۶ - ورق ۲۵ - ورق ۲۴ - ورق ۲۳ - ورق ۲۲ - ورق ۲۱ - ورق ۲۰ - ورق ۱۹ - ورق ۱۸ - ورق ۱۷ - ورق ۱۶ - ورق ۱۵ - ورق ۱۴ - ورق ۱۳ - ورق ۱۲ - ورق ۱۱ - ورق ۱۰ - ورق ۹ - ورق ۸ - ورق ۷ - ورق ۶ - ورق ۵ - ورق ۴ - ورق ۳ - ورق ۲ - ورق ۱ - ورق ۰

دود و ۷۵ و دود و ۷۶ و دود و ۷۷ و دود و ۷۸ و دود و ۷۹ و دود و ۸۰ و دود و ۸۱ و دود و ۸۲ و دود و ۸۳ و دود و ۸۴ و دود و ۸۵ و دود و ۸۶ و دود و ۸۷ و دود و ۸۸ و دود و ۸۹ و دود و ۹۰ و دود و ۹۱ و دود و ۹۲ و دود و ۹۳ و دود و ۹۴ و دود و ۹۵ و دود و ۹۶ و دود و ۹۷ و دود و ۹۸ و دود و ۹۹ و دود و ۱۰۰

ورق ۹۲ ورق ۸۴ ورق ۸۵ ورق ۸۶ ورق ۸۷ ورق ۸۸ ورق ۸۹ ورق ۹۰ ورق ۹۱ ورق ۹۲ ورق ۹۳ ورق ۹۴ ورق ۹۵ ورق ۹۶ ورق ۹۷ ورق ۹۸ ورق ۹۹ ورق ۱۰۰ ورق

[illegible][illegible][illegible]

این طریقه این نظر است
عربی برین

19

Stability

[illegible]

شعر می و دانش پروری باقر مکتبی لایب کمال کشید در ستم که در مضمون خیر الکلام قد و دل
دل نیز مرغی شو

بِکَلَامِ لَوْنِ اللَّذِّیْ سَمِعْنَا مَالِیْنَ حُسْنِیَ إِلَى الْأَصْنَافِ وَکَلَّمَ جَوَارِحَ زُیْرِ حُرِّیَّتِ
بیم هزار دل را بشد زنده و تقاضای دین من بکند چون بنایم سخن دین لطیفی بزمین را
بهر جویه بر زدن خلیطه کشا که بر زده رفته رفته او با بارها مستعدین و علیه چنین
لذی البقی غامه و اسرار و سرسای سحر و لغز و قامت این شاه جاد و پست جاد زلف آیت و
ترتیب و صفت صفا و اولزه بلاغت ما را در لایط حاک با باد صبا سمنان آمد و نظم در
این نظم نوا این عقد دین و ثریا را انبات العنق و از پرانده و پرست و ساخت صلاحت در
الفاظش خاک در چشم آب بران و آذر در کارنامه مانع و آذر در چشم آتشی از جناب اولاد
آتش هر چو این و در شرف مطالعت پیش منور گردد این صیغ را ادعای خیر ما آرد و اگر نقصان
و عطره واقف شوند برده اعراض از روی سرش به ان پرده از گستره کشف بگردان است که بر کمال خرد

بر خردان گیرند و غدر الصادم قدین و المجراد قدین و بهر حال شریات **مضارع**
نمیدانم که به شعر خیر خوب کردان ، **مما** که علماء در حد فصاحت و بلاغت مختلف کرده و بعضی
الفصاحة مکتبه فسانة یصلحون بها الإنسان على ترتيب كلمات العرب و کما
تقتضيه الحال و دیگری گفته کلام جید الفصح حسن التركيب الفصح گفته اند
خواه صادق و مکرر کاذب و دیگری گفته بلاغت اسرار حسن لفظ و حسن معنی و دیگر گفته شایسته فصاحت
از صبر و خیر کلام و تصحیح تمام و دیگری بلاغت را ایجاز بدون عجز و طلب بدون خطر
و بسته و دیگری گفته بلاغت در چهار است و تقریب معنی با الفاظ و صفا و قالی الاخر الاخیاض
مع الايضاح و الاختصار و دون الاکثار و معنی الاصول و الفصول و الضامع لآبنة الفصح و المذکور
و التالیف و قال لا خیر الکلام او جوده و أوضحه و لکلمات کرام و دیگری گفته را وصف کرده که کمال

مقتضی فصاحت و بلاغت است
و دیگر

جواب معاینه این دو وی معانی گویند المعانی فروع من القلب لانه الى قوله لا علم
فقیس شماک مدلس بحرف و توتنه لغاه مدین الاعداد من الطرق لغوف سیرا و چون سیمانت توتنه
هوایه در او راه مستقیم و لغوات مترین بپیرامین مصراع صلیح سیمین یا چون صهرم است سار در لغات
مداد و لایس مراد سیر که در امر احد لایک ب سیرا و او عین نظر در سیرا دل ساء فقیس سیرا
و در سیرا بین ایچو بهر کز و عطف عنان توتنه از عالم ظهور و انچه بخت خود بکمال کون و حیا
که چون بحر است اذان سیمین رسد و خود که در مانوس است عواظین مدلس بخت و سیرا است
بر که در موطر قلبیه سار شو الکلام اذا صعد من القلب فخرج اقلب سحر کمان روی آینه بهم
در هر ارامش صحنه را در وصف دگر ای صدمه داری کرد اذا اقبل الخطاب بد اطلع بقیه کز
الکلام ان حجر اخفی غاراً و از بزم شایسته بحکم کلام بر مرام بر نظم منال توتنه نظر
در حسن کلام گویند حسن الکلام ما قلت فضوله وقت فضوله کوسد فصاحت صحت
از قصه آمدان سب انی زو را لوط فهم شود و بدان و سطره مستعد از سماع آن سر شود و بعضی تعصبات است
که بگویند بر سبب است که خود را سبب غلق لفظ با حذف سبب و غیر بهر است مثاله
و امثله اناس الامم کما ابراهیم بن ابراهیم و البلاء غنه کون الکلام القصص و صلیح
الافصح مراده بینه بلاغت آن شعر و کلام آینه که کون ضمیر مستعد خاطر او بشی کلام فصیح بقره
ادای کل طبع و بلیغ بر که و بقوت فصاحت نیت مراد رسد و پیشتر فضلا میان فصاحت و بلاغت
فرق کرده اند و بعضی گفته اند فصاحت تلقی لفظ دارد و بلاغت معنی چنانکه لفظ فصیح معنی
و در کتاب در بلاغت آورده است که البلاغة اعادة اختيار اللفاظ و الاستبانة لها و قد راعى
و قد صدق فيها و بیکور هر کس جامع قامت این قیود بشی کامل الماده خواهد بود و اگر در این جهات اهل کمال در بلاغت
بصاحت شعر و دین و اسطر و ان کثرت دین معنی این است از فضل معنی و الفصاحة اشتقاق من الفصح
افصح من الفصح فکر کلام قول الفصح من المعنی حید الرتب فصرف الفصاحة صدق کان او کما میگویند
بنابین فاصد بلاغت تلقی لفظ و معنی دارد و فصاحت لفظ و معنی هر کس از این دو کار را فصح و بلاغت
بلاغت را تفسیر کرده اند جبر الکلام ایجاز و قد عجزه و کثر اعراضه و ذنب صده اعراضه قال
ابن المقفر ان تلغ المعنی فتلغ المعنی الکلام و عن المعنی هم سیکون بمری امر او یقول انک عاقل
و قد هم انی فکیف و عنده امثال في اللسان و قال ابن عیاد النوریز و انزل و انما صده و انما
بهر که در حق کلام ابن عیاد ان فصاحت و لفظ عبد الحمید و اولی بنی طلاق کثرت ازوت و بطیوع
ازوت کرد جبر الکلام ما کان لفظه قد مدح بکرا و بیکور ان کان المعنی بزل آینه الایمان و فصح
الکتاب اکثر الکتاب فان الله امر اراک المعنی بایهم و فی قوله و انما عجزه في البدعة قال خط
کلام بمری و معنی اقبل الکلام انما رتب حاشه و نقص معنیه لا یزال که و لا یفصح که
اطال الخطاب بین مدنی الاستکمال و انما و قال من کمن الکلمه بح کلامه بیکر که و
ان مع ان اللسان او کثرت حاکم رقت عذبه و البلاغه مراد المعنی لفظ القدر و معنی طلیه
فما یفصح جید قال البیهق من ثبات قدره لک فکر کثرت اند عیله موقوف ان کلام او

Presented by: Rana Jabir Abbas

٥٧ عبد الملك بن مروان الخليفة المتوفى اقيم ايامه اربعه اشهر
 واربعة ايام في ايامه اربعه اشهر واربعة ايام في ايامه اربعه اشهر
 واربعة ايام في ايامه اربعه اشهر واربعة ايام في ايامه اربعه اشهر

[illegible]

خشت اول
سخت ازاد عالم خود را در میان
طرح انداخته بود و در اینجایم و او نیز نام
نظر بر آنست که عالم خیر نشد
به بیان هر یک که زبان او هر چه است
فصلی در این باب است که شاعران را در
مثل سبک کرد که با شیخی فخر را در
از این علم دارد تا خوشگوار است
تا چندین سال که گذشت اما او در این باب
شور و ادب نیست که از مردم در این باب
بر صفتش را نیکو است بی حال گفتار است
حق نظر را ندارد که در زمین است و در
چون چو نامش در شنیدیم و در کلام
در این باب که در وقت روزگار در آمد
را به در آید که در وقت روزگار در آمد
که به نامش در وقت روزگار در آمد
هر دو در این باب که در وقت روزگار در آمد
صفتش چون در وقت روزگار در آمد
کتابه در این باب که در وقت روزگار در آمد
معنی در این باب که در وقت روزگار در آمد
العالم فی الحقیقه قال یلیق الخلد
وقتی فی الحقیقه قال یلیق الخلد
امداد الکلام فی طرقت فی حقیقه
لا بد فیهم فی طرقت فی حقیقه
فیهم فی طرقت فی حقیقه
فیهم فی طرقت فی حقیقه

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

[illegible][illegible]

و این اثر را در لغت
و در جمل لغت و معنی
تألیف

[illegible]

باب اول

اللفظ
الوصفي

[illegible]

مدر

از کف اراده بنویسم قول اورد عیون المهابین الوضائف والمجس جلیبن الهوی فی حین کد
ولاددی مطلب از او الله عیت اورد یاد ادها بالخیفان مرادها قریب و لکن بدون الله
کبیه و الله شیه را انقیام داد و از عادات او بگوید که اگر کودک در حان غلط کرد چه بزرگ و بزرگ آگاه شد
و غلط را درست خواند روزی که این آیه میخواند یا انما الله امنوا له تقولون ما لا تفعلون کبر
عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون کبیه چه بزرگ زود کودک سکت ثمر تا کرد از ابرار و غلط
و نینا طهر شر و اوست خود تمام کرد و غف پرورش و کف ایما جزیرت در ده کرده آید و عاده آید کف ای
و کف توبه دینی کف حبیب و چنان اشق اشد پس دشمنان عده کرد و دشمن کودک پسندید از اوقات
اشارات حکایت تنه است در کمال اعلای صاحب ملک خوار ارج کرده بود و انفس متعنه تمدد فکر و
بر کف و مدله و در هر حال و بختا و کف برادران جزیرت رسید که متعنه رفتن شد است و اوقات خود کف
جزیرت تنه نویسنده و لطف عبارت کف و خج و انواع تعطف و طهر کرد و دلش را بر است از او را از هر کس و
و خوشه که اگر بایده شایر صنف کفر متوجه خواهد و بیان کاتب متعنه نوع صد اقر و کاتب بجزیرت
چاره ندید پس نامه نوشت و نوشت از سر ملک جزیرت دور تر کند چه ملک نامه را بفرستادم ملک کف
بنظر اهل ملاحظه نمود کاتب را که ملک کفر جزیرت چون نامه را بافرستاد در لفظان شاه نامه قالی از شاه
کرد ملک بخوار و مکتوم نمود و در متعنه زنده چون نامه متعنه رسید به الفور از آن ملک خسته و دست بش
از وی پرسیدند کف از تندی آن محلی با طرم رسید و کاتب شاره بیان آید که است در آن المللا با کف
بک یقولونک فخرجت لی من التاجین کف اندر متعنه در جواب کتب لفظان فی
از آن شاه بقول ضایقه اما ان ندخلها ابدا ما داموا فیها بر عتاشال بش
مکتوم و بیکه بعد خور نشد که از نامه صاحب را بکاتب چند روز از او صد روز صاحب اتفاق
تلف ادا چون کف صاحب رسید صاحب بکفیت او رسید کف صاحب کفقه نیم روز
صاحب کرده کف و عینه صاحب قوه میخواب جناس تحریف تا شریف کن اوست در حدیث کاتب

الكنف

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

و بعد از آنکه عقیق به حوله
مشت برت ظهور لم رکبن
از دست و نظر طلعت زلف
آفتاب و این تره امر را
عقیق من

[illegible]

جمع کوه است لدی سد شانی السلاخ مَقْدَفُ شاکه اللع فی الکله شکر
دری بخردت و اسیر که قنارت با یدیم المتعارله افه و بر شیع لبلد الفقاها
لوقلم ارتقذ تا افوتی شیع لانه افه تلام المتعارله عفر اسد حقق
توشیح الخ اطلاق و تجردت بمعد کس مباله و تشبه و مینار تیره و بر تار
نشیه است متعارله عین متعارله است کقول التمام و هو فی هذا الخ تمام و یصح
حتى یظن الجهول بان له حاجة فی السماء اسعاره صعد و از بر علو در است
درینغ و فریت و فی الخدج فوادی کلی غایبه یووی ما درها
و المحضر ظمان اولهلا قبت التم عیبها و من عجب انی اقبل اسبابا
مفکن دمی من عبت اسود در طرا این مثر در کسک و با اید و در غایبه
سیر الکنینه است محمد از ار و تشه گرانده است میان را کوه کوه کوه و غیرت در بر
کوه سیم ار که اوتیشی الکوه و سمع کوه صواری و دخیمن بنی الا و الخ
مجاذب خضره جبل الجبلین نرم و تارک از اولاد ترک طفی مکته مویان او
کوه جین را باید در متعارله مابلهش بهر الطرفین باشد نفع در عرف و در
تا اینکه لغز نفع شو چنانکه در تحسینیه رایت اسد الکوسیم و اراده کیم از وی کننده
لغز و تحسینیه کیم رایت ابلا ماته لا یجد فیها و اصله اراده مشور و فی
او اراده کوه کوه بله تشبه و کنده رایت است صحت القسیم و منقسم کردن
بصفه و چند در کننده باشد کلام ابدون سیکه نفع در و به باشد یا غیره و در
مدر اما عک فافیه و نفع دامق و تحک الماعه و هو عک
سایفه و کول الا فر لو یحل صفتک بی من مجد الطنه او شکر تجلته
او احوا دخیه ان صفت در اکثر ادعیه ماثره اتمه معصوم و دارد است

اصداج الله واليوم
ولم يبق من الامم
والوالم صدم واخذهم الصدف
وصدده خذاج اعقل
ورحب عمنج اليد
ناصها
١٥

و طریقه بشریست و متنع و لب عذب المود و در منظومات قدما درین فرع کلام بسیار یافت میشود
بکارینا سیدم در کاه جمیع اوقات سر بر اهر لب نه است یوسف العزیز را کار کردید شری چون
چاک از وقت سیدم یعقوب را از پیش چشم تر رخ مانند بان اول دلم مانند بان ثانی
فیض شمع در و صد آن پر نهید که حکم در و حس است در رک و اندر دل و اندر مرغ
جواب و صبر و روح جسم را از شر انقلاب ریخ دالو و حس و درد دارد و روح عقی الله
جای صبر و لب دالو و خوب حکمة المقابلات یعنی در تعریف تقابل و مقابله گفته اند نه در شش و ناظم
چند چیز در ده و نظم و نثر با ورد و مقابله کند هر خبر البتة و یا در خبر یا بغیر ضد از بقول اهل علم مشهور
میان جناب و مقابل گفته اند لایکن الطباق اما بلاضاد و المقابلة بلاضاد و بغیر و لکن الضاد
از رتبه و نظم و مقابله و لکن در تعریف مقابله یاد کرده است قید دیگر در معنی مقابله جمع کلماتی و هر کس
بیشتر از خبر ضد آید و هر از شرط صحیح شود در آنجا ضد نمی شود گویند نه فاها من اعطی
و صدق بالحنی فیسفیر البسری و اما من نجل و استغفر و کذب بالحنی فیسفیر
البسری مشکلی است و همی النجل و الاستغفر و الکذب اگر کینه ضد نگیرد و اعطی اگر بصر
علا هر است استغفارة تقوی که پس چه وجه دالو جواب گفته اند این چنین بر عتبار است استغفار که آثار
لذم و الله اما کفو استغفار زهد و اعراض است از غیر و باعتبار قرب و محال است و غایت کردن
بمنزلت است در متغیر از آن چیز پس این غیر ترک تقویست باینکه نازیدن بسبب انکس در اثرات دنیا
از نعمت خست الما و این خست را در کلامی که ذکر کرده بعضی اعتبار و کرده اند و قول ابو دلامر از زهد به شمرده
ما احسن الدین و الدنیا اذا اجتمعا و اقبح الکفر و الافلاس بالرجل گفته اند به سبب این حدیث
و دین و دنیا و خداست و مع ذلک قید مذکور و معذمت از بر اینست که شرط کفر هر چه در دنیا
اجتماع را و در کفو و افلاس در حد اوست شرط کفر پس گویند که این است در تقابل که هر کس
شرط ثانی در صراع ثانی مقابله ایشان باشند مشرط بلصحا و اقلیلا و لیسوا اکثر

[illegible]

انفرد
 (۱۳۱۲) ل. محمد اردلان
 (۱۳۱۲) ل. محمد اردلان

کتابت در روضه
و علم فیه
و جہان احوال
و قیاس
و نظم

و نصف مخلوقه و لم یبق الا صورة اللحم و الدلم و قال صم المؤمن بأصغر غیر حیاته و لسانه
 اگر شرف را با نثر نه ^{کلمه} را قارون از موسی و مارون شریفتر است و زخوی از کیم عظیم تر و زخو
 از ضیاء صید است و ابوجهد از رسول مقبول تر و معاویه غنی و غنی از عا و بی فاضله است
 که هنر را کند خیر حکیم کون خوش شمارا که و غیرت است جبرئیل است
 و اینها را در این کتاب مذکور است و اینها را در این کتاب مذکور است و اینها را در این کتاب مذکور است

[illegible]

<http://fb.com/ranajabirabbas>

۷ وندارش از امر الهی و مافیه
وزیر و علقه بن قدر و طافه بن
عبد یکر

در این کتاب
نوشته شده است
که در این کتاب
نوشته شده است

شهرت محمد و امام محمد

میرزا

مراد حسنه دمان و كذلك التفاهه حشوها از دل کردار و تقات الکاه و در این
 بعضی بر این است که خاض ظلام العجاج و اطفا نارهاج و الموی بالاحراج و اودف
 کل طفله معباج ذات بدعا و دجاج ثم قال لاحصاه علیکم النهاب و الاموال
 الرغاب عطاء لاضیق شکس و لا یقلد و لا عکس و بعض و اما صمد
 فكان المذعاف المقدر و اللث الخدر یعنی مهر زد و کشته بود و ع و ترش و در شیشه
 و یحی الحرب فیفسر العتاب و یبکد و این حک می خورد و بیج النهب فیکثر ساع
 عارت و تاراج را و پارتاراج می کرد و لایحیح فیکثر ساع پارتاراج و نهشت هر چه از غارت را
 و یبکد و بی پارتاراج می داد و قاطع الطول و یج و یحیح بود این توبه از کلام صمد و ایام عکافه
 و یطاف طبقه اول را ساز نصاحت بلند آوا و شوار و کوی و متاخرین در زینت دهر و زینت نانی فر
 صمد و مخفی ساق و مفاخره فقد انعم ابرک و کاه ان یرقوا الی الرب لکسما
 المغرب فقد اتوا باین بدیعه و ارتقا ابرته الرفیعه و مت معانی و دعت مردم به درین
 و انشعوب در نظارین و فضیله موب و نه فله اشیا و این خواجه اندک و اشبه نظر از
 لیکن او با کشته اند به الغرملک و ختم ملک لانه محم و دواع الکلم نظر و شرا و
 و شرا اول امر العیس است در جایت مرد و شرف سلام در صاف و یمنی عیته و
 و بر نظای ایشان و شایه ابو ذری رحمه الله بعضی ابن المقرة گفته اند اما باید ابو ذری را نه ابو
 ابن روی را گفته است چون تشبهات ابن المقرة و او از شعرا است گفت از شعرا
 بخوانید پس در وصف هلال این بیت از این مطلع نقل خوانند النظر الیه کزهر فی فیه
 قرائقه محو له من غیب این او در کوفت باز بخوانید باز این قطعه در وصف ازین از این درون
 خوانند کأن ازهر فیه و الشمس فیه کالیه ما ازهر فیه فیه قالیه گفت از شعرا
 لا یكلف الله نفقا الا و صوما این شخص سباب و آلات فایه خود را وصف میکند که از اسباب
 و در مشول طریقه لا یكلف الله نفقا الا و صوما این و آن را مع کلم تاب نه برب آرم و بعد از
 خدم چون بعد الملک بن مروان را میزند و حجاج مراعات شرا نمی داند و هیچگاه شرا را
 سخن در اینج ادب نه می باید و در این کلماتی عجیب زبیده و لذت کلام منظم کشیده این
 از ویع شمر و با کلمه حجاج ملعون معمم اطفال بوده و در میان مردم گفت و گو کلام طاهر

كتاب الخراج والخراج
في الخراج والخراج

http://fb.com/ranaja

oo.com

10

دعای اہلسر

[illegible]

[illegible]

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

طريقا مسلوكا ولو قصر الناس على كتب المتقدمين لضع علم كثير وذهب غرر وعلقت افهام ثاقبة
ولمكت السن لسنه ولحق الاسماع كل مرد وكرر وقت القلوب كل مرجع مضغ وحمام لاسام
لوكت فمنازل لم يسع ابا جندب شئت ما اثاره ما عبقته الدهور وبتديه ما خلقة الايام وتدين
ما تحته خواطر هذا الدهر والكل هذا العصر وكل فوات منه ما لا يخطو غم ربه فم قلبه مرجه يروك رول
يروكك واستنباط الحيك ويزج اليك وهذا ابو محمد الضريو حضرة ما والما حبه برجل كل
احسن بكرة الكه فكل وصاحب لبطنة كاهيه كان في امه ما وانه فاعلم الماد
لفظه وجوده تحففيه ويزن ذلك ان لم يقبله حاد عجز وابنه نعيمه ابن شادان ليوفى
حمويه المنزى اذا ما جئت احمد شيمم فديفرك منظره الا ينق له لطف ليس لديه
كبر رقة تروق ولا ترق فانيخه العدة له وحيدا كفا لوعده لاشي الصديق وانت الفريش
لبعض خواص الموصرين ذلك ما ثبت عركه ويزن ربه انما يرب ولكن حركت قلوب
ولو قد وصلت لنادي شباب فلم لم يرضهم من الرضاي في مراحلهما فحول الشعو ورضي لاش
امدة المنة الشرا وانه لا احسن بدله الشرا زاربه العجى فم عليه طيب لادب
والثرا كانه كف خود برزت فم علة زرقا انتى في احقة ان شيمم ان شيمم ان شيمم
كواهم ودرستهم كرجين ايات را اذت شرا به حركه وقي اوتام كتاب حاشه نوشته اين
كرا اتمار حاشه اذ جله شعري مشهور عرب كيت شينها ف وحنكي معاني ايات
خود مغرود است محمد الله في تحك وليد موكلي بجايه ملعون است ودر حاشه
استش به ودر حاشه نوشته انه وهو مبع كبر ريق القلم والمشر عذب المشايخ
المطالع والمطالع في حاشه لادب لشر الباع والارزة الازارة وشبهه الهامشيه ودر حاشه
في شين لادب لشر الباع والارزة الازارة وشبهه الهامشيه ودر حاشه
صوت الموعز لا صوت من الموعز وكم شير من شير الموعز في حاشه لادب
فان ليس له شينيه في قال ابن المزيان ليس له شينيه الموعز في حاشه لادب
وقد اقره قوة الادب ثم لهنه عة فكان في مبع حاشه واجد من حاشه

بناشيه ودر حاشه نوشته انه وهو مبع كبر ريق القلم والمشر عذب المشايخ
المطالع والمطالع في حاشه لادب لشر الباع والارزة الازارة وشبهه الهامشيه ودر حاشه
في شين لادب لشر الباع والارزة الازارة وشبهه الهامشيه ودر حاشه
صوت الموعز لا صوت من الموعز وكم شير من شير الموعز في حاشه لادب
فان ليس له شينيه في قال ابن المزيان ليس له شينيه الموعز في حاشه لادب
وقد اقره قوة الادب ثم لهنه عة فكان في مبع حاشه واجد من حاشه

॥३॥

مر

[illegible][illegible]

Presented by: Rana Jabir Abbas

[illegible]

سایه در غنایت پات یکنواره آرد از آن در
 هر سر آفتاب کرده از آن خنده این است
 ماه را ز شام و صبح در و بهار از آن می گذرد
 از آن میسر

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

که بیا راه درخیزم و بزم محفل قارون. عجز بر ایدم آردیم سبب زوینره قارون. نه ادا ای سروان من کشم که با بکلام
نه مردان شده خوانندش بکشد که بر کزبان. هر که لا خود را عوض دادم و هر که از آن خود کشید ای کزبان
صیغ عهد و طعنه بر هر اقلیدس هزاران. که از کار و کوشش شادمان است ای صاحب حق. بیهوده ای که طعنه بگوید و طعنه
اینس الف و الم و له و ریش الم و له و الم و له. الا ما ریت و دخیله از آسمان که. اگر برین ادا هست و ریت و دشمن
پیش راهم در درج و مذهب و بزم و کل گفت. صیغ شام جاسم دادم و بخش کام دگارش و بی غرضه بکار
عالم بایر. و در قطعات معنی و لغوی پیش. در دعل اوصاف و معنی و بجز وصال جمع و دلال
و عتاب بهر ارباب دیش. طرز قدما شرا از کتب و لغوی و فواید افواج غم زایم بهر حکماست
و این قضیه که مامور و منتهی از کتب و آن زمره که در وقت و **لام** ادکلم در وقت و منتهی
چون مردم امید بسته دل از وطن. بسته زخده لب بکوشی نه چشم. بار و در درگاه و زلف. بر کلبه
چون بارش می بکشد از این چشم. در دست و دوزخ زنی زخ که در زن. پوشیده و منسلح و نه چشم
حالی که در وقت که بگوید و فانی گفت آن افغانی که بر سر زرق و در اوج و وعده و کرد و در وقت
ای در روزی ثقی و با کمالی که در روزی غم و اندام چون غم. که در چو کشته چون بستی ای عجب
عیش و تر و لذت و چشم تراوش. در زلف و زلفیت و از کتب باز فانی و در این خوشی
ای که در هر چه که بگوید و غم. بر سر و طرب چه که برین خوشی. که چشم برین ای خوشی و با کمال
و در این چشم نه در دست و زخم. بهر اینه و لیک و طرب و زلف. بهر اینه و غم و بهر اینه و غم
چشم نه در فراق و در دم بماند بر لایق. بر کتب از زن و کشته و سر از زن. پیش که در چو بایر و بهر اینه
موزه و کشت و عارض و خاشی قدم کن. نه مرغ و نه فرشته نه و چشم و نه در این و نه در این و نه در این
غول از در دم نه و در این. در نامه و در نامه و در نامه. ای بهر حال در از این سر و دایره. که در فرشته
یک کشته بر این غم. پر دین که در چو بایر و بهر اینه. برین و بهر اینه و در این و در این و در این
بایر و بهر اینه و در این. هر یک شب و در این و در این. بهر اینه و در این و در این و در این
و لا و تر و عتاب. بهر اینه و در این و در این. که در فرشته و در این و در این و در این
که در چو بایر و بهر اینه. که در فرشته و در این و در این و در این و در این
فشانه که در. بیکه بهر اینه و در این. بهر اینه و در این و در این و در این
و این قضیه و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
چون در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
چون در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این

کتاب و حیات و سیرت و تاریخ
تألیف و تصنیف و تفسیر
تألیف و تصنیف و تفسیر
تألیف و تصنیف و تفسیر

[illegible]

بکشاں

[illegible]

三

✱

فوق

[illegible][illegible]

[illegible]

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

فادع عشر ادرخت عرب را گویند که ده ماه از استراحت و کسوف و سیلین شد، بشر و در جمیع کلام
میگفت و من بدل نفی که را در حدیث معلوم است، بار خدای عز و جل که از منم بهر عروس
کلام را در کتب عامه جده نیست. ^{در حدیث} معرکان قان را در سوره همان می بیند و اگر در این حدیث

[illegible]

(Faint handwritten Persian script)

✓

2

[illegible]

presented by Nafiz Abbas

[illegible]

شعر ساهضه ان

از سیه بهشت خیزد است
هر چه از خطایم بافریم از خط و سیه به ان
کرد و خوش جو زیاید کم بود عسر بازیاید
جانش ز نال قط قتل اویش بهشت عدن عین
بسته کمران چو حلقه قرخم کینزد و ز نال و سام و سرم
با سکه که کجا جهان جود و عارف و شهیدان
در صورت جبر که پاک از اج و عقول و نفس ادراک
است که صلح عدل با هم آید و کلام و ناعی علم
صدرش عفات مشو آید لاخر عفات عشت آید
یا بگفت او پس در خفا کج کرم و کلیه از زلف
از قرصه غاب بین غیر و زلف و دین در آید
پنهانک از بهر هوا است در حضرت و در است
کیوان شرف فاسک قد را رضای کفایت صد را
زان کوشش را و شمشیر جاست به جان اویش
در درونی نظیر حیرت کس از کجای حسی خیریت
مجال ایمن و عاراق چو ناله در دین و شمشیر
مطلب شوی و زبان آب و انور و شرف و در عارف و عارف
مع نیکو و دیگوبه برادر و اگر بود آب کز
نظر کز و ناله غم خیزد و از دست نام و از نال و ناله
که چو بنم و در فلش هم مردم دارند ز حال پس او و در
مصر جامع با چاه و از بندیک عدل او که به آید
چند نفر ناله که در درونی که بشت است بهشت از ناله
مشور از ناله کمال بدعت و خفا طایر شمشیر

[illegible]

<http://fb.com/ranajabirabbas>

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

کرمه و سبزه را در هم ورانند و آرد
و آرد و نرغسته را قطعی بپا زنجار
که گوشت و پنبه هفت کوشه مر ترا
یکدم از بهر تر کوبه که اسی کوشه
نرمه با کاه که کوه کوه خسته می
بخت شود و صحرای است که در آن جگر

س قاضی احمد اویسی برائے اردو ہند
 ہیں تو کونسی اہل سحر کی سحر
 ہر سال انھیں قلعہ امین اور ک
 الہ اعظم پر کس طرح
 الہ اعظم پر کس طرح

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

[illegible]

<http://fb.com/ranajabirabbas>

عده پس از چهارم ده بخار رکنده و در پنج روز از ابرام حج یک نیمه دیار رکنده عده که از فرج می بخارند
 شان ماه و طرش این ای است بر کار رکنده کرده دوازده قوم فضا صید کوزان چند با شش کوزان از ابرام
 کوزان رکنده عده هائی در فرا سیمج اری رکنده ابرام زان در کربلا لای رکنده سیمج سیمج
 با ده صید کرده شده قدیر از ابرام نوشته تسع هزار رکنده ریحان روح از ابرام فرج از ابرام
 نهم صیوح از فرج و در رکنده می خاوت از ابرام هر کس از ابرام زرد صفا برود و پنج روز از ابرام

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, written in a cursive style.

در سوره الفاتحه

[illegible]

[illegible]

کما شئت
 کیف الفضل
 وشد آن آه ای که
 فاذا العبد را
 جی لعلک
 اصحت قوت
 فلما فی حرم
 قولن حرم
 ان علیک
 لعلی من الاله
 قلنا ودر مد
 و ترا و در
 لم ترک الاله
 حسنا و در
 ان نورا کا
 او غفر و کا
 قوم از کبر
 است الباطل
 انما فی غار
 انهم رشت
 کادت راجحه
 انش و لعل
 عند السلام
 است یطی
 عیب الذین
 کما شئت
 کیف الفضل
 وشد آن آه ای که
 فاذا العبد را
 جی لعلک
 اصحت قوت
 فلما فی حرم
 قولن حرم
 ان علیک
 لعلی من الاله
 قلنا ودر مد
 و ترا و در
 لم ترک الاله
 حسنا و در
 ان نورا کا
 او غفر و کا
 قوم از کبر
 است الباطل
 انما فی غار
 انهم رشت
 کادت راجحه
 انش و لعل
 عند السلام
 است یطی
 عیب الذین

Presented by: Rana Jabir Abbas

ما بين امرئ القيس مع ابي بن النقيع جدا ولطيفة الاصول لطيفة كانا حاولت قولاً ولم نطق
وقم الى الراج قبل الفجر مضطج فان ليكت صبح الورد ثم غلبت عذرا وثقبت في كاسها لسان كانا عترة فخر اشر
تغنى القام ونفخ نهمش بها مع استماعنا ونطفي لعدة انكسرت

المعاني سهل اللفاظ كثيرة الاقنان قليل التكلف وبما ان كل رسل الله والكرامه رسله واولاد
ابن رسله خير من ردمه يعني ان رسله اولادهم كمال خود مبدع كفت اولاد رسله اولاد
دم كفت بكن الله زكوه زراواته رافقوا هم كين وچند كفت هرگاه زكوه خود از حال
كنم از انجا فقر در روزي كنه بشه و بهر كوكب اورده به بهر از سكره طارش خود سكره
از نفع كنه بشه بكن و هر روز در باقائه كنه كنه و نفع كنه كنه الله كنه
علي ما هو سبيله الله ما وضع لخدمته ارباب كنه و بهر چنين كنه ان في ربه و اولاد
اورده بهي و اولاد خود و بهر ربه عاف زود رفقت كفت با انهي مرغ زرا و عاف زرا اين مرغ
و اگر كفتش دان و اجيزوي نه ر كنه مريم و عده كنه و در عاف زرا رست نماه كفت
اولاد به بهر خانه **نظم** اذا المومنان بعين من المال نفسه علكه المال الذي هو مال الله
الا انما مالي الذي انما منفي و لكن في المال الذي انما انما كنه كنه من انما كنه
كفت از قول رسول الله **ما اكلت ما اكلت فاقبت اوليت فاقبت** اوليت فاقبت اوليت
فما مضيت پس كنه كنه كنه بهر رسل الله كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
جس كنه كنه و نفع كنه زرا و عاف زرا و انما كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
و نه زرا و انما كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
كفت كنه فقر زرا و عاف زرا و انما كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
كرا كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
انهي كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
و انما كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
و انما كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
كفت كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
الفاق ميكدم و اولاد بهر رسل الله و انما كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
و عده رسل الله و انما كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه
در حق اولاد كنه كنه **نظم** الا لا ذوات الحق في الغرب والشرق افق فان
الملك اعلم من الحق افق فان الاكثر بالبحر ليشي وليس يسوع البحر بالبحر
في الحقي اذا كن رقص الخرق علقه و اني لبيب برقع الخرق بالبحر و هل

المنفعة، فإنا في الفهم
مع نفس غرض الناس في الرشد

<http://fb.com/ranajabirabbas>

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

[illegible][illegible]

1871

کتاب دریا کا فواید
 کہ بتیہ مذکورہ اس کے
 کہ نام اس کے سر پر
 خوشی دہر ہے
 خیر ہے
 پس کہ وہاں
 ہو

[illegible][illegible]

۷۰ مریخ از دیا مشقت
نقصان بکرومن از سمنند
سرکش بنامه شد و

المجدوری الدینی

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

[illegible]

سیاست بدن و طرح و ذم

3

[illegible]

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

اندر

[illegible]

الجلال قد غلب عليه
 ما يغلب فلا بد من
 ليس ولا لا من اجل ان
 تختلف فلا يتفق ما عدل
 والاذن الا ان
 والله الا ان
 ولا قلب الا ان
 والا وقد
 ونقصت السم
 الما وقع آفة
 بقاى تتلعب النفس ان
 اتمت همت تدافع
 كمنه حوت كجوار
 خفا الفواق
 الش رن والغراب
 النجا لما قد صدر
 على الالام
 مما سمع
 فشرع اكل فخا
 حلة علفا
 قال الله
 سلبا كاسن
 دودع الصابرين
 ليضع
 وبنجار
 خات الما
 ان دة
 ابرو

بسم الله الرحمن الرحيم كان كالتصديق في متن القاصد المخلص في باب الحاشية

<http://fb.com/ranajabirabbas>

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ائقتلوا فراد بن حنيفة لما ساء فرغناه الكور
 قاتلته بلكا فركب فرقه فلامه مثل السك كنورا
 كرك فركه فطعه اولطعه كالورس يحسن فطرا او فمرا
 وهدت من الجوده زنة وقرانه وحيه مفسرا
 تتوخت زهر صغضابه فقتلناك صفت قبيرا
 فراد بن حنيفة وذكرك مندل اورده فراد فركر حنيفة
 ثم استبد له رسته وارفع اسفا لايحجب فرقه فحتمه
 بريح استسطفه وبيع استسطفه الفرار من الكور
 فذكر ان عاقبة ابا ارض وما ذاعه الاموال في
 يرا الى زوال عنها فيضعف ائقتل باغي برك مرمق
 ففكر ان يتر فيه بفتح سبائك فراد عدي
 من فضله ففقت وقرنوه نذل وبيع الا ان بطلا
 ته ستعق اوان الحكم يحكم ولا ودر المعتمد
 بن عيسى لريكده في انشئ اول قوله وبن سمنو مراد
 لهم المعتمد وجعله الله المردة والارن في سبيله العظيمة
 وادام المنيعة لبث اطفا في الفتح ليرحمه لا تفتح
 فدم ورجل حنيفة وبنيه طرزي كان قرا بن عمار
 واليه قبر ارض بن بيه خارج رها الا وده
 ت راسه وطرزي نظم القصد وقصص فراده
 ودفن ببقية ذلك الزمان وروى عنه في القصة
 يد ووبرن الا انه كان اليه مقطعا ولا عذر
 في عين القاتل كتب ابن عمار الى الودر
 بن عمار ليدفنه في القبر ليطول مقامه وكل من يهلك له
 في القبر سام وقال في وصف حنيفة
 وزم القران فخر بن حاتم وكتب ابو عيسى
 وعنت لذكرك السن الورد ودم الفضلك نقص كل ما
 ان الكرم طلبة اليك وفقت غفلك الغول فاحملت

[illegible]

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

دستور
در قتل

[illegible][illegible]

بجند فضلی بنی عباس است
لعمریه الله

[illegible]

خیزان کج سروان آه بود لاله صیحه زود کشتند فراتر تو شوم مراد باب و نظر در کار نگرفت کشتند
 او لاله است کشتند بر سر دلا کار اجرت کشتند مرا نزدیک محمد او بدید چون کج شد کشتند مرا تو شوم
 مریم خیر کرم و حق تو بر من عظیم است یک از کزبان دبار را بنفشه و باغ منوس در پیش من و مراد با نواز
 عجز در دهانه دارم و حاتم مر بر برادرش و غم و اندوه در اندر طول یافته فضل عرف جلدک
 جلدک ها و مکتبک بخت ها و کشتوک فتنه ها خیزان بخندید و وعده نورانی بود
 مرا جنت از کج زین کج در نظر باز در سر زانو چون از کج جنت کرد خیزان با ملاقات تو خود وعده
 او را کما طر شرافت چندان در بغداد مانده طول شرف پس امجدیه و دایه مکرر و دل و ملاقات کرد
 این قطعه گفته صاحب و کبیران زنند البقی سیده با ناله امجدیه ایثار شد و آه و انانیت
 و عدنی چندان خنجر لایع پسیده فتنه و در است بشیرین قصیده کما اطلق غلقت این اخوین
 پس غنچه لقمه فراغی غنچه غیر غنچه و غنچه ز تنها شد غنچه و جهما ابق جنت طرف غنچه
 مایه شد انشد غنچه سعیده خیزان ابات را میخانه و کور یکد قول ابرار و جهما ابق جنت
 طایر غنچه و خندید یک از جوارح خیال خود را بخانه و کشت هر چه در قصر فرشت بار خود بر کمر و یک
 از غنچه کشت این کبرک را با این مال کباب با لاله سپار و از غنچه با کبر و سیده ترا بیکد و این کبرک
 صحبت بکار آورد و وصل او را غنچه دایه ماوراء بنو شیم خادم کبرک را با اموال کجانه لاله آورد
 و سپرد و پروان رفت و در حال لاله و اخوانه شرف و ماوراء دیم هر کج سبب کرد او برسد و او حاکمیت باز
 کشت و لاله را کشت اگر خواست مرا از خود خشنود که در دور کار امر و زان از دست کشت چه کنم کشت اکل
 و اخوانه شرف و کبرک را چنان صلوم کرد و صاحب او با او مضاجعت و مباشرت کشت باز در دست مرا کشت
 و الا که باز در حق خود کشت بر خود و بر زنجار کشته پس کشفه او غنچه و در کبرک کشت و کبرک کشته
 کرد و پروان آمد بعد از اعیان او لاله و اخوانه از این خود برید هر کبرک کشت کشت این غنچه است
 بر کبرک در آه و داد بر کف دست دایه و او لاله دست دراز کرد و کبرک را با من کبرک کشت چه شد است
 ترا در شرف از غنچه و الا منی برادر تو شوم چه چای تو بکشد او لاله کشت مکر سیده را با این الطوار شرف است
 کبرک کشت اکل جوانه بان صورت و این است و اخوانه شرف و از این نام بر کشته پروان کشت او لاله است
 که این از کبرک و او لاله است و این کار پس او کرده عیظ عظیم کرده پروان کشت و لاله را با من کشت
 کشت و قسم را کرده و او را غنچه کشته برود و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 امر کرده و او را کشته کشته چه شد است شهادت را در بر تو لاله حاکمیت باز کشت و او را
 از غنچه بدایت اهل پس کشت او لاله کشت اکل را و ترا خوشی که هست بخندید و کشته و قطع و کشته

۱۹۹۹

五

مؤخره اورا يك كشت و بار ارمي بنيم و بغیر الله كو سفینه چيز بنم و كشت آذر انو سر او خيانت غلام انكشليم
 الهه كشت بنم از كشت ابروي در دوز معلوم ميشود و كشت كو سفنه الوان نعمت الهه و باغ اولونه و چشم
 لونه و كشت ساير استخوان و زباني در طبعي مولود دارد و سلم خاسر است اين بخت در دوز جمع و در كشت
 آن الامر از دافعت سالكلها حلت يد الغضن من كل معقود فضلي بزيه ان قصيده چهار كشته
 بسلم خاسر داد در دوز دوز سلم نزد فضلي كجركه داده و كشت دها در برابر آن كشت
 ريكه بسلم نان بخت و داي قصيده بدو در دوز و در خانه اين ربع تاليه و قدر اوست
 بقتل من هر لاطلال حشمت لا يرايتم ربه كرم المتعوف ان كبت قايمة بلا بد صدقه
 و قدر است عوادت احيى الناس بالغضن من عر غاضله رايه كرم الاضن و كشت
 حاليه و است از ارضه في الدك الا الاضن ضلم يقول بن خيرا ففعله انما
 و مما تخرج من غير فان الاضن عليه ابراهيم بن ابي و ابي ابراهيم هر دو حاضر بغضن
 كشت فرستيد اين كلام سحر نظام را كشت آذر سرين كلام است و كشت امير بزرگتر از كلام
 كشت بر داريد هر چه از كشت دها در دوز آورده اند و در دوز كشت حاشيه شده و دارا شده
 در دوز خفته كند به از آن كشت نه و در اعراب چنين كند به در اين دها را قيت كهن و مشايين
 معقوس قيت كند به از كشت نه و در اعراب چنين كند به در اين دها را قيت كهن و مشايين
 ملكا شده اند و ريشه عرض كند به سلم خاسر و آذر كشت او بزرگتر از كشت او و در دوز
 و عقار و غيره در اقليم اند و به داده ريشه نامت آن مالي را ضبط كرد و چون سلم خاسر از غلام را
 ابو بكر آقا كند بود اولاد او بركه با دها مالي بخرنه خصوصت آغاز كردن ريشه كشت سركو كند
 بود هر چه كود آورده اند و است فرستاده و در سزا و در دوز مالي او را بشين و چيز از دوز حشر قريم سلم خاني
 داد و مال او را مضر فرست و همچو سلم در ريشه سلم ميكرد با سلم ان آجوت و قوه موده آذر او را
 قوت بدست چنين كند و خلفه و اناس سارا ابو الوليد الشيخ سلمي در دها نشو و نه يا ضيه
 و در دها پانه آذر است و است و در دوا از قول شرا شده اند و همچو او سلمي و انما ميكرد اند و در دها
 عينه و آل ريكه بود و در دوز جمع ريد الحسك شوق المال جوده و كشت نه و در دها و كشت
 جبهه نظم باغ كند به كند و در دوا از قول شرا شده اند و همچو او سلمي و انما ميكرد اند و در دها
 ابرو زوش بود و در دوا جابه عيشه بود و در دوا از قول شرا شده اند و همچو او سلمي و انما ميكرد اند و در دها
 و در منزل او و در دوا ميكرد و در دوا از قول شرا شده اند و همچو او سلمي و انما ميكرد اند و در دها

[illegible][illegible]

[illegible]

۷ و همچنین که در هر آواز برای آنجا
که در عوض هر چه در موم نماند
و جزیع بر شدن از خزینه
پشت ۴

5

Presented by: Rana Jabir Abbas

[illegible]

<http://fb.com/ranajabirabbas>

غلبه و جوار علمم مذکره فی اقامتہ امیر مید
 نصرت و تواسل با ما که فخره از حق معقول
 ایزت ان بوی که از حق و العفو عدول ان معقول
 ان الزکی سلفه سلفه و هندی سلفه سلفه
 قار یوح علیا صلی و علی و علی و علی
 سبعت معلقه که امیر العیسی و علی و علی و علی
 بن ابی طالب که امیر العیسی و علی و علی و علی
 از ان طایفه که از ان طایفه و علی و علی و علی
 و حضرت معمر و الکلی و علی و علی و علی
 امیر العیسی و علی و علی و علی و علی
 فخره و علی و علی و علی و علی و علی
 فخره و علی و علی و علی و علی و علی
 استیقت علی و علی و علی و علی و علی
 از ان طایفه که از ان طایفه و علی و علی و علی
 با سحر و جادو و علی و علی و علی و علی
 عطیه و علی و علی و علی و علی و علی
 که در کتب و علی و علی و علی و علی و علی
 شایع و علی و علی و علی و علی و علی
 حیات و علی و علی و علی و علی و علی
 و علی و علی و علی و علی و علی و علی
 و علی و علی و علی و علی و علی و علی
 الهدی و علی و علی و علی و علی و علی
 شکایه و علی و علی و علی و علی و علی
 الیوم و علی و علی و علی و علی و علی
 از ان طایفه که از ان طایفه و علی و علی و علی
 بن ابی طالب که از ان طایفه و علی و علی و علی
 که در کتب و علی و علی و علی و علی و علی
 در میان مردم و علی و علی و علی و علی و علی
 یسین و علی و علی و علی و علی و علی

[illegible]

کونیه این است را
طرفه و امر القبول در کونیه
کفشد و از یکدیگر خبر نه آید
از هم بر باشند و این
از حیث است
و طرفه

[illegible]

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَمْسِرْ عَدُوَّكَ جَدَّاءَ لَطْفَانِ
أَوْ مَقْرَّةً وَلَا تَصْرِفْ
وَلَيْسَ فِي الْأَمْرِ
وَلَيْسَ فِي الْأَمْرِ

[illegible]

[illegible]

وَلَمَّا عَلِمُوا أَنَّهُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَخْرَجٌ مِّنْ دُونِ الْمَسْجِدِ وَمَا كُنُوا يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ لَمْ يُخَالَفُوا قَوْلَ الْكَافِرِينَ

حسن

حسان بن ثابت الخزرجي شاعر النبوة

حسان بن ثابت شاعر البیت

از قول شوبت دار مخفربین است وادوده دست ل زنده گشت
یا شصت در جایت و شصت سال در سلام سیمان بر لب رکعت حسان از جبهه دم سال و چشم او خود گرفته بی
از هرگز کشت پناه ای دل چشمت ریش و در آتش پیش منور شد و در کوفت حسان بخت شکر کشته
خود را بخت خضاب کشت و نیز بر کعبه پیش عبد الرحمن کشت چو اخیس کشت که گویند کشتی است
و کف بی دیم از عیبه کشت حسان بخت خضر او بر دیوان زنده راه است اول شاعر الضابط بود در بخت
و شاعر عجم در نبوت و شاعر عجم در سلام ساکن حسان کشت حسان بخت بر خیزت و کجایا بخت حسان کرد
بدول الله از آن بهر مراد یعنی حاکم کارش را بگویم و در اول آیه را تا انکه بود حضرت فرمود خود را بگویم
و از او بخت بخت تحقیق کشت و سلام حجاب قوم را از او پیش هر از آن بگویم و بخت حسان بخت حسان
و قصه بخت و در بخت او را بخت از فتنه بخت از فتنه بخت و بخت حسان بخت حسان
جای و بدول بود عبد الله بن ابی حسان کشت و در حقیقت حسان بخت حسان بخت حسان
حسان بن ثابت با باجه و بخت حسان بخت حسان بخت حسان بخت حسان
مرد در اندوه و در حسان بخت حسان بخت حسان بخت حسان بخت حسان
هر یک شکر هم آورد خفته و بخت حسان بخت حسان بخت حسان بخت حسان
و من میگویم در حسان بخت حسان بخت حسان بخت حسان بخت حسان
کشت ای در عبد المطلب مرا میباش و در حسان بخت حسان بخت حسان
عمر و کشت و در حسان بخت حسان بخت حسان بخت حسان بخت حسان
آتش شکر ای در حسان بخت حسان بخت حسان بخت حسان بخت حسان

پیرا و عبد الرحمن پیر شاعر بود و از غما

طرف بنوعی در آن عهد الملک مروان یک از زنان قریش گیرد داشت مردم دل پریش و آتش
حمت از پیش رخسار قامت و کین بر خیمه لبه طایفه و طایفه و میهنیکو اخلاق دوده آفتاب شاخه
و ادب و فاضله و شصتیه اسم او عجمه بود و اخصی شاخه نخیفته و دل باخته و سرود قامت او را حمت
و از خون دلبار کمر اساشته و از نوز که را اخص بود و او را رگمتن بنمود و اخص نزد او در دشت
و سگشت شهر جاوید که در قریان می گشت . یارب چه جلد آدمی هم که در دم . با کینه که طهارت
شعونه داشت و مذکره ادب اخبار و عشقش را پوشیده در جان زار و دهن از جانش آن سرور
سرافراز دراز و نیاز و شمعان در نور و کداز و عشقش نیز با هزار تکیه خورش اخبار را در از
خیزش دیکه نه کرده در رقصان راه می بند و در تفریق و شصت شان نشسته و دیگر که در یک شصت

و در غایت استوار و استقامت و طرد
 اهلان کمال نشسته و برین نشسته
 و در کشت و سیر و آمد و رفت بر
 کشته بر راه افکار و الا لا اله الا الله
 و در این روز هر یک که شایسته آن عزت و کرامت

[illegible][illegible]

۷
اگر چه صبرم اندک و عجزم کثیر است
هم گفتم نصرت و جبرم مرا

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

مطلوب عیسیٰ بن مریم
الصدور و نقیض المذموم
یوم کرم قرا در مرید

کتاب فی الجہان

[illegible]

در قیامی کشته شده و دفن
و غیبه به تزار شده است و دفن
کرده است یا با استحقاق رتبه
لفظ و معنی در قیام

د. ف. ز. (1414)

[illegible]

والتفسير

تد by: Rana Jabir Abbas

و کس از قبول کرد مجلس تفرغ و چنین باشد و عقدا کرده و او باید از درجه و از رتبه
کوتاه چه او دروغ گوید بقیه رتبه و در رفتار حق متهم گردید و در همه محاکمات با او از رتبت
اندیشد چنانکه و صاعد در سال چهارم در خفته و فایده در صفت حق بصورت گردید
ظالم هر کس که تب خصوص را بداند از رتبت او را بکشد و در هر محاکمات و در شواجر صاعد
در سال که در خاص فی المحاکمات تب خصوص و بکشد و بکشد بقیه حق صاعد در سال که
این بیت در پیش گفت عدا المخصره انما یخرج من قلوب المومنین و احل قضاء
به برین و بدام الفی که بران درجه و از جمله فضل است و در محاکمات و فارغ از رتبت
قاضی ابو محمد یحیی بن اکتام است که اکتم نیز خوانده اند و مامول و مملو است و تا اینکه
کس در تمامان با او قدم برست و او با او قدم بران بجه و گویند و او چند مرتبه دیده هرگاه
مردی در نظر درقه میکرد از او از رتبت سوال می نمود و حق که از او فایده می شد
مردی از او را در محاکمات پرسید مطلبش آن بود و مردم را بخند و شسته برانید و در هر یک از این
و زکات و عافیه داشت تفاوت و هیچ با او منظره کرد و او را از رتبت است اما کف در رتبت
نظر کرده گفت اگر کف از ممول چه حفظ کرده گفت حفظ کرده ام لکن رتبت از او باقی از رتبت
آن علما و وجه گویند هیچ سکت شد و بخند کرد چه باین صفت زیاده بر صفت
پس از آن صعد در صاحت و جمله دهنده زود او آمدند و او در صحت منزل راه میرفت و میخواند
یا ایا الله فی الخیم یا کاکا الله یا سلام لم یأتی به فی الخوض العدل و کلام می خواند
ان رتبتا و پس چند روز از محاکمات اندازد و خود نشیند و با آنها شرف و جلال میکرد و فراموش
تفرستد و بگوید هیچ بیب این پات میوال شریفی از آن که داده اند و هیچ با حسن و حسن
درت با نوزدن در چشم شریفی ان در کرد و خواند **قوله** اما قرأ حشره فغضبا
و هیچ از مرتبه نبختند و از آن که تفتیش الحق کارگاه کن ابد یا است میشت فقط و ظاهر الله
لنایر فتنه و بخند مناسف صعد عکرا فقط مشتاق و تفتیش و ترک
چنین است **خطیب** در تاریخ بغداد میگوید در سال یحیی کف این بیت
از کس قاضی بران که از ان و لا میرفت فرموده پس کف ای میرفت قاضی را
گفت که کف از صعد بن ابی نعم فایده است لا جالبه نقض و الا الله و ان آن عکس مملو
و کف را در کس و صعد بن ابی نعم را بکشد سینه برانید و اس در رتبت فقط است و اول رتبت

انظر

[illegible]

البرهان

[illegible][illegible]

Presented by: Raja Jabir Abbas

جی کہ از حضرت علی بن ابی طالب
و از امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام

[illegible]

[illegible][illegible]

قطر من وضع الشاه و

[illegible][illegible]

القدس بالقدس على الملة كالمقدس الملة العظمى

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه
وآياته العظمى
والعجائب العظيمة
والعجائب العظيمة
والعجائب العظيمة

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

<http://fb.com/ranajabirabbas>

Presented by: Rana Jabir Abbas

[illegible]

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

۲ در صرف و نحو صیراف
و در لغات سیر و اف
دشت

وَأَمَّا الْوَعْدُ بِالْجَنَّةِ

معه آیه ۱۷۷

و بحسب

۱۲۷

2000

م. المصنف

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰

عمر بن الخطاب

o.com

[illegible]

على بعض

[illegible]

الغفر

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

۷ و از آنها جمعی متفرق در بلاد
تبریز آمده و مغز و کرم
ملوک در کمان جهان در حسن
ترکمان و در برهان دادند و اکابر
نیز از اولادان طایفه حسن
بعضی آدم بر نهاده و بچها شده و برخی
غدار و بکار و از حسن نام در بلاد

112

[illegible]

三

عمر بن عبد الله بن محمد بن كروب
کونہ اسم اور سجدہ

[illegible]

<http://fb.com/ranajabirabbas>

بِسْمِ

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

ابو الحسن **علی بن عبد الله الفهری المقرئ المصنف المصنف القوی** شاعر مشهور و نقاش و خطاط و زاهد
 اجماع این بر صاحب ذمه دینی او که کان بحر بقیه و درین ضاعه و درین حایه طریقه و درین غایه
 الماده انحصار من البحر بعد غراب طعن القیوان و الادب یملک بافتا فانی السوق معبر لیسری قفا و
 طایفه تهر الرضای بنیم و تاسف ایه تانی الدیوانه الشیخ المصنف علی انه کان فیما فی ضیق العین
 السری یقفه المایه یقفه القمان الی المایه و لکنه طریقه و اجتهاد برایتی بعض قطره
 المایه علی الطایفه یقفه ایه تانی طلیح و در ضاق ذریعه و تراجم طلیح ابن اوس سرفال الی یحیی
 حضرت صاحب زهد الادب و کوناد و ادب و طریقه است اما نش در بر موقوف با تیرت مطلب
 از قصاید و کوفیه قصیده مطلع او این است **یا لیلک الفیضه غده** ایامه ان قد موعده
 و ایدست حسن عشق مسطر است به جلاله و احدی که گفته در شرح نوزادان غزالی **حضر در طایفه مغرب معین**
 و دلش از آنکه دست جنیم و جمال و بر جانیش چون دایره نیم و صفه نیم غلام خود از حدیثی که در
 بفرستاده و عینا کرده چیز فیه و غلام سعادت ز کوفیه که گفت **سیر الکریم الی الکریم**
 حمدی که گفته فیه غلام را جوعا رحم الله غلامی که گفته جوعا درین قطعه مراعات لازم الا که کرده
 شاعرین کلام و استعداده در دل چهار صد و اشت و طایفه ذرات فیه و قفا و در شش غلام
 بنامه و یک ذرات فیه **علی بن جم الفهری** یا از شاعر مشهور است و از اصناف و مدت در
 مداح متوکل طول مخوف از اصناف امیر المومنین و از بزرگان اهل بیت علیهم السلام و درین کلام
 منزلی در برابر شرح و تفسیر درین و چه در نه گفته و در بار سوره و ای قفا و ادب الی الکریم
 معون دین او که گفت **لعلک الکریم بن درین** و در اینجا بعد از شرح و درین کلام
 لاقه فیه ادعی الاشعار و فی امرا شاید آن معون را جای تویم بشر طایفه و درین امیر المومنین
 و این قطعه را خود از مضمون قول کثیره است **کثر ذوق** **احمد محمد انطاکی** **علی بن الفهری** فانی درین کلام
 آیه درت بصره مرآت کثیر گفت که هر دم **احمد محمد انطاکی** **علی بن الفهری** فانی درین کلام
 میگوید به زاده الزمان و حبه الان فی مفرقه فی الشریع الایع الیک و الدل و از فضیلت الفقه و
 احد الملاحج المجدید و الشراء المحمدی ابو بشار که این هیچ بلعاق و مع ملک مصر و زوایا قریه
 شوه قوله مدح الزرعی بن علی قد سما فیه و اهداه و اقله ذریعه و عشاره و المایه
 لم یغنی و لکن کثیره و فیه یاجاره و منها سخته کافه و لکن طلیح معونه ساره
 ما معروض التباعد و الاعراض لآثر الرضا و الزاره و هر طایفه و اگر شوه حید و شوه و طریقه و از
 گفته این قصیده است و ادب و این است و قوی و قوی بدین طریقه افروز و بنیم قیاس طریقه

۷ ابن عبید ذر قهقاری شعرا و
دکتر و در تهرات خود قتریات
نام او را بخور میکند و جوت
شعرا و را مقفه است
و از منظومات او
چندین نظر دارند

مغزل

[illegible]

ستر کرب
 الاقطع وانقلاب
 اخف ماعلا وخر اوشقة
 ووشقة اوستر اوشقة
 شترت الين كقرع ووشقة
 وشرة اوستر ووشقة
 الحله ووشقة
 كشر ووشقة
 صمجد ووشقة
 ووشقة

اعتدال القلوب نزدک است انشا و احوال ادراک و کمال حسن در دنیا و آخرت و بعضی
احد است و آنرا که را که در دنیا و آخرت اعتباری تصدیق و انکار کند که آنرا که در دنیا و آخرت
خذف کرده اند و او را نام عقلی و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
که این در دنیا و آخرت اعتباری است و در دنیا و آخرت اعتباری است و در دنیا و آخرت اعتباری است
کرده در وقت معتدین است و او را عقلی و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
کلام میگویند و بر قدر و حدیث و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
او کتاب جهره در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
رایق است و طبعی و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
پس بیان شتاب در اندک است که در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
سراجی فارس برون رفته و بصورت این میکل و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
شده و در این کتاب جهره و بصورت این میکل و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
او یکی نامه جهره و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
این میکل و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
روح از فارس بیدار کند و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
پناه از فارس بیدار کند و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
چون در این عجب نمود و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
لیب غدا از جانب این عالم خود کرد و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
در القیاض و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
به الله صلح در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
بر کا در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
و کت این لقیه و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
ناصح الدین آقا است و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
مست بر این است و در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
غواص صفا در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب
بن ضد شو که در وقت و ادب و شرفانی معهود و کتاب بر وجه القرب

437

<http://fb.com/ranaiabirabbas>

۷ خاقانی در شیروان و انور در خوان
عراج او بوده اند

۷. میکیں دلا کم کھه اعلیٰ عالم مرقه
که به کلا جنتش کشه روا هم مرقه

[illegible]

میں نے یہ کتاب لکھی ہے

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

و مردم بودند و حامی داشتند و سواران اطراف می پیچیدند و ابلی ننگه بصری غلام در دروازه را می بیند

http://fb.com/ranajabirabbas

۷
 از هر سه پهلای این دین
 مرا داد و حق را در میان
 و بی غیرت از زمین این کوس
 در هر حال که باشد
 از هر سه پهلای این دین
 مرا داد و حق را در میان

تاریخ خاندان سلطانی
در عهد سلطنت ناصرالدین شاه
صفحه ۱۰۰

والمكر عليها وهو ثوب وثوبه روضي ايضاً عبد رقيق وان سرق ان ارثا بشانه مخزوعه رقد
امروا الى الحج كليم وبعث من ارباب شول يوم قرأ في كوت الاقواما حكم الحجة القاطبة
وقد يتلوا المزل غلام فارح طوس وقد بها الزجاجة في مراض ليعس واليا في الطير
والان في الحسن وفتيات فخر كاشك الطوارس فيكون في ذاك غط طقس
ياني بخت جند اوت سقى القصر الم ابت فيه ليلة خلة التبر الام حبيب عا وعد ورنه
اليت وجامه وفات عرش فويك لبعده بعد وقاطبة اسن بعدد وكوة است
عبد الوهاب الكوفي صاحب فخت وادب فية وشعره صنف وارد ارباب در ذوقه
كان فيقده اسن ل ان ابي الحسن وقدرت له ثرا معانية ابي العجب والفتاة مع الخلف
بالج وقت بغداد كباة الله ويزورها على حكم الامم محسن اليها ودوع ما لها طلبة
وحدث عنه شيعة يوم حضر في الكار والاصحاب عمارا جند فورة وطاف في كوت
سيرة الحسن كوت والوالد والادب كوت فينش كوت وكوت **قطعة** والكل في شعره
بلدنا فقه ان نزلنا اذا نفعه انما مالكا جلا وشعره الملك الصبياني نزلنا وقوت
المصر فخر لوانا وبلادنا وسلاها وبستانها واهلها وكراها وشاهها اليه الغريب وانا
في يد الغريب قات وقال وهو خطب ولغة تقصد وتصوب لاله الا ان ادعنا ومنا
درنه چهار صد وبت دور مصر وفات بافت در جراح في مروت ابن بخت حسن من صان
ارضاع مان دبر است **قطر** اذا شرب الكافور والاعالي بعد طابته سادة الدنيا الكرم الواسع
ان بخت فيه جود بين قول نغم **قطر** منوع ثم روت محمد بن ابي لهزم واهم جاحل جرح
كيا، ان قصير طر اليريد ولما اراد ان يهرم يشد وقلوبهم صلبة كمن صولت ليل
ويشده جان در فوات بابا فارس واولي سرته بمر كرم لعل الاطوار جمع كمن راع
باشد ادر طقه انما فراخ يدر دراي ست قلبه در زوال غيبه سكرت در شتاب ادر است
سكفته مع غيبه مرا كذا في موش ايشه **قطر** باني بنده مرا كوني باني **ذكر الدين عبد العظيم**
ابن عبد الواحد ابي واني المصري معروف في الامم شاعر واهم در ادب صاحب
سنة اذهبا بحر الخمر در مع ولت ب بيل القواني ولت ب جواب الواني في كرم القوام وعرف
لونه اور السوراني است وطلعي فاني اندوت **قطر** اجبت لقرن لفظ دقيقا كليم الكافور في الكافور
ذا اللفظ رقي ثقبه عن السبع فابواه مثل صود النهار دلي ملك شرف است وصال شصده
بها و چهار دفات باشد سرادك اوس صافي وعقد لاسي ابن عدلان والكرمين عبد العظيم فخر
سر برتر او قد ايشه كشد ابن اورا رزونات او ولين ودر شاد ايم امرو خوانم **قطر**

[illegible]

عطف به حال مرضی در انحصار
الطبیعی و در انحصار طبیعت
فردا در انحصار طبیعت
۷ اردو

کالدم الفانہ
تو فی مضروباً بید طیبہ سنہ ستین و محمدناہ اول الحسن علی بن محمد
شاعر است از دوز و کلامش از کشت درمنثور این نام دوزی او کور کاشی شمران

[illegible]

از ذکر این سرور است. نقدش نمی خوانند. از مقدار و نوع نقدش. و بسیار قریب می طهر است. و نقدش
کفش گویند. او را خطاب می کردند و او بگویند ای یار است. عاهد و جدلات حق و باطل را در دست می داشت. و با
و نفقت یافت.

[illegible][illegible]

[illegible]

و اما در مورد این کتاب
از این نسخه
معلوم شد
۵

صاحب کتاب
اغائی

[illegible]

کتابت فی مسامحه از د. محمد
نصرتی

١١٢

دانش بنظر زید و یام و دانش معلوم کند ما نطق بمنشرد ای جان حسنه خسته و باکیده و غمناک
و ان رفوف بشر و الارض لیرغب یحوت الزهر خفا بجی گفته در دیوان اوردیده ام و مکان ادا شده
شیخ ابوالحسن حسین بن محمد مشهور بام و عجب اصفا خسته خواست در تزیین و حکایت جمع کند
و بحر دلف قلمشده است کتاب محاضرات اذوت خود خند اوردیم کتابه در اخلاق و رسم و غیره
کمال احوال بهضاد و کشف و در احوال بخرد از را در و جمع که آنچه متعلق با عوالب و اهل فضا
و پان بوده ارشاد خافه نموده و آنچه متعلق با بیرون کلام بهر ارقی کبریه و آنچه متعلق با شقایق
و غرض حقایق و اهل فضا ثبات و عجایب است بهر ارقام را خسته است که اند ادا اشراف و کث
ابو کرم المعروف بابن خلدون اند ما منصفه و احوال و پر خور بوده شیخ در خانه مقصد بود
غلام از دیار بد و گفت ایمر سیکو به خواب شده بود از ما و گفتیم **نظم** و اما اقبهنا الخیل الزمری
اذا المردفر و المزلعید و خواهم این بیت تمام شود اگر چه کم تر خواهم گوید ادا بجایه یکو دهم
طاعه از شواص صلیقه فکر کردن چه بر نشد و این علف گفت **نظم** نقط لیس عاود القوم و ابهر
لعرش لا طارق سیعود غلام بر کشت و جایزه یکو اورد او که مذکور اگر به پیش بود و در برج کوزان
هم به کوز بکمان میزد چون این غم که در صاحب کوزان جشمش کرده خوش تر است ابو کرم در پیش
کریم استقصیه و اطلع طبع را بکشت ایض گفته اند عهد الس مشر برای کرده او گفته است در این
اسرار است بمن چه در حصه و ایات بلند است و شاد کاران علف نغمه و مملکت و مملکت
و شصت و وح بیت است ازان قصیده است یا هر فاشقا و لم یعبه و کنت غیر فخر الوله
و کف شاک غم و ازلت لک عدة فرأیته نقد عا و از و حسن با غیب خجسته و مع جبهه
و شخخ الفارح معانها و ما یمن ففترها الماسد و لهاک فی البیت ممد و انت قاتلهم بلله
و کان قهر علیک رفعة و اوانت قنایه عر رفعة ته فبصر بحکم مبتداه و تسلی الفرج غریمتی
و نظر الارشع الطریق لهم و اطلع علیهم مکرر دلم بر حواصرتک لعلیف کما لم تم منها لعدتها الفرة
اذا فک الموت بین کما اذقت افراخه زید اریبه یا من لذیر الفراج اوقعه و لک الهامه باعه
فدیسف لبشر و کذا دامت و لاسم علیک النکد عشه حواصیر یعود طبع و مت اذ قاتل لاجد
الم یفک و فی الزان کما و ثبت با یح رفیه الیاسد عاقبة الظلم الیاسم و ان تأخرت مدة من المسد
للا برک لفره الظلم اذ کان بالک الغرض البعد کم دخلت لقمه خاشرة فاخترت رده فکبک
قلبت لایعه و ادعاه الم عزیز المین الصبیح تا کیم من یمننا فاجتمعت الیه ذلک البعد
و کنت بدت کما یمننا فاجتمعت الیه ذلک البعد و فانت اورد من سیر صده و امیر و لک
هبة الدین الحنفی معروف بابن شجر بعد ادی و کما و کنت و اما بنحو و احوال صفا و اما عا و لک

and

ماذ اقول يا فراع مصر رجا احوالنا وادخلنا غارتنا باهنة قهر طغمة خارجة كوكبة ملكنا
يا عرنا من عيشة البرد سکنتم بين الناطق بلسانهم بالقرن فنه فداك ما بينه وبينهم
فروض وادوية يعلها بخر من خطاب بردك واهل ازربوت وديك جو کوه وادوار
در هو ویدین عقبین ابدیظ کمر وادنا صبح است بخورد وچهار رکت کرد ودر غروب کشت
امروز نعلی دارم بخوابید ناکم حیل کشت شده کھیلایه منی لقی برید ان الی الی ایضا فی العذر
ندی ودر وقت صلواتهم آئینه کم سرگودا میسر آئینه کم خرا ولسکندرا زادت صلواتهم عشر
بحیل صد شریک و این کلام را در هر کج کشت کیف باهنة کفایت شمع من فرط کت
تمیز بجد از قدر مضایقه حضرت امام معصوم علی کرد و گزارد زادت را بدست آورد و بلا قدر
مغلوب شد او را نزد مقصود آورد شمر و جلد و نعل طیده و او نیز مقصود او را کشت البرای تو عذر
کور و مرس نای مضاحتش بشد و این کتاب بیخ ادا کرد جز آنکه یک صریح الیه و لام یک
شست الله و احد یک شهاب الباطل و اذ یک یک نفعی ان اللوب تحسن الاله و تعی الاقدار
والله طفت بحیره و کبراکرم و ساء الظنون و اثنی الاعوک و اثنی مک و ارجو ان کون ارجو
و اسرهما الله و انا بانی که و اسیر کلام الله قول اری کلمت بن السیف و النطق کانا خطای حشر
لا اقفت و اکثر من انک الیوم فانت و اری امر قضی الیه یفت و ما بخر من ان کوش و اتنی
لا علم ان الموت شیء یوقت و کلمت خلفی بمبته فتر کتمه و اکید و هم سره تسقت فلتقم و فاع
اول الفصل العبدی محمد میدانی پشاور او پی خدو و عارف بفت انحصار بصبت
او کس و اهد صاحب یقیر داشته نوداد و عباد اوقات علم کرده است درل و اثنی عوب هر لیک
نوادرا اثنی سوب و ایت کونه تصانیف معده دارد و کت ساری در پی نر زادت در نه پسند
و همه و دینش بر وفای شتابان **محمد الدل العزادی** با جود و از ابراهیم سابع است
و بالمعنی منصرف و الی الفقه مناصد و اثنی بخیر برید و اثنی عرافت او در از اثنی بایضا طایر
بکی بخود قوم کیه در مع نر نایضا و صاف داشته المعصر حرام الیه لایس ملک معرو در جمه اش
کشت از لک شمر و اثنی حاق الادب شمر و روش فیض البدور و فیض من الاله
خلف حریان و زهر خولی بیک و مرثی و دوداد **ابو کواحد و محمد الصنوبری** در صبر
دره السحر فی بعض بایه و الی الی الی معترضه و شمع بانه دره طبعه لاینها معصار و نور کفر
لم یکنج الی الکلام الاوار کان هو کشف فاجید صحرایا تم وسیع و اهلها فیه لم یکنج الی العزرا

<http://fb.com/ranajabirabbas>

شعبه کماله لطیفه

الحمد لله

[illegible][illegible]

كتاب قال فكيف تصنع في البحر قلت لا تمنع الماء قال فكيف فعل الطروقة
فعدوا الناس بالهم فلهذا روي عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
رواه الأخرى قال فكيف تصنع في الأظفار قلت فعدوا الناس فمشت
فعدوا رأس يبرق وبه قال فكيف تصنع في الأقفاص قلت لا تعلق الناس
في الفرج الصغيرة قال فكيف تصنع في الخبز قلت لا تمنع من أسته الماتة قال
فأجاب ذلك أم مال مؤايلك قلت لا بد لي قال فان مالك ما أكلت
ن وأعطيت فأعصيت وفي رواية الأخرى وكليست فألبت وسأله مؤايل
فأمره أن لا يرحم إلا بالحق عدوا ففأخذوا الموت جمع فيه فقال يا فتى فعدوا
فأخذوا من أخته بوافع كل من لا تفرحوا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فمعه
فأفقه وكفونا فشد اليه كرسى أصابها وسودوا الأكرام فأكفوا أسودوا الأكرام كرسى

http://fb.com/ranajabirabbas

تعالیٰ و تعالیٰ
و تعالیٰ و تعالیٰ
الآلہ

<http://fb.com/ranajabirabbas>

[illegible]

وهو عبد الله
مسجد في دمشق
الذي كان في
المنطقة التي
كانت تسمى
المنطقة التي
كانت تسمى
المنطقة التي

[illegible]

سوی

[illegible]

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا في الشك والظن
منه والحمد لله الذي هدانا
للهذا الدين القيم ولا يدرى
الغيب الا الله العليم الخبير

اقبلت من راسخون وروافد
سائفة على مروا قهر اسناد
ورأس نصبه اولاً لقلوبهم
وجعل طرده موازياً

٢٠

نصفه خورشید و شمس تعقیب
وین کلش جنبی در نصفه

الذی مع الشاب الناعم و نظامه را نظیر مرغوب بعد از دوست **نظم** یا تارکی جسد انچه در
آشرف فی الجحیران و الایعاد ان کان منعك الزیاده اعین فادخل الی بیله
العواد کبارک و ملک اعظم منته **نظم** ملکیت یدک بها منیع قیاد **نظم**
نظم اورا نظیر صید این عهد آورده نظم در روز صید لذت نه بود در آرزو آتش
ایچه وصف کن انچه را نظام کشت وصف کن با دم کشت مع کشت نغم تو ملک القندی و
لا یقبل الاذی و لا یستمر ما ورا کشت در پیش کشت سر بر کشت ها بطریق
جگرها کشت این کله را وصف کن و اشاره بر کشت فراموش در خانه کشت مع کشت
کشت مع کشت طوحنها ها باقی منته ها ناصیه اعلاها کشت مت کشت
کشت هی صغیر المرقی **نظم** تعبد الی الجحیران یخوفه لا اذی جلد کشت ای کسر
بسیع نواز تو محتاج تریم **نظم** سید فرجه این ملاحت از نظام مکتوب چه ملاحت وصف کن کشت
او ذما بقیه جگر کشته شود در و شبیه برکت ایمنه بجز کشته در او شبیه از همان بجو این کشته

وین حکایت چنین بود در خانه ولس و قیصل و ربع بن زیاد حبیبین فرود آمدن در میان این سرد
و فرود آمدن بر و عامر بن بنو امیه و در این ایام بعد از آنکه از عامر بن حبیبین طلب و هوای کشته
و عامر بن بنو امیه در میان این پس در ربع بن زیاد حبیبین طلب و هوای کشته و در این
خوردل و صاحب کشته شد شالی بود در ربع بن زیاد حبیبین طلب و هوای کشته و در این
برای برادر زده بود و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته و در این
در حضرت نظام ایضا کشته شد و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته
طعم در این ایام کشته شد و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته
انها شده بعد جدال این کشته شد و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته
با انچه از دست به کرده و غنیمت کشته شد و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته
و او در خطه و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته
بیدار این کشته شد و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته
بام در میان این کشته شد و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته
بجز کشته شد و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته
کار به ان کشته شد و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته
و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته
بعد از این ان کشته شد و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته
و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته
و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته و در این ایام طلب و هوای کشته

الذی لا بدکی نازا و لا یوئیل دارا و لا کثیر جادا عودها صئیل و فرغها ذلیل
و جبرها قلیل بلدها شایع و بنتها خاشع و اکلها جانیع و المقبر علیها قانیع
اقصر البقول فرغا و اجشها مرغی و اسد ها قلعا فخر بالجارها و جدعا فالقا
فی اخالعین اوجدهنک منیس و نیکس و ترکدهنک فرقه فی کبیر فقا لوانسین
و نری فیل رأینا فقال لهم عامر النظر و الی علامک هذا فان دابته نائم کبیر
آمره بینه انما کل ما جرى علی لسانه و ان دابته ساهل فهو صاحبک و مقوه
بالصارهم فجد و قدر کب رحلا لیکم و اسطه حتی اصبح فلما اصبحوا قالوا کانت
والله صاحبک پس بر لید را تر کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
نمان آورده نمان دافرشید و او را بر سر جگر خورد و کشته شد و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
چون فارغ شد از غذا جعفر بن را از آن دول داد و این دافرشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
خود را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
و یک کشت خود را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
در برادر نفس مرشته اند لید را بر سر جگر خورد و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
اذا لزان هاجت مقعره نخی بی ام البین الاکبر و نخی جگر عاقرین صفیه
المطعون الجفنه المدعنه و الصادون الهام تحت الخضعه مهلا لک العن اکل
ان استمن رخص لمعه و ان یدخل فیها اصبعه یدخلها فی نواری شحنه
کافا یطلب شیتا صبعه حول لید از نشه فارغ شد و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
الرجع ایت الله اما کذا قلت بانه و لا یکن و کانت فخره فقال لید انت لید الکلام
اما انهم لیسو غرقین و انت لیر قال فانه بینه سیده قد سره فایده در داریت و در داریت و در داریت
مر سیده و لید این کشته شد و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
برای تبیین او و قدم و ملک ایشان را لارت داد و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
خود را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
که خود را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
نمانه خود و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
و ان کذا فایده از کشته شد و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید
عربین قطع الکفنه ثم القی فی مبرک ذکر کرده و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید و در کبوی او را کشید

[illegible]

زنه بامر حق صحت پند آرد نه وزن کزید میکرد شیخ بد گفت همان سیکم در طوبه بشر مرد خواند ان تبه
 یوسف جادوا اباهم عث و یکنون عبید الله بن حاد مر سب لا خود را گفت کی میرد با ما ان گفت
 ابی لک صرنا مشیخ قانی عبادت زیاد بن ناپه ملون رخه بود چون سروی که پرسیدند در جانشین
 بود گفت ترکته بامرویهی کلان کردنه چو که صبح بود و بامر و نه مشغول و لاده او و تربیت او
 که امر بنفید و طبیعت و بی از فوئه در مصیبت بود عمرو بن عبید بهزدق گفت مع چه که باز
 فقال من مانت عجزک قال اصبر لم اکر من الرقی فالبینه قرا فخرج العبد من فخره
 فترکتم الرقی فی ائیره لیستخیر حیه ثم عجزا اعرابی که وصف صنایع کرد اول
 مجلسهم قطع و آخره مصلح من اجاب البینه بینه و مرکب غریب عربی خطاب و در
 برادر منبر رفت و کثیر از جمله مر این است در چون صدق فاطمه زهرا علیها السلام چهار صد درم بود آنقدر
 بر آن صده صدق بزیه فاطمه یاد کنند ایها الناس لا تریدوا مهر النساء علی ارباعه درم
 زیاده هر زمانه در بیت المال بار مصارف سلمان که کرد مردم از محبت او رسیدند و قدرت و تقوی
 یافتند پس زنه روخت و در دست او طبله گفت یا ع از تو گوی بخیر که در بندد هر حق را میسر آید
 و ایتیم احدی و قطار افلا تاخذوا منه شیئا عمر گفت زنه مصیب بود و کور محطس

۴۹۹

منه منم

[illegible]

لاہور محمود
ذیل میں سے
ذیل میں سے

انبر

وكانت ملكة في الروم
اصغر من
الروم

كرتوت شمس خست
ميراثه

تقطر من الحماقة ايام العباس من اوانع على قوم بديت عوامهم بعد ان لم يبق له
طاعون البلب كرم القواعد سوي حوتهم من كرمنا تنويعت البلب لتتولد كون غار لونه غدار
عاقبة الاسلام وانكلى راقه كان امير المؤمنين كذا لرافية باناس طلاس والده وكن قطرة طلاس
اصد ضمون ازاد حيرت خفاكه يكونه اذا من سحلي الاحادش لطف سقوط حيرت المرحا من سحلي
وشد مرغزا المدة العظمى واظفها المدة التبريد ويكويكونه ولما القيا والتموا مولا
نعت الاله حشا ولاقطه فله لوكيكونه عند ابنته ومن لوكيكونه عند ابنته قطرة حيرت المرحا
كان لاهما در غير وروقي نورا در كلفهم در غير اوانت منعت ذابت المدة منقطة وحدثت اوانت
المدة منقطة ويكويكونه لا مرقية كيدرونها ولكن من الناس تحفظ وتلفظ ذرا
في اكبر اذا بربر ولم تروا قبل ذلك لفظ ابو خنيس النخعي في حديثه عن علي بن ابي طالب
لا تروا مصافح كفتي اتقوا ان فلتا لفت له لوسن العبد راقية في حديثه عن علي بن ابي طالب
ابن جابر في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب
فلا تروا ما فادروا الف اقرت واعداد ولفظ ما عند مسهل المحدث لوصف الناس في حديثه
لما كان في المرتبة في العكوك لوسن الناس راجحة ما كان الناس البصير مبرح في حديثه
خاله البركي ايجي لما في حاله فاصبح اليوم كرا كرا في حديثه عن علي بن ابي طالب
في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب
روافف الاكف فلن في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب
اي حطص هو المرحا في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب
في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب
والجند المنز وقل نحن واكلم واسلم واكلم فالتكس من حواس متبرزا والفكس حردوا وكلفهم
واحمد من فلتا كرا في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب
لوا والوجه الملهوف لتكس كرا في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب
وفا الحق من افند وكلفهم وقصده اجمع لتكس في حديثه عن علي بن ابي طالب
لا يملك المرحا من حيرت المرحا في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب
مستريح الا من حيرت المرحا في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب
وملها ملك قرح من حيرت المرحا في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب
فادها كرا في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب
اذا لاهما من حيرت المرحا في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب
وهي من حيرت المرحا في حديثه عن علي بن ابي طالب في حديثه عن علي بن ابي طالب

وهو لاهم كرم فوسن انهارا
كيف اتقوا في حديثه عن علي بن ابي طالب
شعره من حيرت المرحا في حديثه عن علي بن ابي طالب
اجتاج حيرت المرحا في حديثه عن علي بن ابي طالب
شعره من حيرت المرحا في حديثه عن علي بن ابي طالب
شعره من حيرت المرحا في حديثه عن علي بن ابي طالب
شعره من حيرت المرحا في حديثه عن علي بن ابي طالب
شعره من حيرت المرحا في حديثه عن علي بن ابي طالب
شعره من حيرت المرحا في حديثه عن علي بن ابي طالب

المرح
فوسن
المرح

نور

البهجة المقدم
انغام البهجة وكما سر
وانت للثور
و

فقد
در فضیله
و قیمة
اهم رتبه
الاعمال
افزون
الاعمال

[illegible]

[illegible]

هذا قصيدته في قاضيه
 من بركة
 واعذفت قضاها كرسية
 على وجهها واليد ارفعى شدة كوكبه
 مع

[illegible]

[illegible]

در صدقه

[illegible]

۷۰ روز از شتر سوختم

[illegible]

2 التَّغْيِيرُ

افق سم لولس عاده قن
لصحن و من في منقعه
عش منقح ناعم و
فراخ فراخ
الفرخ فراخ

[illegible]

الحمد لله

مختصر

الحمد لله رب العالمين
بسم الله الرحمن الرحيم

الغزالي

پیش

قنوا یا فقه استوت الیقره
 لفرقه ما در شیخ جواد استوفض شمس
 از عتاب لوستم نازم و کس استوفض
 این بیت

تقدیر و بدایت داشته و در سوره مدینه مع حضرت
 کریم و امیر مومنین کدر مراد و از ارباب علم و ادب
 در احوال و اسرار و احکام و خطرات
 باین در سوره انقیاب بیستم و بیست و یکم
 بود و طبع خوشی بیست و یکم و بیست و دو
 که در سوره انقیاب بیست و یکم و بیست و دو
 نقیب ز راهی و از راهی و از راهی و از راهی
 میخورد و در سوره انقیاب بیست و یکم و بیست و دو
 میخورد

مغزوہ صفیہ
۱۱۱۱
۱۱۱۱

وَاللَّامُ رَغَائِمٌ رَغَايَمُ رَغَايَمُ
فَضِيحَةٌ وَالْقَصْبُ بِلَا شَيْءٍ إِلَّا بِشَيْءٍ

[illegible]

بجالدن صفوان گفته ای انوارک احسانک قال الفریضی
زلی وبقید علی اربعین جعفری اطلب ابی عبد الله یفخیر من ان حبسه ذانک وان
صانک وان اخرجت الی ذانک وان را فی منک حاکم سدها او عسسه علیها
او وعدک له تحریضک وان کثرت علیه کثرت فضک وان سئلته اعطاک وان
عنه انک حسیه اولک قوم ان بنوا انشوا لکنا وان عاهدوا وادفوا و عقدوا
وان کانت النعمه فمروا بها وان النعمه لاکثر رؤا لاکثر و ان قال لکرامه عیبه و کثرت
فقد اهلک و ان له اربعا و جمیع الله خلقه قبح مروج و قبح عالمه و قبحی و اقدار مناصبه
ارواح الله شک لکنا قال یجل من اهل الطایف کما یجل من اهل رستم و کذا فینا صغیر
و منهم ولا فی و کتب و اریکم و لا قال اکرم منتم سلا و لا یثقه فیه فی الله العباد و الله العظیم
لک التراسل و فی قریش فقد عرفت الاخره انهم قال الحیر لکنا جبر الی و قد عرفت کثر
المنه و کما و شمس قال بکر بن الطایف اذ لک الله الذل لکتم سار فیه
بک کثرت ۷۷ ص ۱۰۶ عید اکرم هرگز است گفته کف هرگاه نداشت کما میکریم
ترامیکم لا گوید قصه کما از هر بن جان شکایت کردی کما بر هر بن جان در هیچ پلور
اوشته و او چو زامیکف هر بن جان خند داشت هر او کف اراد و عیبه و هر بن
حقیتم و الله انچه کف مع او آید خبر دادم قصه بردار او کف این نیز ای پست و صمد با کف
فرغ از میکریم و اسم همه هر بن جان بود چگونه کان کف در دنیا خبر تو هر بن جان شت قال
او الجاس المشرک القمه الزید و انما و الفقاء الزید و انما و الفقه

[illegible]

در حدیث طبرستان

[illegible][illegible]

من كان همته الاتقاء به

شهاب الدين احمد الحاجي كتب عيش الدارين محمد بن ابراهيم الهامسي
 فقد شئت مني ان لا يكون غراما قال نعم انجذب اليك من المديح ما لا يكون في دوا
 وسلاحة فاذا قرأ الكتاب كريم فاح من شميم عار سمع وما بعد العيش من شميم فتمت ما اراد
 انا من اوصد بعد البحر وما لا من بعد البحر وما لا من بعد البحر وما لا من بعد البحر وما لا من بعد البحر
 حلام ام قرب نور به البحر ام حب اهل به البحر ام حب اهل به البحر ام حب اهل به البحر ام حب اهل به البحر
 احضرا انا فخذ ان احث عليك العلم المحمدي في الفقه والحكم بحسب مقتضى حاجتك في العلم
 غير ادعاء وبهت نصيب الراجح في هذه الطرس فانظر احوالهم وادعهم في ابدع صور ليس فيهم
 ورواها المصنف من كتابه وان كان لا يثبوت في هذه الفضايلة ما لا يجبر من غير ما فيك وفيه
 لا يتفق الا بالادوية لا يكثر التراجع في جودها ولا في بيانها كما لا يخفى في رتبة غرض الحرام وفلسف
 العلم وادعها لا يتعبد بغير الاداء وان المراد من عدم الفلز وكتب في جوابه بقوله
 المصنف في هذه الحقيقة ان ام واجد في اوق الحاس ان ام در اثر الاقراة باسم ام در الاقراة
 ام في هذه الزمان فتمت منها السبب اذ لا تناس ان اذ هو السبب اكمل في ام الله في كل
 في هذه الحقيقة ان ام واجد في اوق الحاس ان ام در اثر الاقراة باسم ام در الاقراة
 ام في هذه الزمان فتمت منها السبب اذ لا تناس ان اذ هو السبب اكمل في ام الله في كل
 في هذه الحقيقة ان ام واجد في اوق الحاس ان ام در اثر الاقراة باسم ام در الاقراة
 ام في هذه الزمان فتمت منها السبب اذ لا تناس ان اذ هو السبب اكمل في ام الله في كل

[illegible]

٧ ذَاكَ سَقَى وَدَّتَا
فَرَوَى وَدَّتَا

في العالمين جلد وده
لما ابتلى الله نوحا خلقه
وكادت النفس تياوي خلقه

صفحه ۱۰۰

و هو السبعة الفاضل الصالح المألف
تأليفه من اثنى عشر كتاب
سائر الرايون من غير سبعة
ازدرد و در سبعة
خمسایه
شش و تضاف
مکتبه
الذکر
دعبل
فرغنا
اخراوی
و اما العلم
عنت

پیان احوال بعضی از شعراء عجم
استاد ابوالحسن رودکی

[illegible]

و اجواب او درین نظیر عرض ما چنانچه ایست لایس سیدله عمری که سر حلقه او را و او را بر سر او (هم)
حسین دام کرده و عمره که حلقه الصدق درین نظیر عمره اگر علی غایت مقام صدر او را که حلقه صدق را در او
سجده ایست که عین کبریا باشد دل بر سر آن زلف جوهر کبریا هم در پیشگاه او و هم کار زنده سر
تقدیر چنین را در هر وقت و در هر وقت که بختش از پیش تقدیر چون دل او را که در حلقه آن زلف را در هر
درست تقدیر او را در آن دل را در هر وقت که بختش از پیش تقدیر چون دل او را که در حلقه آن زلف را در هر
تا پیشتر از عمر منزه و دیگر جان او را به هم نرستم در حقیقت آن کس را در هر عزت و شرف نرستم
رخا و عزت در هر صورت و در هر وقت که بختش از پیش تقدیر چون دل او را که در حلقه آن زلف را در هر
او را هم دام و بختش از پیش تقدیر چون دل او را که در حلقه آن زلف را در هر
تا پیشتر صفت جوهر او را پیشتر از راه جوهر جان پیش جوهر که او را در هر
در خدمت داده و در هر تقدیر بخشد و جوهر او را داد و در هر حال سینه او عمر بخند و ای چنان کس
در هر حال سینه او را در هر تقدیر بخشد و جوهر او را داد و در هر حال سینه او عمر بخند و ای چنان کس
که در هر حال سینه او را در هر تقدیر بخشد و جوهر او را داد و در هر حال سینه او عمر بخند و ای چنان کس
در هر حال سینه او را در هر تقدیر بخشد و جوهر او را داد و در هر حال سینه او عمر بخند و ای چنان کس

چون منتهی قصیده مشهوره **سید** در ابرار الیهم ساقه العزیزه در کارگشای حاکم سید الهی که سید و چون
 باین باب است **سید** وقت و ما الموت منک لواقف **سید** حاضن الرزق و هوایم **سید** لایطال علی نیرته
 و جهک و فاح و لئوک باسم **سید** اوله منیه و لئوک باسم **سید** و ما الموت منک لواقف
 و جهک و فاح و لئوک باسم **سید** لایطال علی نیرته **سید** کانت فنجنی الرزق و هوایم **سید** کانت فنجنی
 چه است و کجاست **سید** تحقیق در این تصرف مصیبت همه خطای فرموده از مولا ی غریبه اند و در این باب
 حاکم شناسه نرزد نشاند چه نرزد حاضن ابرار اند و حاکم حاضن و در اولیو ابرار شناسه و حاکم
 ابرار غایت نبوت آورده چون در اول بیت ذکر کتبت کلم ذکر در ابرار و او نیز بوسیله ابرار حاضن
 در مصراع ثانی آورده ام و چون در مصراع ثانی میگوید که عیسی بشر و کجاست در این باب
 و صاف و لئوک باسم **سید** یکدیگر در معنی میان اضا داده است هر چند که **سید** در معنی الفاظ **سید** اوله
 خوش آمد و در اینجا نیز داده که هر کجاست **سید** اشراف بود صاحب مصباح المعانی **سید** در معنی الفاظ **سید** اوله
 آورده ان لانک لا یجوع فیها و لا یقری و انک لا تقضموا فیها و لا تقبضی و لکن کجاست
 میان جمع **سید** بطریق و عرو و فلاح و برکت و میان **سید** و مرث ابرار و در این باب
 ابرار شمس و مرث ابرار و در این باب **سید** پس شناس ابرار این از دقایق معانی است **سید** لایطال علی
 ابرار و بعد الواحد **سید** محمد بنی محمد **سید** علامه سید و در این باب **سید** و مرث ابرار و در این باب
 ابرار و در این باب **سید** محمد بنی محمد **سید** علامه سید و در این باب **سید** و مرث ابرار و در این باب
 عیسی و در این باب **سید** علامه سید و در این باب **سید** و مرث ابرار و در این باب
 کفی الشب و السلام **سید** علامه سید و در این باب **سید** و مرث ابرار و در این باب
 ما علنا و الشعر و ما یبغی و کفته نه در کیم برای عمرت و انا در کرد عیسی و در این باب
 غایب **سید** علامه سید و در این باب **سید** و مرث ابرار و در این باب
 به اشارت در چنین سبک ترا جازه میباید **سید** علامه سید و در این باب **سید** و مرث ابرار و در این باب
 محمد سلام **سید** علامه سید و در این باب **سید** و مرث ابرار و در این باب
 قیسم **سید** علامه سید و در این باب **سید** و مرث ابرار و در این باب
 و او را فرستاده تا جای است و علف بلند و در این باب **سید** و مرث ابرار و در این باب
 عثمان بن عفان **سید** علامه سید و در این باب **سید** و مرث ابرار و در این باب
 عیسی **سید** علامه سید و در این باب **سید** و مرث ابرار و در این باب
 و فرقه شوی قلم و عیسی **سید** علامه سید و در این باب **سید** و مرث ابرار و در این باب
 بانی این سبک **سید** علامه سید و در این باب **سید** و مرث ابرار و در این باب

[illegible][illegible]

که کلورش بر سر سجد دین فو شوش را بکشد
و میگوید شمره در شان خود را بر سر کلاه
این کسبه را دانی که راگرد میانی
عبدی در حق شرفوزن
قصه ای خواند
شیر کی
بهر حکم
روند
مهر
از کف است

به خودیهاست کرد
 ای الله ویکم فرست
 مرا نیز در نظر داشت
 بعد از این روز است که
 هر چه در نظر من بود
 ایان و دست در هوا ایست
 به کون نوشته شود
 به خودیهاست کرد

به خودیهاست کرد
 ای الله ویکم فرست
 مرا نیز در نظر داشت
 بعد از این روز است که
 هر چه در نظر من بود
 ایان و دست در هوا ایست
 به کون نوشته شود
 به خودیهاست کرد

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style, written diagonally from top-left to bottom-right. The ink is dark brown or black. There are several large, ornate initial letters at the beginning of some lines. The handwriting is fluid and characteristic of the early modern period in Iran.]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و از جمله شعرائی مقرر در باد کتبه ملاد شاهنشاهی بادرزاده ملک الشعراء

[illegible]

۷
اگر چه امانت خزانگیست که
دیگر بسیارین است و در پیش
مطالب عالمه چنین است
مرحله خزانگی که از خزانگی و حفاظت
با انچه در دوش او میگوید
اگر چه خزانگی خدام را بر دست خود ندارد
که به نام دارد و بوسیله ایشان میسر می شود
گشت و در خزانگی خود به خدمت می پردازد
علاوه بر این است و خزانگی را می خوانند
خزانگی را بر سر است که خزانگی و در پیش خود
علم رفته و امانت دیگران می دهد از او
خزانگی بر سر است و از او
به خزانگی است و از او
خزانگی را بر سر است
خزانگی را بر سر است
خزانگی را بر سر است
خزانگی را بر سر است

[illegible][illegible][illegible]

کتابخانه
جعفر سلطان القرا
تبریز ۱۳۶۵ قمری

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

1882

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

<http://fb.com/ranajabirabbas>

و بلاغت آنچه نقد در میورد است که بهانه فصاحت و دلاام بجهت مفردات حرف باشد
 مرکبات اما آنچه بجهت مفردات است که در تکرار کرد ترکیبی چند که از حرف لاتین یعنی
 اولام و نون و از حرف شقی یعنی باویم و داد و خا و بنه و این حرف بیان
 روان تر و در لفظ بهتر است و مع لفظ با معی یا خاسی و عود حرف بر این حرف خا و
 حلیل این اصطلاح کبیر قاف و عین و در بنه و در آیه ان بار اعزین کفانه فان العین اقصی
 الحروف جوسا و الله سماعا و العاف امتنها و اصصها جوسا و همین پس مثال
 از جمله حرف آیه در زبان روان است و لفظ ایشان آن چه دال و ط را از یک حرف جدا و غفلت
 تمام بوده است و در آن خوات بسیار و دال پس این است و عین نیز همین مرتبه دارد میان صا و
 و ز و ح و ف که چون تقی موجود می شود ایراد او سه و دال است چون ترکیبی از این حرف و ز و ح و ف
 روی الزام و اللام و النون و الباء و الیم و الواو و الین و القاف و الین و اللال و الیا
 خا و بنه و لفظ اعظم بمنزله و اگر ترکیب این حرف آید عظیم نصیب برین باشد اما فصاحت
 بجهت ترکیب با سه و دال است و ترکیب منته و بنه و یکدسته الی بنی که افه و مانند آن

[illegible]

[illegible]

كلامه من عنده انظر كلامه
 صولات الى الحكيم بن يوسف وارجو
 ان ياتي صاحب كتابه من عالم النصارى
 وها قد علمت انكم جميعا
 وودعتم في بلادهم
 فماتت عيناك وكنيت مودة
 وكنيت علة الترة وكنيت
 اخوتكم اعدائكم في بلادهم
 وكنيت مودة

خامس نظیر زبان است از ذکر حذف و این مقام دهم باشد یعنی آن محذوف همان بشر و خشت عقیده او است
و اگر ذکر او بر زبان نکرده و بنای سخن خود بر وجه تفسیر زبان ذکر او کنند سادس نظیر ذکر محذوف زنگانی
و این در مقام ششم یعنی آن محذوف از کمال عدالت و علو مرتبت بی ترسند در بنای امانت ایشان
که و اگر نام او بر زبان نکرده و در مقام هفتم از کمال عدالت و علو مرتبت و این سابع قصداً بیان انکار است
یعنی چون ذکر آن چیز کرده بشر اگر چه حجت باشد انکار کند و مراد مناس مضمونش و این نایه پس برکت
مضمون در کجاست انکار ثامن اثبات صفی است در حاضری و موصوفه معین چون آن صفی اثبات کند
بر آن موصوف هر آینه و لا ترید ما ترکه چنانکه گویند خالق کل شیء و اذن کل شیء امرنا بهذا
سعد است و این صفات در حضرت واجب الزات اثبات است لاجرم یکی از صفات بر کند و گویند انصافی
کل شیء امرنا بهذا تاسع اثبات صفی است در موصوف آن بشر مراد صفی و آن موصوف من
اثبات است هر چند در نفس الامر غیر آن موصوف اثبات بشم مستقیم با برزخ و افتاد خود بکار کند و صفی آن ذکر
موصوف انصاف نایه یعنی صدق و ثبات آن موصوف ایجاب رسیده است و چون ذکر آن صفی کنند لایزال
موصوف مضمون خواهد شد و آنچه در پیش رویند و حکم نادرش غایب یعنی آن صفی است و این صفی در موصوف
و ذکر آن بشر عاشر اصداً صفات یعنی آن چیز را در حدیث محذوف باشد به و مثال صفی است
در کتب خود موصوف است اما مواضع که اطباء در موصوفه گویند نه است اول
صدها به عرب یک معنی که و ذکر آن کسی مراد است حذف کند و در هر سماع غیر از آن کنند پس از حدیث
ترک بکار نایه که گفتار جاریه و در هر دو قد خالده ثانی مرضی به عنوان حدیث که ذکر آن
اعتبار باشد بصورت حذف طلاق و این به عبارتی ثالث تقاضی به مضمون که در هر سماع
نادر تا محذوف را فهم خواهد گویان به آینه اطباء بیکو و الجمع اگر مضمون نادره و ضیح و بیان بشر
اغلب اوله که قال الله ان فی خلق السموات والارض و اختلاف الليل والنهار والخلق
تجری فی البحر ما یفیع الناس وما ازل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها
و تصرف الراح والحيات المستجیرین السماء والارض ان فی ذلک لآیات لقوم یعلمون
چون سخن بیک طایفه است و متذکره و انواع مختلفه فرموده اصناف عدل را به عبارت بشر خامس در هر سماع
اطباء لفظی کنند تا بغایت در سبک ریز مودی شود که قال الله خلقوا الله لیسجدوا لیسجدوا سادس در هر سماع

اول است که در آن لفظ موصوف مشتبیه و مراد بهیم چنین شمر سابع و قیاس بر هر کس که در هر سماع
ذکر آن کس که در آن لفظ موصوف مشتبیه و مراد بهیم چنین شمر سابع و قیاس بر هر کس که در هر سماع
مطلوب حکم بشر چون فرصت یا به زیاده طایفه و بسطی کند که قول موسی هج عسائی و کواکب
واهنش به کمال غنی ولی چنانچه حدیث اخوی ناسع یا خود نظر به این کس یعنی هر کس که
عدم حذف و اضمار است و اساعلم بقی الا بعد مراد عاشر بعضی انصاف و الا بعد مراد
غیر حریفه را به چند در وقت عاب چه معنی استعمال کرده اند بهمان معنی استعمال کند و بقیاس قواعد صرفه
در جمع مکرر یا در جمع مکرر است و مراد است و در هر سماع اول قیاس است و در هر سماع اول قیاس است
بنابرین باید هر سماع استعمال طلب قیاس و مراد غیر این است و اگر اراده طلب قیاس کرده استعمال کند
مضمون خطرات و لفظی جمع آن سماع و مراد مضمون لفظ استعمال که در هر سماع اول قیاس است
و قاعده و لغت عرب زواید و بالعکس بنابرین باید هر سماع و معنی الفاظ را در هر سماع اول قیاس است
و ذکر لفظی در ادل او و او صی باشد اگر او را عطف بر سران درینا و در ادل او است و ذکر لفظی
برایر و دو وقف ضایع بود بهر حال چنانچه و چنانچه اگر لفظ و افعال در هر سماع اول قیاس است
منفعت و در هر لفظی که اول آن با و صی است و بهر لفظی که در هر سماع اول قیاس است
لفظی که مراد است و در هر سماع اول قیاس است و لفظی که در هر سماع اول قیاس است
و لفظی که بر سر سماع و لفظی که بر سر سماع که در هر سماع اول قیاس است
که افعال و فایده بشر مشبیه و این چون مبین ضمیمه در افعال و این تا فایده بشر است
اما وقتی در هر سماع صی بشر تا فایده بشر مشبیه و این چون مبین ضمیمه در افعال و این تا فایده بشر است
منع مقصود که در هر سماع و الفاظ را انما به علم معنی مقصود آورد و مشبیه را در هر سماع اول قیاس است
ما جعل الله لرجل من قبلین فی حوفه و جاوره فرموده است و بیانی نادره که
ما فی لفظی محض را در اول حوف فرقه نظر بنای سبقت و در ثانیه لفظی فرقه نظر بنای
و در هر سماع استعمال هر یک در جوار فرقه برایت مناسبت است و مضمون صی بشر

بهر قسمی ارشاد هر چه خواهد بود و صاحب بن عباده و ذریه میکشید که در دنیا
 چنانکه باشد و بعد از چهار ساله این عید و ذریه ابوالقاسم علی بن
 ابن یوسف الباقی و ابوالفتح صابی هرگاه خواسته باشد ذکر یکم چهارم
 ایشان را از این سخن باز بگوید باشد و در هر دو پنج میان صاحب صابی که گفته
 که صاحب هر چه اراده میکرد میخواست و صاحب را هر چه امر میکرد میخواست و بنی الحاکمین
 بودند و بنی هاشم و بنی عباس و بنی امیه و بنی مروان و بنی اُمیّه و بنی امیّه
 در کوران فرمانده و در هر دو پنج و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 میکشید به قدرت بر نظم و استوار و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 که میخواست که اگر بنا بر فرزند و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 چنانکه خاتم اراده از آن کتب یافته بودیم حیوی بصری با کمال قدرت و عزت
 و سحر آرایه و سخن طراز و استوار و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 پرداخت رایت توبه از بصره بغداد افراشته و او عاقل و آن کلام بخوانا کرد
 جعفر از او بعد از بقیه اش کردند که گفته این کلام میخوانم تصنیف و تالیف او شد
 شصت از دنیا مغرب بر تبت آن چه است و آن اوراق برت این مشهوره آنکه گفته است
 و مکتوبی از او و او را بخود منسوب ساخته پس در میان او را بدین طریقه و هر چه است
 پریند گفت فرمود میباشم و نیز او را بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 و کاغذ و قلم و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 و لایسز رنج است و نیز او را بخود منسوب ساخته و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 بخود و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 من ریمه الفرس و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 الیوان بالحدس و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان

ذکر بقوت نهاد و فصاحت پرورد تربت و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 خواست و او را بصره از میان بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 و قصه را در کثرت فکر موعظه کند که ریش بود نوبی نزد امیر بصره جمعی میداشت و او را از کتب
 ریش منع نمیداد کرد و هر روز این عادت چون طبع یافته بود میشد آن و چون بگویند
 که بسته بقیه ریشه فرمانده جرات بازی باریش جیش آس غنی یافت و در هر دو پنج و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 میکشید و در هر دو پنج و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 حیرت بخش ریش خود با فرزند که از او منع بود که ریش و از فرمانده که بسته بقیه ریشه
 و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 منظر او آفرینش و کرامت ظاهر گردانید و هر روز او را و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 حیرت بخش ریش و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 قلوبک عنده انهم دجل مثل المعبدی لسمع فی ولاون و در هر دو پنج و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 حدوده و افقی از او و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 همدان و نادره الفلک و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 نظیره فی ذکاء الفجر و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 آن اعدا بلغ مبلغه من لب لادب و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 صاحب عجایب و غریب و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 تمامت خط کردی و از او را تا آخر دین یاده دشمنان خوانند و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان
 و بنی عباس و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان و بنی امیه و بنی مروان

وفيض القريحة، ومساواة القلم، ومسايق اليد، وحجرات الحجة، وغوات المدة،
ومجاداة المخاطر للناظر، ومبادات المطيع للسمع، كاهنات فارز الله شتمت من ذرية
نوح مشربان، بات بؤنة ترجمه يکرد، فيجمع فيها بين الابداع والاسراع الى عجائب كثيرة
لا تحصى، ولطائف كثيرة، تطول ان تستقصى، وكان مع هذا كله مقبول الصدرة،
خفيف الروح، عظيم الخلق، شريف النفس، كريم العهد، خالص الود، حلوا الصدقة،
راعي العداوة، بالجملة نثر از او است در میان مطور فاصله کند، ورواف از دیگر کبر
نویسندگان را از او نیست، فرج بین مطور است، وقادب بین حروف است، فان ذلك
اجل لبصاحد الخط، که در مرتبه او اعلا در کاتب شبه نژاد است، فاصله مطور در
که نوشته شود که اقرب بادت مخصوصه و در نوشته لطیف بنفشه، پادشاه عظم است
و محمد و کتب اکند از کاغذ بقدر فاصله مطور است، به نوشته از کتب و در هر یک
نوشته شود بخور قلب و اطمینان خاطر، و خط کاغذ مشقت و مرآع و مدنی و شمع بنفش

[illegible]

مذکر شد

دفعہ

[illegible]

بدین فرستاد و در حال استند در میان الاخبار آورده است و در خطب معروف مشهور است
 حوا و اقام کنید در راه مردم را تنبیه کنید و در پیش آنکه گفت ما اسلم گفت شب عرکشت
 این من گفت این جمعه گفت من است گفت من الحرة گفت ثم من گفت من شخص
 عرکشت زود بانه برگرد کان مرچانت و تویش نزدی که پی ان شخص محمد نام در کینه نهاد
 در قفسه رسید اش گردایش در آنکه بعد دشمنه با نیز رسیده اری از آنست کلام گفت رفت
 و قال بیدار میشت مقصود از این جمله است که الفاظ را بیک و در دغوس اثر عظیم است
 باید در آنکه در تصقیفه الفاظ با گفت که شو در مصفا مطهر است هر دو از این که است
 خود را از امر سوال که گاه گفت لا و اید الله امیر المومنین هر دو بعباید و او
 فو کت داد ابو بکر از آنست سوال که قرش گفت لا و حرکت و آنکه ابو بکر گفت قد
 السنتم کو تسقیقون قل لا و دحک الله حد کتاب الا حجازی الا حجاز آورده
 که صاحب بن عبدیه از صاحب خود را گفت اعلت هذا الاثم ان نفس گفت لا اظ
 بقال صاحب فرمود قری بین لا و اظ حال الله بقال فوق الله بین و دحک و حید
 قل اظ حال الله بقاء الصاحب لا و هم و انهرونی مرویت مامون را برید کیف
 یجمع السوال ان مامون از حدت دهنه و کافوت گفت علی ضد محاسنک و امیر المومنین
 یعنی لفظ س و یک در خطب پدر نباید گفت مین بید نام او در خطبه و گفته قری نام خود کرد
 از آنست اشق ان مامون حکایت که در آنکه از آنجمله آنست در درنیک و آنکه در عورت میل کرد
 نمود مامون طعن آوردن و او بفرمود و او را تا زمانه بنزد و مامون طعن در جگر بردن
 نزد پدر است و آنست از ضرب دهن و عید بر آورد مامون در جگر بردن و آنست از
 این حالت خواندن که گفت که فاصحه کاصبر الواعظ من الویل مامون را پسند خوش است
 که جبین پیر را بوسه داد در مصفا گویند که از آنجا که عرضی هر وقت تا عماره را مطه که کند
 در در خطب پدر از آنکه است خود را گفت آن چه در حدت است گفت شجرة الوفاق آن را زکرا
 از عاریت عبارت آن خوشی که و تر گفت مامون فرمود لفي شجرة الخلاف بنا و گفت از آنجا

در این کتاب
در باب اول
در باب دوم
در باب سوم
در باب چهارم
در باب پنجم
در باب ششم
در باب هفتم
در باب هشتم
در باب نهم
در باب دهم
در باب یازدهم
در باب دوازدهم
در باب سیزدهم
در باب چهاردهم
در باب پانزدهم
در باب شانزدهم
در باب هجدهم
در باب نوزدهم
در باب بیستم
در باب بیست و یکم
در باب بیست و دوم
در باب بیست و سوم
در باب بیست و چهارم
در باب بیست و پنجم
در باب بیست و ششم
در باب بیست و هفتم
در باب بیست و هشتم
در باب بیست و نهم
در باب بیست و دهم
در باب بیست و یازدهم
در باب بیست و دوازدهم
در باب بیست و سیزدهم
در باب بیست و چهاردهم
در باب بیست و پنجاهم
در باب بیست و ششم
در باب بیست و هفتم
در باب بیست و هشتم
در باب بیست و نهم
در باب بیست و دهم
در باب بیست و یازدهم
در باب بیست و دوازدهم
در باب بیست و سیزدهم
در باب بیست و چهاردهم
در باب بیست و پنجاهم

و خاس سیاحت کند کاتب باید در مکتوب خود بر ثانی مایه تصور کند در حاضر
حال غمزه اگر هم ضایعه صنف نمت در دینان و از انواع اطعمه و آب و شراب
پایه خود کام جان شیرین و قوت استلذاض پلنند بر کتب و اختصار نمایند و در کتاب
مخاطبه بزم ملوک دالو فان الجواد لا یجزع من الکاف جوع الکرم من
مخاطبه الکاف پیش آیدین اگر چه غریب کتب یا غرض از وجود آنرا و از این
اعتبار و از هر حال که یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب
میگفت قدم این کتب لایق مانی است و از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب
فرخوردن آن است و حاجت آن بزم جین آن و دیگر عامر بزمین عبدیه
یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب
دستما من سیمیه باللوی بدست یکل مصراع دیگر نوشت کتب روزی که از هر کتب
منزل فرستاد قال بکا در عمارت و خواب بکند چون کتب باز آمد پریده و کیف و جلد
فقال در حجب علیه الرج بعد لک فاستوی عامر از مصراع و هم ش
و صده نام کرد فلقب کتب الرج و هم از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب
بشر و لقب مضایقه کند و مروج حجت و مودت گردد و کتب از دل بر باید و نیز گفته
من حق المود علی اخیه مودته علیه و تربیه بلیا و وفقه بیا لیه و تقوی
یا دیر و دعوت با حجت استایه الیه و بدان نظر کند و مکتوب ایامیات
اعمال زیادت از سنات افراشته از او فظیم او در خطب خطات و مروج تاشم
فقد قال لقن فی بعض وصایاه لا یمنعک مساوی اجعل من ذکر
محاسنه لقب و خطابوا بیه مودت و عادت نمایند و از القاب و خطب بیا
و نقصان کنند قال ابوالدرداء انا لکبر فی وجهه او ابر و ان قلوبنا للضعف
و نیز بیا و از خطا کند و از طرفان مذمومان لقب زنده در برابر او بزم و اگر چه در خطب
عادان را

حال آنکه ذوق انک انت العزیز الکرم تحقیق لقوله قال الله لیستھزی بهم و منهم
فی طبائهم یعمهون و قال عزیر بن سکیه غرق مکتوب انک لانت الحالم الوشد
استهزاه من مصلوات علیه بنا و عار غنم الفاسد و عقالهم ابی طاهر انصفه غوی قندیه
بستینه ایاه بالعلم الرشد یخبرهم الله و یخبرهم اسودا ما لا یعرفون فی الله اصدر در حقیقت
امر دینی باشد و از عدول کند بلفظ ماضی آنکه کقولک الحال انه تفاک و غرضه بظن آنست
و امر مطرب در آن ماضی موجود شد بعضی از این کتب و از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب
و نیز نوشته آمد و بعضی از این کتب و از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب
در کتب مطرب است و صاحب خطب و قسطنطین و کتب خطب و کتب خطب و کتب خطب
حاضران مجلس گفته که اگر صاحب در تجمیع و جمع آنکه کتب خطب لازم آید و اگر چه در کتب
ترک سنت کتب در حال صاحب اینجاست و از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب
نوشته در روزی که در هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب
من مظالم کثیره لعباد لک قلی فایما عبد من عباد لک او امة من مائک کانت لک عبد
مظلمه ظلمتها ایاه فی بدنه او عرضده او مال و مالت او غاب خجلتها و غفلتها فلا
استطیع ددتها و لا عیالها منه استلک ان ترصد عیبه بمانت هم بهیالی من لک
انک واسع لذلك کله یارب ما قفل بعدای و حجت و قد وسعت کل شیء یارب و یارب
ان تکره من حجت و لا تهنه بدونی یارب و ما یفصلک ان یعطینک ما سئلک و انت
واحد کل جبر و کتب من فقل قم فقه غفرک ثم قال و انت سقطت عیبه الدعاء و من دعا
عنه و مردی بهیچون غریب من و لطیف الفای که هسته بود بر او هم مغفرت و اجابت دعوت
در لطافت کلام و اصابت حال و جودت صفات و از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب
که هم کتب را بهیچون غریب من و لطیف الفای که هسته بود بر او هم مغفرت و اجابت دعوت
و ان کان فی الاض فخرجه و ان کان نایبا فقتربه و ان کان قریبا فیسره و ان کان
فتمره و ان کان قلیلا فکثره و ان کان کثیرا فجلد لک فی به قال فاسمع الله الاکثر و سکت
باید کاتب و علی عرب تولید و صفت الفاظ و من در هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب
و ان کان فیه از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب یا از هر کتب

Presented by: Rana Jabir Abbas

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

مفتی

by: Rana Jabir Abbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

11

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

[illegible]

[illegible]

وفى الانتاج لولاء كل الحق الضمير والبارد الغضب مع الاحتياج لمزاده كما انتم تحت البرق الغضب الرب

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

دروغ

Presented by: Rana Jabir Abbas

مر

[Faint handwritten Persian script]

contact : jabir.abbas@yahoo.com

اصل عبيدك
كاتب
مكافاة الكاوصف في حكاية
الانسان الذي
الحق الذي
في زينة فلنكرهه ولو
منه على كبره و
فهم الظاهر الصغرى
المتابعة واستيعاب
جهاد على الامور
لوقف عن عبادة
تسكنون والحمد لله
الاستيعاب على
سماوات وقاصد
علامته قدس

[illegible]

१३०

سید احمد نقیبان کدو دار
دور کدو شستن او

لَا يَدَّ حَمْدُكَ وَصَلَّ إِلَى طَاعِنٍ وَعَفُوهُ وَسَبَّحَ إِلَى رِضْوَانِهِ وَذَرَعَهُ إِلَى
مَغْفِرَتِهِ وَطَرِبَ إِلَى جَنَّةٍ وَخَفِيَ مِنْ نَفْسِهِ وَأَمَّا مَنْ غَضِبَ وَظَهَرَ عَلَيْهِ طَاعِنُ
وَحَاجَرُ عَنْ مَغْفِرَتِهِ رَدَّ رَأْفَتَهُ أَوْ عَوَّلَ عَلَى نَادِيَةِ حَقِّهِ وَطَافَ بِهَ حَمْدُكَ
بِهِ فِي السَّعَاءِ مِنْ أَوْلِيَانِهِ وَبَصُرَ بِهِ فِي ظُلْمِ الشَّهَادَةِ لِيُؤْفَ أَعْدَائِهِ
وَلِيَّ حَبِيبٍ وَكَانَ دَعَاؤُهُ عَسَى أَنْ يَكُونَ فِيهِ التَّحِيَّةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْوَسَلَةُ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِحُجَّتِهِ عَلَيْهِ سَدُّونَ الْأَيْمَانَ الْمَاضِيَةَ وَالْقُرُونِ التَّالِيَةَ
يَقْدِرُ بِهِ اللَّهُ لَا تَحْزَنُ عَنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَظُمَ وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَأَنْ لَطَفَ فَحُتْمُ
يُنَاطِلُ جَمْعَ مَنْ دَرَّ وَبَرَّ وَجَعَلْنَا شُهَدَاءَ عِلْمٍ مِنْ حَمْدِكَ أَنْ لَمْ يَرَوْا قَدْرَكَ
بُودَ حَمْدَكَ دَرَجَاتُكَ وَارْتَدَّتْ عَنْ أَبِي سَبْقٍ الْكَارِثِينَ رِثَاتُ أَبِي رَحْمَةٍ فَدَعَا لِي
كَرَامَ الْأَرْبَابِ بَلِّغْ لَنَا مَسْجِدَ رَابِعَةٍ وَكَوْثَرَ أَيْمَانِي عَلَى مَنْ قَلَّ اللَّهُ
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَى حَبْلِكَ وَبِحَبْلِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَصِفَتِكَ مِنْ
إِمَامِ الرَّحْمَةِ وَقَادِرِ الْخَبَرِ وَمِفْتَاحِ الْبَرَكَةِ كَانَتْ لِي بِكَ نَفْسٌ وَعَرَضٌ
فِي الْكُرْهِ بَدَنَةٌ وَكَاشَفَ فِي الدَّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتُهُ الْكَارِثِينَ رِثَاتُ أَبِي رَحْمَةٍ
لَمْ تَوْفِّ خُذْ وَأَدَّبَ فِي رِضَاكَ أَسْرِيَّتَهُ وَكَارِثَكَ رَدَّ رَأْفَتَهُ وَكَوْثَرَ أَيْمَانِي
وَقَطَعَ فِي أَحْلَا دِيْنِكَ رَحْمَةً أَدَّابَ نَفْسَهُ فِي بَلِّغِ رِسَالَتِكَ وَأَنْتَ
بِالدَّعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ وَسَعَلَهَا بِالضَّحَى لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ وَهَاجَرَ إِلَى بِلَادِ
وَحَلَّ النَّاسُ عَنْ مَوَاطِنِ رَحْلِهِ وَمَوْضِعِ رَحْلِهِ وَمَسْقَطِ رَأْسِهِ وَمَأْوِئِ نَفْسِهِ
أَدَّابَهُ لِمَنْ لَاحِزَ دِينِكَ وَاسْتَنْصَادًا عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ لِي حَتَّى اسْتَسْبَحَ لَهُ مَا حَاوَى
فِي عَدْلِكَ وَيَرْجُو فِي كَرَمِهِ لَكَ رِثَاتُ أَبِي رَحْمَةٍ وَكَوْثَرَ أَيْمَانِي وَاسْتَسْبَحَ
لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوَّلِيَانِكَ وَتَاهَمَ أَدْرَا أَيْمَانِي بِكَ كَرَمًا لَكَ فَهَذَا إِلَيْهِمْ مُسْتَقْبَلُ
نَعْوَتِكَ وَمُنْقُو بِاعْلَ ضَعْفِ بَصِيرَتِكَ بِرَأْسِكَ كَرَمًا لَكَ فَهَذَا إِلَيْهِمْ مُسْتَقْبَلُ

وَزُودَ مِنْ كَرَمِهِ بِرُضْفِ خُودِ بَارِئٍ فَفَرَّاهُمْ فِي مَقَرٍّ دَائِمٍ بِسُغَاةِ الْبَاشِ وَبِشَاةِ الْبُزْجِ
وَهُجْمَ عَلَيْهِمْ فِي مَجْجُوحَةٍ قَرَارِهِمْ حَتَّى طَهَّرَ لَكَ وَعَلَّتْ كَلْبُكَ وَلَوْ كَرِهَ الشُّرُوكُ
اللَّهُمَّ فَادْفَعْ بِمَا كَرَّمَكَ إِلَيَّ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّاتِكَ حَتَّى لَا يَأْوِيَنَّ
وَلَا يَكْفِي فِي مَرْتَبَةٍ لَا يُوَازِيهِ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَعِزِّهِ
فِي أَهْلِ الطَّاهِرِينَ وَأَمْنِهِ الْمُؤْمِنِينَ فَخَرِّجْنِي الشَّفَاعَةَ أَجَلَ مَا وَعَدْتَنِي
يَا فَادِّي الْعِدَّةَ بَرِّكَ كُنْزَهُ دَعَا وَبَاوَأَنِي الْقَوْلَ أَرُونِي كُنْزَهُ كَقَارِ بِأَمْرِكَ
الْمَبَاتِ بِأَصْغَارِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ أَنْتَ دَوَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
وَالْعُدَّةَ عِزِّهِ الدَّرَجَةِ وَكَرَمِهِ الْقُرْبَ اللَّهُمَّ وَجَلَّتْ عَرْشُكَ الَّذِي لَا يَصْرِفُونَ مِنْ
تَسْبِيحٍ وَلَا تَسَامُومٍ مِنْ تَقْدِيرِكَ وَلَا يَسْتَوُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَلَا يُوَازُونَ
التَّعْظِيمَ عَلَى الْجَدِّ فِي أَمْرِكَ وَلَا يَتَفَلَّحُونَ عَنِ الْوَكِيلِ أَيْتِكَ وَأَسْرَافِ صَاحِبِ
الصُّورِ الشَّاحِصِ الَّذِي يَسْطِرُّ مَنِكَ الْأَذْنَ وَحُلُولِ الْأَمْرِ قَبْلَتِهِ بِالْفَخْرِ
وَهَازِ الْقُبُورِ وَمِنْكَ بِلْ دَوَا الْجَاهِ عِنْدَكَ وَالْمَكَانِ الرَّغِيصِ مِنْ طَاعَتِكَ وَجَبَلِ
الْأَمْنِ عَلَى وَجْهِكَ الْمَطَاعِ فِي أَهْلِ سَمَوَاتِكَ الْمَكِينِ لَدَيْكَ الْمُقَرَّبِ عِنْدَكَ
وَالرُّوحِ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَكُوتِكَ الْحَبِيبِ الرُّوحِ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ
وَعَلَى الْمَلَكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سَكَنِ سَمَوَاتِكَ وَاهْلِي أَلَامَانِكَ عَلَى دَسَائِلِكَ
وَالَّذِينَ لَا تَرَاهُمْ سَامَةً مِنْ دُؤْبٍ وَلَا إغْبَاءٍ أَرَكْتَ وَبَرَّ وَبَرَّ مَا نَكَمَ مِنْ كُوبٍ
وَلَا فُؤُورٍ أَرَجَ دَنَسَ وَلَا تَغْلُظُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتِ وَلَا تَقْطَعُهُمْ
عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوُ الْفَلَاحِ لَا تَحْتَجِ الْأَصْبَادُ فَلَا رُؤُوفُونَ إِلَيْكَ الْوَاكِرِ الْأَدَا
سُورَتِهِ نَظَرًا بِرُؤُوسِهِ فَكَلِمَةً زَنْجَارًا خُورًا الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ دَعْوَتُهُمْ فَهَذَا لَكَ الْمُسْتَهْزِ
لَا تَكْذِبْ دَرَارَتَهُ بِتَرْغِبَتِهِ لَنْ دَعْوَتِهِ تَنْفَكُ عَنْ بَرِّكَ الْإِثْلَ بِلَاوَنٍ مِمَّنْ يَخُورُ وَالنَّوْصُورُ
دُؤْبٌ عَظِيمٌ وَجَلَالُ كِبَارِكَ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا انْطَرَقَ إِلَى جَهَنَّمَ تَرَوْهُ عَلَى
أَهْلِ مَقْعَدِكَ سُبْحَانَكَ مَا عَدَدْنَاكَ حَتَّى عِبَادَتِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى رُؤَسَائِهِمْ

وَالَّذِينَ لَا تَرَاهُمْ سَامَةً مِنْ دُؤْبٍ وَلَا إغْبَاءٍ أَرَكْتَ وَبَرَّ وَبَرَّ مَا نَكَمَ مِنْ كُوبٍ
وَلَا فُؤُورٍ أَرَجَ دَنَسَ وَلَا تَغْلُظُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتِ وَلَا تَقْطَعُهُمْ
عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوُ الْفَلَاحِ لَا تَحْتَجِ الْأَصْبَادُ فَلَا رُؤُوفُونَ إِلَيْكَ الْوَاكِرِ الْأَدَا
سُورَتِهِ نَظَرًا بِرُؤُوسِهِ فَكَلِمَةً زَنْجَارًا خُورًا الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ دَعْوَتُهُمْ فَهَذَا لَكَ الْمُسْتَهْزِ
لَا تَكْذِبْ دَرَارَتَهُ بِتَرْغِبَتِهِ لَنْ دَعْوَتِهِ تَنْفَكُ عَنْ بَرِّكَ الْإِثْلَ بِلَاوَنٍ مِمَّنْ يَخُورُ وَالنَّوْصُورُ
دُؤْبٌ عَظِيمٌ وَجَلَالُ كِبَارِكَ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا انْطَرَقَ إِلَى جَهَنَّمَ تَرَوْهُ عَلَى
أَهْلِ مَقْعَدِكَ سُبْحَانَكَ مَا عَدَدْنَاكَ حَتَّى عِبَادَتِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى رُؤَسَائِهِمْ

وَزُودَ مِنْ كَرَمِهِ بِرُضْفِ خُودِ بَارِئٍ فَفَرَّاهُمْ فِي مَقَرٍّ دَائِمٍ بِسُغَاةِ الْبَاشِ وَبِشَاةِ الْبُزْجِ
وَهُجْمَ عَلَيْهِمْ فِي مَجْجُوحَةٍ قَرَارِهِمْ حَتَّى طَهَّرَ لَكَ وَعَلَّتْ كَلْبُكَ وَلَوْ كَرِهَ الشُّرُوكُ
اللَّهُمَّ فَادْفَعْ بِمَا كَرَّمَكَ إِلَيَّ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّاتِكَ حَتَّى لَا يَأْوِيَنَّ
وَلَا يَكْفِي فِي مَرْتَبَةٍ لَا يُوَازِيهِ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَعِزِّهِ
فِي أَهْلِ الطَّاهِرِينَ وَأَمْنِهِ الْمُؤْمِنِينَ فَخَرِّجْنِي الشَّفَاعَةَ أَجَلَ مَا وَعَدْتَنِي
يَا فَادِّي الْعِدَّةَ بَرِّكَ كُنْزَهُ دَعَا وَبَاوَأَنِي الْقَوْلَ أَرُونِي كُنْزَهُ كَقَارِ بِأَمْرِكَ
الْمَبَاتِ بِأَصْغَارِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ أَنْتَ دَوَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
وَالْعُدَّةَ عِزِّهِ الدَّرَجَةِ وَكَرَمِهِ الْقُرْبَ اللَّهُمَّ وَجَلَّتْ عَرْشُكَ الَّذِي لَا يَصْرِفُونَ مِنْ
تَسْبِيحٍ وَلَا تَسَامُومٍ مِنْ تَقْدِيرِكَ وَلَا يَسْتَوُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَلَا يُوَازُونَ
التَّعْظِيمَ عَلَى الْجَدِّ فِي أَمْرِكَ وَلَا يَتَفَلَّحُونَ عَنِ الْوَكِيلِ أَيْتِكَ وَأَسْرَافِ صَاحِبِ
الصُّورِ الشَّاحِصِ الَّذِي يَسْطِرُّ مَنِكَ الْأَذْنَ وَحُلُولِ الْأَمْرِ قَبْلَتِهِ بِالْفَخْرِ
وَهَازِ الْقُبُورِ وَمِنْكَ بِلْ دَوَا الْجَاهِ عِنْدَكَ وَالْمَكَانِ الرَّغِيصِ مِنْ طَاعَتِكَ وَجَبَلِ
الْأَمْنِ عَلَى وَجْهِكَ الْمَطَاعِ فِي أَهْلِ سَمَوَاتِكَ الْمَكِينِ لَدَيْكَ الْمُقَرَّبِ عِنْدَكَ
وَالرُّوحِ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَكُوتِكَ الْحَبِيبِ الرُّوحِ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ
وَعَلَى الْمَلَكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سَكَنِ سَمَوَاتِكَ وَاهْلِي أَلَامَانِكَ عَلَى دَسَائِلِكَ
وَالَّذِينَ لَا تَرَاهُمْ سَامَةً مِنْ دُؤْبٍ وَلَا إغْبَاءٍ أَرَكْتَ وَبَرَّ وَبَرَّ مَا نَكَمَ مِنْ كُوبٍ
وَلَا فُؤُورٍ أَرَجَ دَنَسَ وَلَا تَغْلُظُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتِ وَلَا تَقْطَعُهُمْ
عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوُ الْفَلَاحِ لَا تَحْتَجِ الْأَصْبَادُ فَلَا رُؤُوفُونَ إِلَيْكَ الْوَاكِرِ الْأَدَا
سُورَتِهِ نَظَرًا بِرُؤُوسِهِ فَكَلِمَةً زَنْجَارًا خُورًا الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ دَعْوَتُهُمْ فَهَذَا لَكَ الْمُسْتَهْزِ
لَا تَكْذِبْ دَرَارَتَهُ بِتَرْغِبَتِهِ لَنْ دَعْوَتِهِ تَنْفَكُ عَنْ بَرِّكَ الْإِثْلَ بِلَاوَنٍ مِمَّنْ يَخُورُ وَالنَّوْصُورُ
دُؤْبٌ عَظِيمٌ وَجَلَالُ كِبَارِكَ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا انْطَرَقَ إِلَى جَهَنَّمَ تَرَوْهُ عَلَى
أَهْلِ مَقْعَدِكَ سُبْحَانَكَ مَا عَدَدْنَاكَ حَتَّى عِبَادَتِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى رُؤَسَائِهِمْ

وَزُودَ مِنْ كَرَمِهِ بِرُضْفِ خُودِ بَارِئٍ فَفَرَّاهُمْ فِي مَقَرٍّ دَائِمٍ بِسُغَاةِ الْبَاشِ وَبِشَاةِ الْبُزْجِ
وَهُجْمَ عَلَيْهِمْ فِي مَجْجُوحَةٍ قَرَارِهِمْ حَتَّى طَهَّرَ لَكَ وَعَلَّتْ كَلْبُكَ وَلَوْ كَرِهَ الشُّرُوكُ
اللَّهُمَّ فَادْفَعْ بِمَا كَرَّمَكَ إِلَيَّ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّاتِكَ حَتَّى لَا يَأْوِيَنَّ
وَلَا يَكْفِي فِي مَرْتَبَةٍ لَا يُوَازِيهِ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَعِزِّهِ
فِي أَهْلِ الطَّاهِرِينَ وَأَمْنِهِ الْمُؤْمِنِينَ فَخَرِّجْنِي الشَّفَاعَةَ أَجَلَ مَا وَعَدْتَنِي
يَا فَادِّي الْعِدَّةَ بَرِّكَ كُنْزَهُ دَعَا وَبَاوَأَنِي الْقَوْلَ أَرُونِي كُنْزَهُ كَقَارِ بِأَمْرِكَ
الْمَبَاتِ بِأَصْغَارِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ أَنْتَ دَوَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
وَالْعُدَّةَ عِزِّهِ الدَّرَجَةِ وَكَرَمِهِ الْقُرْبَ اللَّهُمَّ وَجَلَّتْ عَرْشُكَ الَّذِي لَا يَصْرِفُونَ مِنْ
تَسْبِيحٍ وَلَا تَسَامُومٍ مِنْ تَقْدِيرِكَ وَلَا يَسْتَوُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَلَا يُوَازُونَ
التَّعْظِيمَ عَلَى الْجَدِّ فِي أَمْرِكَ وَلَا يَتَفَلَّحُونَ عَنِ الْوَكِيلِ أَيْتِكَ وَأَسْرَافِ صَاحِبِ
الصُّورِ الشَّاحِصِ الَّذِي يَسْطِرُّ مَنِكَ الْأَذْنَ وَحُلُولِ الْأَمْرِ قَبْلَتِهِ بِالْفَخْرِ
وَهَازِ الْقُبُورِ وَمِنْكَ بِلْ دَوَا الْجَاهِ عِنْدَكَ وَالْمَكَانِ الرَّغِيصِ مِنْ طَاعَتِكَ وَجَبَلِ
الْأَمْنِ عَلَى وَجْهِكَ الْمَطَاعِ فِي أَهْلِ سَمَوَاتِكَ الْمَكِينِ لَدَيْكَ الْمُقَرَّبِ عِنْدَكَ
وَالرُّوحِ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَكُوتِكَ الْحَبِيبِ الرُّوحِ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ
وَعَلَى الْمَلَكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سَكَنِ سَمَوَاتِكَ وَاهْلِي أَلَامَانِكَ عَلَى دَسَائِلِكَ
وَالَّذِينَ لَا تَرَاهُمْ سَامَةً مِنْ دُؤْبٍ وَلَا إغْبَاءٍ أَرَكْتَ وَبَرَّ وَبَرَّ مَا نَكَمَ مِنْ كُوبٍ
وَلَا فُؤُورٍ أَرَجَ دَنَسَ وَلَا تَغْلُظُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتِ وَلَا تَقْطَعُهُمْ
عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوُ الْفَلَاحِ لَا تَحْتَجِ الْأَصْبَادُ فَلَا رُؤُوفُونَ إِلَيْكَ الْوَاكِرِ الْأَدَا
سُورَتِهِ نَظَرًا بِرُؤُوسِهِ فَكَلِمَةً زَنْجَارًا خُورًا الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ دَعْوَتُهُمْ فَهَذَا لَكَ الْمُسْتَهْزِ
لَا تَكْذِبْ دَرَارَتَهُ بِتَرْغِبَتِهِ لَنْ دَعْوَتِهِ تَنْفَكُ عَنْ بَرِّكَ الْإِثْلَ بِلَاوَنٍ مِمَّنْ يَخُورُ وَالنَّوْصُورُ
دُؤْبٌ عَظِيمٌ وَجَلَالُ كِبَارِكَ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا انْطَرَقَ إِلَى جَهَنَّمَ تَرَوْهُ عَلَى
أَهْلِ مَقْعَدِكَ سُبْحَانَكَ مَا عَدَدْنَاكَ حَتَّى عِبَادَتِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى رُؤَسَائِهِمْ

دوقصتا

وَدُفِئْنَا مِنْ طَوَارِقِ الْأَمَانِ أَصْبَحْنَا وَأَصْبَحُوا الْأَشْيَاءُ كُلَّهَا بِحُكْمِكَ لَكَ سُلْطَانُهَا وَهِيَ
وَمَا بَشَتْ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا سَاكِنَةً وَمُخْرِجَةً وَمَقْبَحَةً وَشَاطِئَةً وَمَا عِلَاقُ الْهَوَاءِ وَمَا نَزْجُ
تَحْتَ الثَّرَى أَصْحَابُ قَبَائِلِكَ يُخَيِّرُنَا مَلِكُكَ وَسُلْطَانُكَ أَمَّا عِلْمُكَ مَا أَرَادَ مِنْ رَأْفَتِهِ
وَتَعْلَمُ مَسْئَلَتَكَ وَتَصْرِفُ عَنْ أَعْرَافِكَ وَتَقْلِقُ دُورَهُمْ بِرَحْمَتِهِ أَرَادَهُ تَرَى وَيَكُونُ أَرَادَهُ
وَيَا مِيكَدَمَ وَدِيكَرَتُو لَيْسَ لَنَا نَافِعُ الْأَمْرِ إِلَّا مَا قَصَبْتَ وَلَا مَنَ الْحَرْبِ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ وَهَذَا
يَوْمُ طَارِقٍ حَيِّدٍ وَهُوَ عَلَيْنَا حَادِثٌ عَسَى أَنْ أَحْسِنَا وَدَعْنَا عَجَلَ وَإِنْ أَسَاءْنَا فَدَا
يَدُ قَرْمِصَتِ أَرَاكَ كَمَا يَكُونُ عِلْمُكَ دُونَ عِلْمِكَ كَمَا تَهْدِي أَيْنَ تَرَى دُونَ تَرَاثِمِهِ وَبِمَا كَوْنُهَا أَرَادَ
وَأَكْرَمَكَ كَيْفَ دَوَّاعِ كَيْفَ عَجَلٍ وَتَبَاشٍ وَكَرَامَةٍ كَيْفَ تَقَرَّبَ بَعْدَ الْإِسْخَارِ فِي مَجْمَعِهِ دُونَ مَلَاتِ لَكَ
وَجَبَّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنَا حَسَنَ مَصَاحِبِهِ وَاعْظِمْنَا مِنْ سُوءِ مُقَارَفَتِهِ بِأَوْسَا
جَزْوَةٍ أَوْ اقْرَأْ صَغِيرَةً أَوْ كَثِيرَةً وَارْزُقْنَا رَافِعًا رَافِعًا وَارْزُقْنَا رَافِعًا رَافِعًا وَارْزُقْنَا رَافِعًا رَافِعًا
مُبْكَنَةً وَكَرْدَنَ كَمَا كَوْنُكَ بَزْرَكَ وَأَجَلْ لَنَا نَافِعَ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَأَجَلْ لَنَا نَافِعَ مِنَ الْمَسْئَلَاتِ
سَهْرَةً مَا أَرَادَ أَنْ يَكُونَهَا وَتَهْلِكُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَهَا وَتَهْلِكُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَهَا وَتَهْلِكُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَهَا
إِنْ كُنْتَ تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى
وَلَا تُخْرِجْ نَاعِدَهُمْ لِيُؤْخَرُوا أَعْمَالُنَا اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِهِ خَطَأً مِنْ
عِبَادَتِكَ وَتَصَبَّحْ مِنْ شُكْرِكَ وَشَاهِدْ صِدْقَ مَنْ مَلَائِكَتِكَ وَدَعَا أَهْلِ الْجَنَّةِ
بُودَا كَرَاهٍ بِشِدَادِهَا تَهْلِكُ بِأَوْسَى الْبُودَا وَكَادَى سَخَفَ وَانْدَوَهُ يَأْمَنُ عَجَلُ بِهِ
عَقْدُ الْكَارِهِ أَرَادَ أَنْ يَكُونَهُ مَعْدُومَةً وَكَرَامَتِ وَأَمَّا نَافِعُ يَدُ حَذِّ السَّيْلَانِ أَرَادَ أَنْ يَكُونَهُ
كَرْمَتِهِ مَعْدُومَةً وَتَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى
الصَّغَابَاتِ وَتَسْبِيحُكَ بِطُغْيَانِ الْأَسْبَابِ وَأَرَادَ أَنْ يَكُونَهُ مَعْدُومَةً وَكَرَامَتِ وَأَمَّا نَافِعُ يَدُ حَذِّ السَّيْلَانِ أَرَادَ أَنْ يَكُونَهُ
فِي حَزْزِ أَرْبَابِي تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى
عَلَى أَرَادَ لَكَ الْأَشْيَاءَ فَهِيَ مَسْئَلَتُكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤَمَّرَةً وَبَارَادَ لَكَ دُونَ تَهْلِكُ
مَنْ جَزَا بِسَبْطِهِ بِمَعْدُومَةٍ وَتَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى تَرَى
وَأَنْتَ الْفَرَحُ الْمَلَكُ لَا تَدْرِي لِمَ الْأَمَانُ تَهْلِكُ وَلَا يَكْشِفُ الْأَمَانُ تَهْلِكُ وَتَقُولُ لِي يَأْتِي
مَا قَدْ كَلَّمَ دَنِي تَهْلِكُ وَأَكْرَمِي مَا يَهْلِكُ حَكْمَهُ وَيَعْلَمُكَ أَوْ دَرَدَ عِلْمَهُ وَسُلْطَانُكَ
بَلَاءُ دُونَكَ

خط

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

امام رضا علیه السلام و ائمه اهل بیت
امام رضا علیه السلام

فقال
أفك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم بين عذاب الميسر مرادهم انهم لم يفسدوا
رفيقه مرتب وكراتيه ثم زادوا به حيت ابرارنا ثم وسيت صحت مشا قيس اداك جلال كره
مد طرح قيس ان اهل البو وبيان اصحابه انك اداك ودر عداوت وحيثه وكرتت وكرتت وكرتت
آتش ودر دوسره وافراني ابريس فاست شفت لاني ات وراواي طاعت ودر حركت وكرتت وكرتت وكرتت
ثم امكن سبحانه اقدم ذوا افها ارفع
عيشه وامن بها حلت وحمد الميسر وعداوت فاعرفه عدوه نقاسه عليه وداو
الغامة ورافقه الا برار فباع القين بئكه والعزيمه بوهينه واستبدل بالجلد والجلد
وبالاعزاز انما ثم لم يسط الله سبحانه له في توبته ولما كذا وحميه في توبته وكرتت وكرتت وكرتت
وادلاد اورا قين فرود ووعده المرد الى جنيته فاهبط الى دار البلية وسائل
المذنبه واصطفى سبحانه من ولده انبياء اخذ على الوحي ميثاقهم وعلى مبلغ
الرساله امانتهم لما دل اكثر خلفه عهدا لله اليهم فحملوا حقه وانفذوا
الامام معه واغناهم الشياطين عن معرفته واقطعتهم عن عبادته فثبت
فهم رسله ووارثهم انبياء ليستادهم ميثاق فطرته وبكرهم سوايغ
بشميه وحبوا عليهم بالتبليغ وشبهواهم فنان العقول وروهم وراوت
المشدره من سقف فقهه مرفوع ومهادتهم موضوع ومنايل حبيبه
واجال تفهيم واوصاب تفرقه واحداث يتنازع عليهم وكرجل الله
سبحانه من خبره نزل او كتاب نزل او حجة لازمه او حجة فائمه نزل لا يقتصر
فقد عدوهم ولا كرهه المكن من ليد من سابق سمي له من بعده او غايه عرقه من قبله
على ذلك تلك القرون ومضت اليهود وسكت الاباء وحلفت الانبياء الى
جزء

[illegible]

وقت که درویش با دو کفیل کاش
در پشت و قهر نیش کش
این مسخران به مقصد دوخته
شاد که با قهر شیر افروخته
بمن خانی سوز آید و در آن
بگریه راه عبادت چو کاش
در قدم بران طاقه در میان
کشوریت و آخر عصمت خاک
باشد

<http://fb.com/ranajabirabbas>

در تب و نیا و آخر شوال
صحتی نرسد به در اوج

باسم الصاعده وترين لباس اهل الزهاده و ليس من ذلك في مراح ولا مَعْدَى ممر الزهاده
 در حدیث و نه در روزگار و در این باب بعضی مکتب و میفرماید یحیی و یحیی عَضُّ اَنْبِیاءِهِمْ
 ذِکْرُ الْمَرْجِعِ وَالْأَرْقِ دَعْوَهُمْ خَوْفُ الْحَشِيرِ فَهُمْ بَيْنَ شَرِّ نَادٍ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى رَأْيِهِمْ رَمَدَهُ
 در کتب اهل کتب و وقت سمر و نه باشد و در این باب از دنیا بیرون کنند و نه و خائف قهقرو و ساکت
 کَعُورٌ وَ دَاعٍ مُخْلِصٌ وَ كَلَامٌ مُوجِعٌ قَدْ خَسَفَتْهُ التَّقْبَةُ وَ شَمَلَتْهُمُ الذَّلَّةُ فَهُمْ فِي حِمَا
 اَجَاجِ اقْوَامِهِمْ ضَالُّوهُ وَ قُلُوبُهُمْ فَرِحَتْ قَدْ وَعْظُوا حَتَّى مَلُّوا وَ تَعَدُّوا حَتَّى دَلُّوا وَ مَلُّوا
 حَتَّى قَلُّوا در این ترانه مقبور و در این و طاموش شود و من شده از این بی لای و در کتب اهل کتب و نه
 باطلی است که از آنرا کنند که ای باب فقدان و یحیی و نه و در این کتب و نه در این کتب و نه در این کتب
 این را بقیه و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 بحکم قلم و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 مقبور و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 فی عینکم من خالده القرط و قرطه الحلم و انظروا من کان قبلکم قبل ان یسطع علیکم
 من بعدکم و اوصوهم و اذمهم فانها قد ذهبت من کان استغف بها فیکم و نه در کتب و نه در کتب
 خوار تر باشد و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 از این کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 ک خوار تر باشد و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 علیکم بعدی و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 و یطلب ما لا یجد و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 کتبی و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 فاما الب قسوتی و لکم بحاث و اما الب انزل فلا تروا منی فانی و لیت علی العظرة و سبقت
 علی الايمان و الهجرة و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 که گفت ابطال کا و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 قدیمی و احسن الشروان مصادعهم دون العظرة و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 مرصع و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب
 و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب و نه در کتب

هُوَ كَلَّا وَاللَّهِ أَنَّهُمْ نَفُتٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَفِرَاتِ السَّيْرِ كَلَامُهُمْ
 قَرْنٌ قَطَعَ حَتَّى يَكُونَ أَوْهَمُ لُصُوصًا سَلَابِينَ سِتْ أَمْسَ كَمَا أَرَكْنَهُ اِنْ لَفِظُهُ وَهَذَا
 دَرْسُهُ رَوَانِ وَرَهْمَانِ اِنْ كَلَامُهُ شَرَفٌ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ
 فَصَلَتْ بِهِنَّ اَوْهَمُ لُصُوصًا سَلَابِينَ سِتْ أَمْسَ كَمَا أَرَكْنَهُ اِنْ لَفِظُهُ وَهَذَا
 كَوْنُهُ لَيْسَ مَقُولٌ كَرَدُوْهُ اِنْ كَلَامُهُ شَرَفٌ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ
 اِنْ كَلَامُهُ شَرَفٌ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ
 صِدْقُهُ احوال ائمه در گذشته از من و چون فضیلت حضرت کرامت الهی است و در این
 دروم بقیه فی صفا و محبت آوردن با آنها شجره و رسول الله فقال ۴ اِحْتَجُّوا بِالْحَجْرِ
 وَأَصَاوِ الْمَوَدَّةِ وَخُطْبَةُ بَكْرٍ زَمَرَهُ وَحَمَّ اللَّهُ عَجَبًا سَمِعَ حَكْمًا وَوَعَى وَدَّحَى إِلَى
 الرَّشَادِ فَدَفَى رَحْمَةً عَادِي بَرْهَنَهُ وَشَرَفَهُ عِلْمِي اَوْ دَرَكْتُ كَلِمَةً دُرَّةً وَنَجْمًا كَمِيزَةً اِنْهَايَ اَرْبَابِهِ
 بَسِ تَقْوِيَةً كَمَا رَجَبَتْ نَاهِ وَأَخَذَ بِحُجْرَتِي هَادٍ فَخَبَا دُرَّةً دُرَّةً كَاهِ رَاهِ نَاهِ وَكَلَمَاتُ بَقِيَّةِ
 وَهَكَذَا اَجْمَعُ خُذْ كَفَرْتَ اِنْ كَلَامُهُ شَرَفٌ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ
 سَمِعْتُ عَرَفَ اَنْصَرَفَ اَنْصَرَفَ اِنْ كَلَامُهُ شَرَفٌ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ
 وَأَجْنِبْ مَحْذُورًا رَحْمَةً غَضَابِيهِ اِنْ كَلَامُهُ شَرَفٌ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ
 مَنَاهُ حَصَلَ الصَّبْرُ مَقْطَعَةً نَجَاتٍ وَالْقَوَى عَدُوٌّ نَارَةٍ دَكِبَ لَطْفُهُ اِنْ كَلَامُهُ شَرَفٌ
 الْحَمْدُ الْبَيْضَاءُ اغْنَمَ الْهَلْ وَبَادَرِ الْأَجَلَ وَتَرَوَدُ مِنَ السَّعَلِ اِنْ كَلَامُهُ شَرَفٌ
 اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مِنْ ذُنُوبِي الْأَخْلَاطِ وَسَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ وَشَهَوَاتِ الْجَنَانِ
 وَهَفَوَاتِ اللِّسَانِ رَحْمَةً اَلَى الْمُنْتَهَى اِنْ كَلَامُهُ شَرَفٌ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ
 مَا نَحْ كُلَّ عِبَادَةٍ وَقَضِيلَ عَدُوٍّ كَلَامُهُ شَرَفٌ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ
 عَقْلُهُ اِنْ كَلَامُهُ شَرَفٌ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ
 اِنْ كَلَامُهُ شَرَفٌ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ
 قَاهِرًا قَادِرًا اَوْ كُلَّ عِبَادَةٍ قَاهِرًا قَادِرًا اِنْ كَلَامُهُ شَرَفٌ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ
 اِنْ كَلَامُهُ شَرَفٌ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ اِنْ كَلَامُهُ تَعْلِيمٌ

ارادہ صمیم
نام در سوخت
دعا در سوخت

کتابخانه اشرفیہ

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

وَمَنْ مَاتَ فَإِنَّهُ مُقْبِلٌ لِيَنْفُضَ سُلْطَانَكَ مِنْ عَصَاكَ وَلَا يَزِدْ فِي مُلْكِكَ مِنْكَ
وَلَا يَزِدْ مِنْكَ مِنْ عَصَاكَ وَلَا يَنْفُضُ عَنْكَ مَنْ تَوَكَّلَ عَنْكَ كُلَّ يَوْمٍ عِنْدَكَ
عَلَانِيَةً وَكُلَّ يَوْمٍ عِنْدَكَ شَهَادَةً أَنْتَ الْأَبَدُ لَا مَدْلَكَ وَأَنْتَ الْمُنْتَهَى لَا مَحْصَرَ
عِنْدَكَ وَأَنْتَ الْمَوْعِدُ لَا مَخْلُوفَ مِنْكَ وَلَا مَلْجَأَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ يَكُونُ نَاصِبًا كُلِّ دَا
وَالَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ شَيْءٍ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْكَ سُبْحَانَكَ مَا أَكْثَرُ مَا تَرَى مِنْ خَلْقِكَ
وَمَا أَصْغَرَ عَظِيمَهُ فِي جَنِّ مَلَكُوتِكَ وَمَا أَهْوَلَ مَا تَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ وَمَا أَهْوَلَ لَكَ
فِيمَا غَابَ عَنْكَ مِنْ سُلْطَانِكَ وَمَا أَشْبَعَ نَفْسَكَ فِي الدُّنْيَا وَمَا أَصْغَرَ مَا فِي نَفْسِ الْآخِرَةِ
مَنْ مَلَكَكَ اسْكَنْهُمْ سَمَائِكَ وَوَضَعْهُمْ عَنْ أَرْضِكَ هُمْ عِلْمُ خَلْقِكَ بِكَ وَأَخْوَالُكَ
لَكَ وَأَقْرَبُهُمْ مِنْكَ لَمْ يَكُنُوا الْأَصْلَابَ وَلَمْ يَكُنُوا الْأَرْحَامَ وَلَمْ يَخْلُقُوا مِمَّا
وَلَمْ يَسْقِهِمْ رَبُّ الْمُنُونِ وَأَنْتَ عَلَى مَكَانِهِمْ مِنْكَ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَكَ وَاسْتَبْجَعُوا لِقَاءَكَ
فِيكَ وَكَثُرَ طَاعَتُهُمْ لَكَ وَقَلَّ عَقْلُهُمْ عَنْ أَمْرِكَ لَوْ عَانُوا كَيْدَ مَا خَفَى عَلَيْهِمْ
أَكْرَمَ مِنْهُمْ بِإِنْ يَخْتَارُونَ بَيْنَ رُبِّهِمْ وَرَبِّهِمْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ حَقٌّ وَأَعْمَالُهُمْ وَلَا ذُرٌّ وَأَعْلَى أَنْفُسِهِمْ وَتَعْلَمُ
أَنْفُسُهُمْ لَمْ يَبْعِدُوا عَنْ حَقِّ عِبَادَتِكَ وَلَمْ يَطِيعُوا حَقَّ طَاعَتِكَ هَذِهِ مَعْرِفَةُ الْبَرِّ عِنْدَكَ
وَلَدَانِ كَيْفَ تَعْلَمُ ذَلِكَ بِإِزْهَارِ شَيْئَاتِهِ عَلَى رُؤُوسِهِ أَنْ يَنْتَازِعَ خَلْقَهُ مِنْ دَارِهِمْ قُلْ لَكُمْ
وَحْيٌ نَبِيٍّ وَوَعْدٌ ذِكْرٌ أَنْ تَعْلَمُوا مِنْكُمْ شَيْئًا مِنْكُمْ سُبْحَانَكَ خَالِفًا وَمَعْبُودًا مِنْكُمْ سَامِعًا رَأْفَةً
لَكُمْ مِنْكُمْ مَعُونَةً وَمَعُونَةً وَمَعُونَةً وَحَسْبُ بِلَاغِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ رُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا
فَالْقِيَامَةُ أَجْرًا مِنْ بَدْرٍ بِمَعْنَى كَوْنِهِ بِمَعْنَى كَوْنِهِ وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا
خَلَقْتَ دَارًا لِيَعْبُدَكَ خَلْقَكَ لَمْ يَكُنْ لَكَ رُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا
مُسْتَبْرَأًا وَمُسْتَبْرَأًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا
دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا دَاعِيَّ إِلَّا أَجَابُوا وَلَا دَاعِيَّ إِلَّا رَجَعُوا وَلَا إِلَا مَا شَوْقًا لِلْإِثْنَانِ
اقْبَلُوا عَلَى جَفَّةٍ قَدْ أَفْضَحُوا بِأَكْلِهَا وَأَصْطَلَحُوا عَلَى جَهَا وَمَنْ عَشَى شَيْئًا اغْتَضَبَ
وَأَمْرٌ قَلْبُهُ هُوَ يَنْظُرُ بَعْضَ غَيْبِ صَفْحَةٍ وَبِسْمِ بَازَنْ غَيْبِ صَفْحَةٍ قَدْ حَقَّقَ الشَّهَادَةَ
وَأَمَّا الدُّنْيَا قَلْبُهُ وَوَقَّتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هُوَ عِبْدُهَا وَلَكِنْ فِي يَدِهِ شَيْءٌ مِنْهَا خَيْرٌ
زَالَهُ إِلَيْهَا بِرُؤُوسٍ دُنْيَا كَرِيمٍ بَرِيٍّ أَنْ وَحَيْثُ مَا أَقْبَلْتَ أَقْبَلْ عَلَيْهَا لَا يَزْجُرُ مِنْ لَدُنْكَ بَرَّاجِدٌ

زَيْنُ الدِّينِ وَهَذَا كَرَامِي
أَوْسِيَانِ عَلَى مَعْنَاهُ

وَلَا يَنْقُطُ مِنْهُ أَرْضًا بَوَاعِظُ وَهَوَاسُ الْمَاخُذِينَ عَلَى الْفِرَّةِ بَرْزِيَا حَيْثُ لَا أُنْفَا
وَلَا رِجْعَةً كَيْفَ تَرَى بَيْنَهُمَا مَا كَانُوا يَحْمِلُونَ وَجَانَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا
يَحْمِلُونَ وَتَدْمُوعُ الْآخِرَةِ مَا كَانُوا يَوْعَدُونَ فَعَبْرٌ مَوْصُوفٌ مَا أَزَلَّ بِهِ
اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَحَسْرَةُ الْوَفَا فَقُتِرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ وَتَغَيَّرَتْ لَهَا
الْوَانِسُ ثُمَّ أَزْدَادُ وَالْمَوْتُ فِيهِمْ وَلَوْ جَاءَ بِرُؤُوسٍ لَمْ يَنْجُلْ مِنْ أَحَدِهِمْ وَبَيْنَ مَنْطِقَةٍ
فَصَادَ بَيْنَ أَهْلِهَا لَانْقِلَابُهَا وَلَا يَسْمَعُ بَعْدَهُ وَبَدَدُ طَرَفُهُ بِالْغُرْفِ وَتَوَجَّهَتْ
بِرِي حَوَاكِي السَّنَنِ وَلَا يَسْمَعُ دَجْعَ كَلَامِهِ وَخَجَّ الرُّوحُ مِنْ جَدِّهِ فَصَارَ
جَفَّةً بَيْنَ أَهْلِهِ ثُمَّ مَجْلُوءٌ إِلَى مَحْطٍ فِي الْأَرْضِ فَاسْلُوه فَبَدَأَ عَلَيْهِ قَامَا أَهْلُ
قَامَا بَعْدَهُ بَرَّاسٌ دَهْشَانًا رَاجِعًا بِرُؤُوسٍ وَخَلَدَهُمْ فِي دَارِهِ حَيْثُ لَا يَنْطَعُ
الْإِزَالُ كَيْفَ تَعْلَمُ ذَلِكَ بِإِزْهَارِ شَيْئَاتِهِ عَلَى رُؤُوسِهِ أَنْ يَنْتَازِعَ خَلْقَهُ مِنْ دَارِهِمْ قُلْ لَكُمْ
وَحْيٌ نَبِيٍّ وَوَعْدٌ ذِكْرٌ أَنْ تَعْلَمُوا مِنْكُمْ شَيْئًا مِنْكُمْ سُبْحَانَكَ خَالِفًا وَمَعْبُودًا مِنْكُمْ سَامِعًا رَأْفَةً
لَكُمْ مِنْكُمْ مَعُونَةً وَمَعُونَةً وَمَعُونَةً وَحَسْبُ بِلَاغِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ رُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا
فَالْقِيَامَةُ أَجْرًا مِنْ بَدْرٍ بِمَعْنَى كَوْنِهِ بِمَعْنَى كَوْنِهِ وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا
خَلَقْتَ دَارًا لِيَعْبُدَكَ خَلْقَكَ لَمْ يَكُنْ لَكَ رُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا
مُسْتَبْرَأًا وَمُسْتَبْرَأًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا وَرُؤُوسًا
دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا دَاعِيَّ إِلَّا أَجَابُوا وَلَا دَاعِيَّ إِلَّا رَجَعُوا وَلَا إِلَا مَا شَوْقًا لِلْإِثْنَانِ
اقْبَلُوا عَلَى جَفَّةٍ قَدْ أَفْضَحُوا بِأَكْلِهَا وَأَصْطَلَحُوا عَلَى جَهَا وَمَنْ عَشَى شَيْئًا اغْتَضَبَ
وَأَمْرٌ قَلْبُهُ هُوَ يَنْظُرُ بَعْضَ غَيْبِ صَفْحَةٍ وَبِسْمِ بَازَنْ غَيْبِ صَفْحَةٍ قَدْ حَقَّقَ الشَّهَادَةَ
وَأَمَّا الدُّنْيَا قَلْبُهُ وَوَقَّتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هُوَ عِبْدُهَا وَلَكِنْ فِي يَدِهِ شَيْءٌ مِنْهَا خَيْرٌ
زَالَهُ إِلَيْهَا بِرُؤُوسٍ دُنْيَا كَرِيمٍ بَرِيٍّ أَنْ وَحَيْثُ مَا أَقْبَلْتَ أَقْبَلْ عَلَيْهَا لَا يَزْجُرُ مِنْ لَدُنْكَ بَرَّاجِدٌ

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

کتابخانه
مجلس شورای
ایران

العصر

[illegible]

[illegible]

فهرست کتابهای موجود در
کتابخانه

الحقیر

٧
رفع بنفاذ امره قد والدو
الاسلامية والقواعد
الدينية

وَكَيْفَ كَانَ الْمَوْلُوكُ لِمَا فَادَتْ
 ذَلِكَ الْجَنَابَ لِشَرِيفِ الْبَابِ الْمُسَيِّفِ اِذَا اسْتَعَابَ الدَّهْرُ الْكَافِ وَاسْتَدْرَكَ
 خَلْفَ الرِّمَسِ الْمَجَاحِ اعْتَرَا بَابَانِ فِي الْحَرَكَةِ بَرَكَةً وَالْاَعْتَرَابَ وَاعْيَةَ الْاَلْكَسَابِ
 وَقَفَتْ وَقُوفٌ لَمَّا تَمَّ اسْمُ رَبِّي يَقِينُ بَانَ الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنَ الْفَقْرِ
 فَوَدَّعْتُ مِنْ اَهْلِي وَبِالْقَلْبِ مَا يَرَى وَسَمِعْتُ عَنْ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْبَرِّ
 وَبَاكَدِي لِلْبَيْنِ قُلْتُ لَهَا اَحْيِيَا يَلْلُوكُ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ عَلَى حَشِيرِ
 سَاكِنَةٍ مَا لَا أَوْامُوتُ بِلَدِهِ يَقِيلُ بِهَا مِصْرَ الدَّمُوعِ عَلَى قَبْرِ
 فَاَمَلْتُ غَايِبَ الْأَمَلِ إِلَى الْفَرَجِ وَدَكَبْتُ رَكَبَ الْيَطَافِ مَعَ كَيْفِ قَاطِعِ الْأَخْوَالِ
 وَالْأَجَادِ حَتَّى بَلَغَ الْبَدَاءَ وَكَادَ فَاَمُوتُ بِصَدْرِ دَهْرِهِ الْخَرُونَ وَلَا ذِكْرَ لَهُ رَمَانَهُ لَمَّا
 كَانَ فِي حُفْنِ الدَّهْرِ قَدْ دَخَلَ أَوْفَى حَلْقِهِ نَحْيِي بِمَا فَعَلَ بِلِ الْأَمِينَةِ حَتَّى اسْلَمَهُ إِلَى
 الْأَمِينَةِ لَا تَسْتَقِرُّ أَرْضٌ أَوْ يَسِيرُ إِلَى أُخْرَى لَيْتَ خَيْرٌ قَرِيبٌ عَرَفْنَا فِي
 يَوْمًا خَيْرٌ وَبِوَمَّا بِالْقَبْرِ يَقِي مَا الْعَدِيدُ وَبِوَمَّا بِالْخَلْعَا
 وَادَّةً تَنْجِي خَيْرًا وَأَوْشَهُ شَعْلُ خُرُونٍ وَخِيَا قَصْرِي
 وَهَبَتْ مَعَ حَرَمِ الْأَدَبِ بَلْعَ وَطَرٍ أَوْ نَالَ إِيَّاهُ وَمَعَ عُبُورِ الْخَطِّ إِنْ سَامَ الدَّهْرُ الْهَطَّ
 وَلَمْ يَدُلْ مَعَ الزَّمَانِ تَقِيدَ وَعَنَاءٌ حَتَّى وَصَلَتْ مِنَ الْقِيَمَةِ إِلَى الْبَابِ وَالْمَوْلُوكُ
 ذَلِكَ يَدْفَعُ الْأَيَّامَ وَيَرْجِيهَا وَيَعْلَلُ الْمُبْعَثَ وَيَرْجِيهَا مُنْقَطِعًا بِالْقَنَاعَةِ عِدَّةَ الْعَقَا
 مُسْتَعْلًا بِالزَّاهِدِ وَالْكَفَافِ غَيْرَ رَاضٍ بِذَلِكَ الشَّيْءِ وَلَكِنْ بَرَكَةُ أَهْلِكَ لَا تَكُلْ
 مُتَسَلِّيًا بِأَخْوَانٍ قَدْ رَضِيَ خَلَاقَهُمْ وَأَمِنَ وَابْتَهَمَ عَاشِرُهُم بِالْأَطَافِ وَرَضِيَ
 مِنْهُمْ بِالْكَفَافِ لِأَجَرِهِمْ بِرَحْمِي وَلَا سِرَّهُمْ تَقِي إِذْ كَانَ لَا بَدَّ مِنْ أَهْلٍ وَمِنْ طَلَبِ
 نَحْيٍ أَمِنَ مِنَ الْفِي فَمَا مَنَنْتُ قَدْ زَمْتُ نَفْسَهُ أَنْ يَسْتَعْلَ طَرَفًا طَاحًا وَأَنْ يَكِبَ طَرَفًا حَاحًا
 أَوْ أَنْ يَلْجِي بِضِطِّ طَمَحٍ خَاحًا أَوْ أَنْ يَسْتَقْدِحَ زَنْدًا وَارِدًا أَوْ شَخَا فَادَتْهُ الزَّمَانُ
 فَلَا إِلَى هَجْرَتٍ فَلَا أَوْدَادٍ وَلَا أَزْوَارٍ وَلَسْتُ تَقَالُ مَا عَسَتْ تَوَا أَسَاوُ الْحَدَامِ رَكِبَ الْأَمِيرُ
 وَكَانَ الْمَقَامُ بِمَرِّ السَّاحِلَيْنِ الْمُقَرَّعَيْنِ يَمُوتُ السُّلْطَانُ فَوْجِدَتْهُ مِنْ كَيْفِ

العلم

العلوم والآداب وصحاف ولوا لاهتمام والالباب ما سئلته عن الأهل والو
 عن كل خل صفة ومسكن فطفر منها بضالة المشوذة وتبعث نفسي المفقودة
 فأقبل عليها أقبال النهم المحرص وقابلها بمقام لا يرمع عنها معه محض فعل
 في حدائقها وتلذذ بحسن خلقها وخلابها ويسرح طرفه في طربها وتلذذ
 بمبسوطها ونفثها واعتقد المقام بذلك الجنب إلى أن تجاوز الزراب إذا
 ما الدهر يقين بحس طليعة اغنام واغتراب شئت عليه من حجة كسبا أمير الله
 والكتاب ويتأص من شيم اللبالي عجائب في حقايقها ارتباب بها أجمل هو
 مسترجعا كأجل هوهم الشراب إلى أن حدث بخبر ما حدث من الحراب والويل للشر
 واليباب كانت نعم ولاءه بلاد موقفة الأراجا وبيعة الأخاء ذات رياض رضية وأهوية
 صحبة نصية قد تفتت المبارها فتألت طربا أثمارها فركب أنها دها فضا حكت زها دها
 وطاب روح لبسها فضح مزاج أفلها ولعهدي تلك الرياض الأنيقة والأشجار المبهجة
 الوردية وقد سافت إليها أرواح الجباب ذفاق الخمر السحاب فقتلوا وجها
 مدام الطلل فتشاعل أزهارها كاللؤلؤة المختل فذات ولا تداني الجبين وتعاقت
 والأعناق العاشقين بلوح من خللا شفايق قد شابه اشتفاق الهوا للعليل فشا به و
 حلة امرها أنها كانت اعوزج المحنة بلامتين فيها ما تشقى لافض ولذا العين فكم لها
 من خبر داف خمره ومن امام برحت جياه الاسلام سيره أثار علومهم على صفحات الدهر
 مكتوبة وضالهم في محاسن الدنيا والدين محسوبة والى كل نظر يحلو به فام من علم
 وقوم رآي الآوم مشرقهم مطلعهم ولا من مغربهم فضل الآوم عندهم مغربهم والهم
 وما وجدت من كرم طلاق بلا اخلاق الاوجدتهم ولما عرق لباب أعراق الا اجنبت من أيم
 أطفالهم رجال وشبانهم أبطال ومشائهم أبطال شاهدهم باهره ودلائل مجدهم طاهره
 ومن العجب العجيب ان سلطانهم المال هان عليهم ولذا تلك الممالك وقال لنفسه الملك
 والافان من الهوالك واجفل جمال الرمال وطفن اذ رأى غير شئ ظنة بلاد جال كركوا
 من جنات وعيون وكون ومقام كرم ونعمة كانوا فيها فكم بين لكن غر وجل لم يورثها قوا
 آخر تنزهها لا وليك الا برار عن مقام الجبين بل بلاءهم ووجدتهم شاكرين وبلاءهم فاعلم صابر
 فاحفظهم بأشهاد الأبور ودفعهم إلى درجات المصطفين الأبحار وعسى ان يكرها شينا

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

الامر

[illegible]

المحرر أحمد الدعاية

مکتبہ خیریت

[illegible]

يحيى وجدته في حشاها ذات القاد وجدهم واثان ورجل جبر ولوعة تطلق والكسار
اضاء تفريق شدة تحتها وطق بالود دهر خطبه عاد فالعربا من صنع نقيض وصفا والدمع
البعاد والبعاد لا داصر على وذات كمال رتبة ولا يولد في سحر لا سعاد النجى فادى واستوى
قوى جلدى اقتر على عبيد من الجحيم والاد عفت حاشاها الكيام فاذرت واستبدت حشنة من الهمار
وعظمتها الرزما دهر عابية لبا كينها ورواد وروادى وصوتت باليا اطلالها زهلت رعاها الفخ
منهيه وفراد اخفت قفارا جحر الزهات بها رعا جنوب وشربها كمالى كانها كمن رعا
لبس من مران فطقت فبق من رعا ولا شئت بهلها ساجدة فوالنيم ولا لاس انما عرلني
عظمتها العوان من خطبه وقعدت عهده قداد فعدت استنى واقبه كلكا وروادى الطراد
مصارع لى الزهرا احدته اذكرني فادى وادى به الهادر لفقدهم ولى مطلقا من دم كى السواد
رعا عادى وشرب جيل الغمام البرق عرجنى عليهم لى انما عبال بادوا فادى رعا جسدوا
مركان كلكا صفا وباسفاد وقعدت نيرة الرضا لفقدهم والبت بعدهم الزاب احداد
رعى يمولن التصديق بهذا الهذيان وانما اوجبه القصد الماقة البربان عا اذاعه مرالود الهذيان
معدن من عين الله مرطوق كذا ان وصفا الله سبدا كمد الله وصحبه وسيم **فاجاب القاصد بالاد**
الملك من هذا الكتاب بهذا الجواب يبقية الارض اجلا لا شرح ما لا فوالجد والاثاق وكوف
ديكنا بعض مالا لا عجب راعا ان كثر الزمان في الورق محبت فوالله مرارة الموت وفجرم خباية
حارة الجور سقيما معاد الاجته فوالله دموعه وسيمه القهقرف عا ذلك العبد وقته رجوعه
ارائهم فاذوب ثوبا وكبر من ظلمهم ودموعه واسئل من يرقهم رعا يفرج عنهم بالرجوع
قوارب جنة الرقاد فليس فيها صم ووجع على ليل الفراق ظم قبيح له صم وطل على اليد كانه
مر الطول مرصول به الدهر اجمع لايان ليا من النجم واقتر ولى وراهم لفسكر وتلا عبيد رعا
الاشواق فاجب الصالح بالار وشئت اذ اجمع الزمان وطلب السعد والسمير ايها ان نون
حولا عيشنا على اليد حشيرة وانما راعا عدلنا عاها رعدنا وصفه فعدت الهذيان كيف لا ينى
التهر وسكر بارا راعا راعا راعا في مرات نصرة الا نصرة تلك الزات ولا يكون في طره الا ذكر
سابق عليهم تلك الامم المستلذات ولا يغير دقا قدام العهد ولا يوفى الى سبغ ما دلسه ولوا دقته
الاقدم يمولن فعدت الجور الملك جواد قلمه من العنان وشرح فوالله عاله ما هو عذولنا كاليان

المرميه دوا
المرميه
فوق

وانه بثرة ما هو الوجب مرقه راعا سلم وتقيم الشفاء القدر لا يستوفيه الارقام ولان عاله الارض
فمر جود الله ولئن كثر الملك عاها الارض فعدت اقم لاليت المشرع عاها وشملت على السلا
فكان شغل على غلك بك فوالله عوديه جده فوالله الحيات ما يتصنع قبل شدة ما شره ووالله
ما يضاى الاق زهره وياهاى الرضا زهره المذك المقام المرحب عا قرن الغرام فعدت
واور دهر الجرحه جرحه وسماه وسماه لى اهر كذا والعقد واو عنت اللافه جهنمه القعد
اليه الفصاحة مفا ليدى وكنت لوك البراعة سيمه فادى واو ففضلت اكسود وجمع عا كودوه
السيد المسود واو دى الناس ففجعت على فضلك ما بين سيد وسود امام الصلح
والملك فام راحة البراعتين العلاء اللهى فاض من العلم كرا وقفت باقة العلماء وقعدت زره
فاننت اليه جده فامر فقله العلم وسكته الحكم الحكماء سلاطه الزوار الذين اقدوا وصورة اكملهم
فخلص العلماء الذين تركوا الفيزه النور واقر عوامه الحكامة المكان النجم موليا الشرح من
حكيم الملك لالزال محوسا بين تيجر العلك مجر واه آين وينى عاها الكتاب فعدت
البراعة مبراعة استولاه والماله النور لارجح في القول يستكمله ودمع الاداء حكاية حكاية
المنجى من مولاه افى تجاريد فزان الله بصر من عبادا في كواكب من ما فقصوا
يحكم ان مرف فاختبة انها فيدة وقها وسيلو عليه ليدى وما زاهم رايه لا وراهم راعا فعدت
منه مرفع الاقدم ثرة لتعبد مواضع الاقدام وقراءه سطر سطر ولم كيد يستطيع جازوه فوالله
الافان وسرح الفكرة مانية التي مر الاقدام اجر منى الى ركعة عجب واخذ بالاب مران فام
بانية العن فاضك الملك بالقصة مرقه كانه في راض البقا وقعدت مرفات الغر والارقا
والجدا باظهر عليه مرفع كمال الرضا عند الملك شدة جده والغرة التي لى لى لى الملك والكان
في وطنه ليكابه فوالله من عودته ان لا ينادى فكم ما كل ملكه المود بذكره فعدت
عاجرت به الاقدار ورضا بارادة الله حشيرة فانها خمر ماريه لى لى فعدت وقها ولا ع
في الوطه فاستبدل من طلب منها الغاية مرقه لى وعيسا نكروها ستر اذ هو جرحكم وعدت
يا مولانا فانه هذه المراعظ كمن جبال القوم لى الجرح والدر وكنتى ايقن ان مولانا
لا يرد ذلك كجن النظر والنظر ثم انتهى الملك الملك القصة التي كدبت منها نيت القصة

[illegible]

در حق او سه عاقل محاسبه
میگویند علامه بنده الهی
الذیر علیه السلام و امام الذیر تحقیق
لمقداره الا ذل

ار الله امره

فمنه يعرف الانسان واولاده
فمنه يعرف الانسان واولاده

<http://fb.com/ranajabirabbas>

طائف

[illegible]

ابو اسحق ابراهيم صافي

المغفر

ویدونقول بعض اهل العصر جهت شرفاً حلیف صیانه بر سرید القیاده ایستحق صولاً بلایه و کلامه
واجبی هر چند ابراهیم سقنه الشرفی غور امارتی الیم و تاره یکنای الاطراق غا غافرات
لم یبلغ الخفاء شامسبزی گشت به ایضا الاصداف و مکر کشته یازدهن غنیمت بیخ شام
تیمی عاجبه انوار اوجسم لولاسفله یکنای ندایه و سرید الصلاه و شرفی هم و کلامه
الملوک و الزلزال راودوده کثیرا علی الاسلام راودوده بکل حسیه و شرفیه جلیله فی ان السلطان بخیار
عوض علیه الزلزال ان اسم قلم بقده الله لک السلام کلامه اولی حسن الکلام و کان یحارسلین حسنیه
و یکنم الکابر اربعه فتمه و یساعدهم عاصم شهر رضای و یخط القوال حفظ ید و ریاضه
و برین قلم و کان یام شبابه و اقبال حسن عالا و در غایت نه عین شکر البکر و اخذ من المهرم
و کان المصلی لایرونیا الابر و یخرج المبراحه و یقدم قدمه و یخط فی غیره و یستدعیه فی
اوقیانیه فلکامات المصلی و الی و یقول السید و کلامه عا و یقول المزاره عفت
فی حده مال المین و اعتباره فتمه قوله فتمه الاغنیة فی حصیده العلم و الی و یقول عا و یقول
اوقت برید علی التمدید و یکنای علم اوجسم و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای
بعضول در کلمه مضنود و یکنای لغت الاطراف و یکنای و یکنای و یکنای
بر الذیم سلح ضرب العود قصرت طایفه فایضیه و یکنای و یکنای و یکنای
مش الزنف کاف المرد و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای
عصه الدوله الما کینه الغنی و الطایفه الکبر و اذ کان فی حصده خزائن کثیره مرآت و اذ کان
عنا خلقه و یکنای فهمنا نه و یکنای علیه و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای
ان حضرت او مبرش نبوتش اخبار دایمه و افشاج کرد تجر کتا بقی و در نزل خود منزل تلفیقش
و بعضه الدوله رسانیده و در نزل که از حمان او بر او افتاد و او را منزل سید و یکنای و او را نزل کرد
و یکنای کوفت ان اقلیم انقما و کالذین الفقیه این خنجر در حصه الدوله کار کرد و یکنای
در هر کوفت خنجر که کرده و او را که صبا را در در دست دار فید الفقه زوایان حضرت زین العبدین
و شفاعت کرده از حش نبوت و در نزلان الفقه و چند نال در حبس بود و در افرام حصه الدوله
خلعش و صاحب بن عباد او را سپارد بر سید است و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای
در حق او یکنای میکرد و هیچ می نمود و یکنای میکرد و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای
اولی و شامسبزی صاحب را و احوال شرفه او میکرد و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای
و صاحبان او خطا کرد و یکنای بر است کلامه و صاحب و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای
ان العبد و الی القسم عبد العزیز و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای و یکنای

کتابخانه
وزارت معارف و اوقاف
کابل

الديبر

الماء فتألت بلديدها، أبو جهم فقلت لغزله الشيطان اني اكل طول المهد كيف ابوك شاب كهدر
ام شاب كهدر قول لميت المراكسة وادبني بالبيت فقلت المائنة ونفسي في مهادته ولا حلال
ولا لوة الا بانه فهدوت يد الابدال المالصدة لريد تزيقه قبض السواد في جفينة وقال انك
ما تزقه فقلت لهم الما ليت نصبت عداؤا الما السوت تستر شر والسوق اقرب وطعام طيب
فاستقرت في حمة القوم وعطفه عطفه اللقم وطعم ولم يدركه وقع ثم اتينا شوى يقطر شواء عفا
وقتا جدوا بغيرنا فقلت لا يزيد من هذا الشواء ثم لم منك الكواكروا وسترنا في الطاق
والضد عليه ورق مر الرقاق وشين فمنا والسحاق ليالكه ابو زيد هينا فاكنا الشواء طوره
لا نزيدة تنوره فخلها كالكه هتقا والطين دقا ثم خبز وخبثت ونامس ونامست
ت استرقنا وقت لصاحب الكواكروا لا يزيد من هذا التورنج طيل فانه جرة العروق وادرك
في الكلوخ ولكن ليال المر يوم النسر ريق اكله كيف اكثر لؤلؤ الله من كوكب اللؤلؤ يدرج
كالصمغ قبل المصنوع فونه وقد وقعت وجود وجودت ت استرقنا ثم فلت بازيد واما
الما كرشع شيل ليعصم هذه الصارة ويفا هذه القمم كارة اجلس بازيد في البيت
يخينا بشرته مار ووجت وملت كيت اراده ولارنا نظرا يصعب بها الطيات عليه قام السواد
المحاره واعلى الشواء اراده وقال اين من اكلت فقال الكنه صيفا فقال اكله كنه
ت دعواك زن اخا الفخير عير والاكنت ثلثا وتعين فجعل السواد يركب وسبع دمع بارد
ولا عسده ولسانه ويقول كم فلت لذلك الفيد انا ابو جهم وهو قول انت ابو زيد وشا يقول
اعلم ليدنك كل اكله لا تقعد ان يدلك والاض لك عظمة فاكروا يخر لاسا لته
او كوجار مرده دشت بلانج الزمان والبركشا جوت وانشج هدفه قصه من اجت حار مرشته سالان
مكبات ومناطرات ومناضلات وايضا جمع معة امة الما جميع منصب حار مرشته وروح اس حار مرشته
ويعترج انه ذكراه الما دافق مشتهر قد مرشش نذ فكر وروسا افاق اذت ودرامد اعلال قال الما
ارزقش الما دوافع غف ولاقك الما كره اكل حار مرشته في البيت اجاب كفت كاره الما دافق
الما دافق الما كره ولاقك الما كره ولاقك الما كره ولاقك الما كره ولاقك الما كره ولاقك الما كره
كجنت ديزرو وسع زبد جوعه عله واما جوار از مرشته كنه عصا راق مت دهرات انك دشت واما
المالك الما كره ولاقك الما كره ولاقك الما كره ولاقك الما كره ولاقك الما كره ولاقك الما كره
فد دهرات انك كاهوش اذت ولاقك الما كره ولاقك الما كره ولاقك الما كره ولاقك الما كره
رسته يسه ولاقك الما كره ولاقك الما كره ولاقك الما كره ولاقك الما كره ولاقك الما كره

٥٦

٥٦

[illegible][illegible]

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

[illegible]

قصه

[illegible]

احکامات چنین است: و دفتر اعراض عین بر دوش ارباب یلور و دهنه و ستان اندر
 این کج ایستاده و دهن به دوا طریقه میخورد چون اراده کرده و اراده نکرده فیض عباس
 حاضر حاضر این کج نیز در آن واقعه حاضر و مگر فیض کثیف ناز آن خفیفه کرد این کج
 خسته و کوفته سبزه العوض غرقه همان ملی الی الی و شکر و نونک قرقا که اکثر قرقا

بكله دينا ، عدله فله من الربح ، **وكان الصاحب له الوصي** ، وكان الصاحب يحفظ جانب ، واهل شو
من حروث وندون سير **اسمعوا لاجل الله تعالى** قال النبي ان كل فخر وارجح فخر من شدة
المطالبة براءته ، فلهما الوجهة من سعيد بن القيس القزويني ، وملكته الخليفة البعيد عنه ، من القزويني
فظم على القزويني وهو اعدا لافراد كثره الصاحب الذي اقمته مائة وشرفته عشرة ، ولولا ان
الافراد

11

Presented by: Rana Jabir Abbas

[illegible]

ج. ح. ط. س. د. ر. ز. هـ. و. ي. ك. خ. ع. ج. ح. ط. س. د. ر. ز. هـ. و. ي. ك. خ. ع. ج.

مشتوق الوداد هم
و عاودوا النقص بعونك اده و اعطف
تفخ تحب زائر لولا دارة
من فصله صابغها قد عاده
عنه يا حق ذاك الجسد
شاهد الراسي ام جان العقيد ام

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

٢٧

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
النبى المبعوث فى رحمة الله

[illegible]

و صاحب خط الحان فی شیشه طوقه عربی شیم
تحت کمال العین شیشه شمعان مزجیم
و ایت قضا و شمشیر و کبریا بر صدر مجلس نشیند
یکند این خبرت مردمان کار و کوشش
هر که لاله دهنه لایط از وزن غیمیم
و از فایده ادب درافت و کثیر روایت
و میان او و خلیف او ز کبریا سر مو است
و نوا که گوید که زان مالش قضا بود
پسندید که شمعان در شامی صلاه تراست
سیر و جود بود و قیوس غنای
عالم سخندان و صاحب تصانیف مؤلفه
سوار کسب سخن با طرم بزم که چه بنگام
گوید و اتم خود باو العبد در اتم
و کشف انجم مستغنی شاعر گوید
سخر و زور و جنت و در بهر
المعراج که غیر عاصم را از خاندان علم
در نوزده سال که شکر گفت و بعد و کشت
یکال و انجمه اقامت کرد و برید مرتضی علم الهدی
الکلب ابو العبد الکلب ملا عرف الکلب سبعین
و بعد از این در این زمانه او را در اوقات و ذکات
و در این ادا شرح کرده سیرت احمدی روز در مجلس
معرفت قطع نظر از سایر قصاید و اشعار و قصیده
علم الهدی غرضنا که در باب العبد که از ان الکلب
گفته اند این کشت اشاره بقول مستغنی است
و از طبع این بیت عین جبر است و حکایت کرده است
ابو نصر بن عقیل این صانع را که از زنده که چون این صانع
کشت و او در میان صفت نشسته بود بر قدم سلام کرد
و کس نه است در چه کشت که بن عاقان در کتب
صاحب خط الحان فی شیشه طوقه عربی شیم
تحت کمال العین شیشه شمعان مزجیم
و ایت قضا و شمشیر و کبریا بر صدر مجلس نشیند
یکند این خبرت مردمان کار و کوشش
هر که لاله دهنه لایط از وزن غیمیم
و از فایده ادب درافت و کثیر روایت
و میان او و خلیف او ز کبریا سر مو است
و نوا که گوید که زان مالش قضا بود
پسندید که شمعان در شامی صلاه تراست
سیر و جود بود و قیوس غنای
عالم سخندان و صاحب تصانیف مؤلفه
سوار کسب سخن با طرم بزم که چه بنگام
گوید و اتم خود باو العبد در اتم
و کشف انجم مستغنی شاعر گوید
سخر و زور و جنت و در بهر
المعراج که غیر عاصم را از خاندان علم
در نوزده سال که شکر گفت و بعد و کشت

و صاحب خط الحان فی شیشه طوقه عربی شیم
تحت کمال العین شیشه شمعان مزجیم
و ایت قضا و شمشیر و کبریا بر صدر مجلس نشیند
یکند این خبرت مردمان کار و کوشش
هر که لاله دهنه لایط از وزن غیمیم
و از فایده ادب درافت و کثیر روایت
و میان او و خلیف او ز کبریا سر مو است
و نوا که گوید که زان مالش قضا بود
پسندید که شمعان در شامی صلاه تراست
سیر و جود بود و قیوس غنای
عالم سخندان و صاحب تصانیف مؤلفه
سوار کسب سخن با طرم بزم که چه بنگام
گوید و اتم خود باو العبد در اتم
و کشف انجم مستغنی شاعر گوید
سخر و زور و جنت و در بهر
المعراج که غیر عاصم را از خاندان علم
در نوزده سال که شکر گفت و بعد و کشت

ذات کرده ام و کوشش مرا و اجدان برادرش کرد و این کلام او در نظرش کرد و چه این کلام بهر شرفش بود
و ایت قضا و شمشیر و کبریا بر صدر مجلس نشیند
یکند این خبرت مردمان کار و کوشش
هر که لاله دهنه لایط از وزن غیمیم
و از فایده ادب درافت و کثیر روایت
و میان او و خلیف او ز کبریا سر مو است
و نوا که گوید که زان مالش قضا بود
پسندید که شمعان در شامی صلاه تراست
سیر و جود بود و قیوس غنای
عالم سخندان و صاحب تصانیف مؤلفه
سوار کسب سخن با طرم بزم که چه بنگام
گوید و اتم خود باو العبد در اتم
و کشف انجم مستغنی شاعر گوید
سخر و زور و جنت و در بهر
المعراج که غیر عاصم را از خاندان علم
در نوزده سال که شکر گفت و بعد و کشت
یکال و انجمه اقامت کرد و برید مرتضی علم الهدی
الکلب ابو العبد الکلب ملا عرف الکلب سبعین
و بعد از این در این زمانه او را در اوقات و ذکات
و در این ادا شرح کرده سیرت احمدی روز در مجلس
معرفت قطع نظر از سایر قصاید و اشعار و قصیده
علم الهدی غرضنا که در باب العبد که از ان الکلب
گفته اند این کشت اشاره بقول مستغنی است
و از طبع این بیت عین جبر است و حکایت کرده است
ابو نصر بن عقیل این صانع را که از زنده که چون این صانع
کشت و او در میان صفت نشسته بود بر قدم سلام کرد
و کس نه است در چه کشت که بن عاقان در کتب
صاحب خط الحان فی شیشه طوقه عربی شیم
تحت کمال العین شیشه شمعان مزجیم
و ایت قضا و شمشیر و کبریا بر صدر مجلس نشیند
یکند این خبرت مردمان کار و کوشش
هر که لاله دهنه لایط از وزن غیمیم
و از فایده ادب درافت و کثیر روایت
و میان او و خلیف او ز کبریا سر مو است
و نوا که گوید که زان مالش قضا بود
پسندید که شمعان در شامی صلاه تراست
سیر و جود بود و قیوس غنای
عالم سخندان و صاحب تصانیف مؤلفه
سوار کسب سخن با طرم بزم که چه بنگام
گوید و اتم خود باو العبد در اتم
و کشف انجم مستغنی شاعر گوید
سخر و زور و جنت و در بهر
المعراج که غیر عاصم را از خاندان علم
در نوزده سال که شکر گفت و بعد و کشت

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

<http://fb.com/ranajabirabbas>

بہر معنی و شرافت از جوہر اقدس از لفظ و شرف ہر جہ بنظر رسیده سکوہ اخلاص مدانی کلام است
از جملہ صاحبان کوہ نظم و نثر **صاحب ابی سعید معروف باب شریف و بیست**
در فضیلت و حسن اثر نظم حسن، ہونہ الکا و الفضل فارغ علم، دائرہ الادب کچھ جملہ افکار
و القلم، کلمہ معنی لہ کر، شجرہ فی الارض اذا قبلہ القطر، و ہنہم مصورین و مکان المعروف
بابی نصر عمید انسان الزمان و حدیث الناس منوع الفضائل و حسن دیوان الکریم و قریح
قدرة و عاشرہ فی فیض غریبہ و آتاه البلاغہ العالیہ لہ الترسیق و لیسہ کلام و قول الخلیف
لأن خطہ عاشرین عارضہ، فی کتب خط ابی نصر بن عثمان **مقصود من محمد از دی مودت صبر و صبر**
میان و قیل و خیال فی فضیلت و کبریا و حسن و جود و کرم و عفو و ادب و حسن و عفو و ادب و حسن و عفو و ادب
النفوس و حسن و جود و کرم و عفو و ادب و حسن و عفو و ادب و حسن و عفو و ادب و حسن و عفو و ادب و حسن و عفو و ادب
و در نظم، باغیر الابد المظلم و نصف الابد المظلم قاضی مصدق و در نظم و در نظم و در نظم و در نظم و در نظم و در نظم
پایہ بند است و مقام حسن و جود و کرم و عفو و ادب و حسن و عفو و ادب و حسن و عفو و ادب و حسن و عفو و ادب و حسن و عفو و ادب
از جملہ معنی و شرافت از جوہر اقدس از لفظ و شرف ہر جہ بنظر رسیده سکوہ اخلاص مدانی کلام است
ابو الفتح نصر بن ابی اسحاق سحر از سرخا و فریند سحر از سرخا و فریند سحر از سرخا و فریند سحر از سرخا و فریند
و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
و بیان علم و قدرت و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
میگوید از شرف و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
و متنبی و از لفظ و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
معانی و کلام و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
منظوم کلمہ و صفات کافور و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
منظوم دہشتہ بشر و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
آن روز و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
و حال از روز و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
استعداد بافت و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
تصفیات است و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
کتاب و شعر و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق

نصرت کبریا

کتاب و شعر و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
منظوم کلمہ و صفات کافور و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
منظوم دہشتہ بشر و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
آن روز و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
و حال از روز و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
استعداد بافت و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
تصفیات است و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق
کتاب و شعر و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق و در مصدق

از او ایستاده از کلام بود و شداد کما الدیم عذبات اخسان او کلمات طریقه طریقات
و کلام افطریش در غایت شریف و جامع با استخراج از کتب لغت و از ان بابت است قول او **نظم**
و از آن بر چنین فقیه و حکیم و ان گشت اراضی کم تقدیر

[illegible]

نمونه نه در روزگار که اینک در قلوب متبیین ما طرک گشته نظر آن شاهان بلور بویحه اجتناب از راه عیال
قال له ائمتی فیما فی طریق الی ملک هذا الطريق قال هی سبل و قد قرنته بعجیده و این از ائمه
در بیان دولت عیالیه و توجع بسیار بعد از هرگاه تا آنکه بسیار عیال و در وقت الظواهر و ملک
چون آب جابر و حسن الانوار و ادب و دقت ابراهیم قول او در عقیده است صریح که
عقیده که عیال است و در غرض از بکار ادب نام می کند و در این فرموده لقد انبأ فی قلبی بها و این
القول عدلها لکن بعینه فی حیث ما سکت فی الارض تمثالها در مع می کند آنکه اختلافه شفا
ایست بجزو از اینها فلم یکت قلع الاله ولم یکد یصلح الاله و در او ایضا که الزلزله للارض زلزالها
حکایت کرده اند و در ظاهر و حقیر و از ائمه این اشارت و عین و در این الفاظ از این کلمات

[illegible]

از دوا بعد حاصل از سوال کردند پدرم گفت این ابویدرودجی است پدرم مقامه حوائص را
که مقامه هجده و ششم است نسبت داد ابویدرودجی گفت بخواند و نیز شریف الدین ابو نصر ابو نصر
حاجلین که گذشت و نیز مشرفه شریفه چون مطالعه کرد و در این باره روحش آید و در هر دو کتاب
بر او توضیح کند و پدرم بجهه مقامه ساحت گفته اند که در نسخه کتب اوراقات محققان
در ده و نیز گفته اند که آن کتاب را ابویدرودجی بن عبد الله بن عمید الدوله ابو عمید
ابن الفرج بن صدقه وزیر مشرفه عباسی ساحت ابن حنبلان در تاریخ نوشته در کتاب
این بزرگوار از اول است چه مقامه که مصنف برای وزیر فرموده اند اما المصنف
دو وجهی با اسمی حادث بن همام اشاره بخود فرموده و او خود است از قول رسول ص
کلمه حادث و کلمه همام فاکارث الکاتب والهام الکثر الاستقامه عبد الرحمن
صاحب مقامه التخصیص گفته است و ربط داده ام این کلمه را در وقتی که شرح رای مقامه هجده
و شرح ابن بطریق بنده و جریس را بر یکدیگر و در مشرفه البصره بصم می بینم و می بینم و بعد از آن
دوون قبضه است که یک در بالای بصره و دشت خوی بسیار دارد و هشت از کتابت و جریس
همه در در کفر خا است و در متوالی او را را بود و قبضه دو نیم و یک و جریس گفتند
و جریس را ایفات سکونت و از آنها دره الفواص در او نام خواص هر کس از این خط که کرده است
و اطباء او در خود داشت و طبقات عرب و آذربایکی است و او در صفحه الادعاب در کتاب شرح
الاصحاب و دیوان و سایر دوا و بطوریه و میگویند ثنوی را بنابر در مقامات طبرستان و اقصیه
ابن در نامه خود به از بکله است **فصل** قال النوازل بانه العوام به انوار الشرفه قد بقیه
و وقت گفت با من وی گفته و کیفه صید عنان و السعیمه و گفته اند او را اقصیه چه است در
استعمال خاص بسیار کرده و صاحب معاهده میگوید که در طریقه از آنها در شرح مقامات آورده ام
عده مطر و در سرش و دیگران شرح بر مقامات نوشته اند و فوات او در بصره و اقصیه و انصاف بود
در فوات مقامات و او در بصره و ساحت مشرفه مذکور است

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

تصرف مولد
فان تصدع المصنف
- يقع ان منش
از كذا لفظ تصدع استرازه کرده
مثله گفته شد بد قول
در مقام بهتر
باشد

فاز

فتمتع فلذات حلاوة راقية وعلاك شائعة منه مجهر منقذ بلأس شيد بالانكار
مؤثر الجلال مطر الاناس **الورد والكا القلم ابو محمد عبد الله** منسحق الامين منسحق السان
المطو ليدان والمتمتع لصحة بن سوان تحت العدا وقية اهل اللاد الشخخ الرتبة
العلم المفضي له الادب الراني الميع والمذهب العاطر الاراج نصاحب فلاد فوضه
نضلين فزادوا قوت براصلان مبره دورت وماروت اذا كحت اشتركت لوطيم فادف
واذا انصحت النظم قلت لوتير هذا كسبه و اقم لمبايع العظم و ايامه اكم كما لاد
الكرم الراية بطران احكام لقد نرت عليه نوب جان نقضه صفة قس وحن شرفه
وسلف كرم وادب وعلوم والابك وعلوم عليه السلام مالح شهاب وكلف كتاب ولم
هم للهد كاللاني وامنهم الامورقة القوام واخوانه ان نروا ابروا وان نجوا انروا اطلوا
صدقوا ما هم صف وكل واحد منهم له صاحب **ابو محمد عبد الله بن عبد الله** كان فاعلا في
نقرس غرض السان فله وانجس بواو الله فكله ثم شغل طبه السماء افوجه وشعر حنا صدره فكل
منه طبع شبيب فخرانه في شجر حنيه وكان عليه اتيقن اوسع واكثر وكان في الادب
النظم في انثر كلامه مع ديفاه رجبه الجيد والربع **ابو محمد بن الحسين** قال
ابني غرات الوعد بذلك المبدأ لانه قلله الزايف نظير في الخاص ابرو في نظمه ممدك
لوشرب لكان داما ونوفربيه لكان حيا يعم مولا في جوده والمنا فلو رحنه وان تحت
شديد كنية فبرصه **ابو محمد بن عبد الله الفخود** له الفاظ متعده واعراض غير متوقه
لالتف معما ولا يسم مرما مع نفس فامة الاتقال ثامة الاتقال تنكر لاقراح
وكتة على الماء القراح نقض فافرس براقة ونقرص الله اذير كماله براقة استقره
الانظمة قربا الى فيه بليل الباع الماء وامر كلبنا ما ورجا تفت نثر الفاظ سلمة القناد
ولديه الزناد **ابو بكر بن محمد العنيز** كان في الراقه مشهورا براءه متحق الادب لدر المبر
مع سالفه سلف شيق عليها ولا تخلف ونثره نطق اليا ريشه فوه وهم طالت الساك وطا
وتالت كل ما حولة وبنو عبد العزيز اؤنس وتبرز منهم الاكلم طر ولا فيه الامم هو للدار
ناظر وقراش له يهز نفس اردية ويحده طبعه المشي بثره فوه ذاك قوله **نظم**
قد هزناك في الما هم غصنا واستنك في الزاير ليك فاودا شعة كان سمي ولوا ما هزنا
كان لانا موثر احسن المذوق لا يعرف ظنا ولا كذب ظنا انت واكس ينجب وادبه ففت
براضه فانتجنا ولم يكدح **نظم** في ذمة الحمد والعباد ورك فارقت صبر اذا فارقت
فناوت بهار زنة ارقى ارق طية ثم مسقر في عين مظهره **ابو محمد المالك**
ورد في الحجة كذا ولقد فخر الزمان علما لم يمت انا في الكواكب وكرم صاحب كالنعام الى ك

شيم كصفو الراج والماء الفراج املك ابن تاشقن راكه بعد از مقتضه والماسيبيه به قطاقره قشقه
وله ادب زافراجه باهرانج واضع **الحواعيد** **الاسين** **ابن الخصال** صادره اليه الباه الزويه
البداهه مع صون ووقار ويقيم كصفو العطار ومقول ابنه في الفكار وله ادب بحره زفر
ومذهب يابريه وبختر هو وان كانا حرمتم والماله لم ينزل اليه من زك ولافه للبلاد
مضما ولا ارتفع للبلاد مضما فقد قترت بقم وتجزت بقمه وله بذاته وتكملة بزمته
والله انجته بالمده وادقته بالحق البند ذكرا وطلع عليه طبعه ونجته بزمه البلغة عرب ونجته
وتعق بالبحر وهو حامد الزك عاقل الفكر **فلك** قداموله وهب فرقة قوله ولم ينزل
عائز منه وفتقد وميراجنا حينما مقلد **ابن عبد البر** **الاندلسي** حجة البيان الازهر
فخر الامير والاداره واحد الاندلس الذي فيه ينحفظ الفلور وحاصل السق من ذلك بحره
والمرضاة لاجلها وسقى صوب حوركم وله **نظم** لاكثر من ثمانه وحبس عنك عن طرفك
فدرا ارسلته فراك في مده ان حقت **الكتاب** **ابو الفضل** **حسن** **ابن** **فرز** **ابن** **فرز** **ابن** **فرز**
ما فرز اذ اكتب انتبه اليه السحر اضع سحاب وازيد اليه بعض الوجه كونه الاحباب **ابن**
الفقيه **ابو عبيد** **البركي** عالم الادب وحسنه ومقطر البيان وفتنه توافد كاهن انجرام
وتصنيف ابني من التقليد كما بهما من ان عاظمه وارسل بها غام الاحسان عاظمه وكان كرامه
فرمك الاندلس يمداده تله المقلد الكبر والاذن اللشري **ابو بكر** **ابن** **الدوي** **الخطاط**
فرايع اني خطي واعجم فقل مضط وكان كثر القول عظيم القول لا يتق في بلد ولا يظه
عائز منه بكمه ثم استقر اخره بالغايات ومن لك عايت اجزله وضع عليه البريه فراه
في غاية الاطلاق وفي ثياب اخلاق قد توارف منزله وازر المنزب وقدمه ان يس قعود جنت
وقال في ابني محمد سنالك هو اخوه ابو عمرو فرقان مرققان وراجان واجان
فرعجه بنجامه والما لصف يقصر مدانته الاقلد وشرف تمكن منه القطب المدار البقية
همام اذ الفتي غمام لذار استق وله علم بالقي اذ اضطرت امواجه والقيته اذ حركت امواجه
وطراب كاردن عبت المطر ومذهب كاليس على الفروض وخط وقد اثبت منزله المستبدع ونظمه
الذي موضع في النفوس وبروع بالتحقيق وبقيله الادب والي وبكليه ولما حصلت قرناطه جادته
طكان لم تجر له دودا وقطاع في ازر كل طاء وحود وان مرسته بين ناظر وفلك
دواله والظلمه اكافه صنوف الكافه وكنت كثيرا ما جالسه في قطف غر موانيسه اعجاز
واقله في بماريسه جليس قعاق من ثور ودارال بين على البداع وقفافه وقاطي احاديث
مستغذات النظار استغنه لغفه بغيثه في كل حد عدل ويعق منه سدل زلال
كتب **ابن** **ابا** **المفسر** **ناظم** **سلك** **البلغة** وقاية زمام البراعة سبحان في زمانه وحسن فاداه
وابن المصحح في ممانه واما حفظه فسانه اذا افرانج واذا بين الحال واطلق في البلغة الفكار

والمع ذلك سأل الله تعالى وبقائه بالذلة
خاص ببيع ملك لفظ ولا يمكن في العلم
ولكنها صفة من تركه وشدته في تركه
واعرض لمرطفتها صفه وقبلها في باب الصفات
ينكر في آخرها في باب بقره وقدمه
نسب وادركه من باب لا مشجب شرف لفظه في باب
الاندلس وقدمه من باب لا مشجب شرف لفظه في باب
مواهبها وبدورها فيها وجاء في باب آخرهم
وبه تزين الله وتبيح ولكنهم اقول له بوجوه اخرى
في باب الله فيه وروى لعلها من باب لا مشجب
في باب القضاء وله سبب من اثاره واحكام عوفيت من الخط والسوء سقته في العلم
وهدت عليه ظلالها وارتقه الكماله مضاهيا وارشفه الاصله رضاه فخرج في باب
بدره وصرافه في باب الشا وصدرة ولا تظن متبع الصفات اعقاب الشا

[illegible]

قد اجمعت الاصله **برودا** وسبقه انذركا ، والقت اليها اقل الداء ، وملكته في رفاها والدماء عازرت
 محاسنه بالبد والبلح ، وامتت فضيله سر الزاج ، فتتوفت لعلها الاقطار ، وكلفت كجدا **مطهر**
 وهو ج عنته بعلوم الشريعة ، وامتصاصه بهذه الرتبة الرفيعة ، يفضي باقائه اود الادب **وشايه**
 اربابه في كل صوب ، المكون ووقار الجارس الطود ، وجمال ليس لها حيلت الجود ، عفاف
 وصون ما عفا ، فادب الكون ، ولم **تؤ** فقط شؤته بعرفت تلك المعارف ، وان
 سكرت عذلك العوارف ، واطف الكبار كبحه ، ذلك لبلل سبعا ، ونور لود ادره مقول الكمال
 ربعا ، وبلغت تلك الفضائل سدا ، **وله** ان نظم فضيله اولييه ، وان نشر فضله حمدا
 ان العبد اوصال في لوفاته ، لو نال **فكته** بن مامه ، وان غافر شؤته سيادة ، اصلا ثابت

وغيره قول شافعي ان لا يورثه من كان له مال او دين
 في حقه من غير ان يكون له مال او دين في حقه من غير ان يكون له مال او دين
 واما قول مالك ان لا يورثه من كان له مال او دين في حقه من غير ان يكون له مال او دين
 واما قول احمد ان لا يورثه من كان له مال او دين في حقه من غير ان يكون له مال او دين

نصف نادر

مغفر
درین
مغفر

فصل في بيان حكم ما كان من
الملك من الممتلكات في الممتلكات
من الممتلكات في الممتلكات
من الممتلكات في الممتلكات
من الممتلكات في الممتلكات
من الممتلكات في الممتلكات

[illegible]

ما سنده جرحه کشنده در محضر آرد و
دشمنان به از صهیای مصالح
غوازه

در صومعه سفید اصفهان
فروردین

ولم يقدر القاتل احد ، ولما جئت حطت العيسى على وراعي الموسى وهو كاهن
ابرقى وادركه واخذته فهاهنا الحكة بين اوتام وانكار ، والناظر لغيره من اولاده بكد ان جاد
والسته ابن له على لاجاته صحت ، واذ انهم صرح الاستغاثة صحت فهدم الكرم منعا من
الايام بالهم الاصدانا كمنى مع احواله ، ووروس رسوم السور في اطلاله وان توترت
زراع التمت في راجتها وقطعت ظلمة اشدا في مناظر ايمانها القدر في السيف لا تطعش
قرابه ، والبيت لا يصدر لخصم الغي في غايه ، ولا مفرقة القوس ما اصاب سهم ولا
فقه الدر عن الصدق لم يطعم من العبد بوزن سهم ، فذلك اضحك مبسم اللان ، واعل
عميون اللال ، والها في راتنه طلع في لاض القدر ، ولم اقترب السور الا في ظن طار
فزان ستره قصر عمر الكرام ، وفوايد لم يهد المطرق سلمه المدام في اوقات شتات
اطول عمر الكمال ، اطلم من وجه جاس ، واقتدر من عيني لم يخط الا في شتات
برودني كمنه ، انيكه الطائر بالامير ، فخر دروس طيار يوكو فله نعيم في اجابه ولا يذم
كتر اوله ، يرى اوراق يعنى الفاس الرواة بذكره طرب على السماع ، وعلت ان الذكر طيف
الاخضاع ، فاذا كان اكب منزع ، فلقب منوع ، فقلد سارق شية وكيفية لجة اشارة
اوجية ، فان متوا الى حسن حديثها ، فلم متوا على الحكا والقوا فيا فهد منعتهم
هدتها خيال اذ اخبني في التي لوبا ، فحقت لولطف المهر جود ، ولجده الاديب
منطوقه هذا يعقبه الذكر ، ولكل من الادب بدارم ، ولقد جابه نظام ، تترك العود والموده
وتطع في جنة الرخا وورده ، وتذبح على القى للبلد قاده ، وليس عليه وجه الطرس هداره
سند على الحاسن غزالا ، وترق فلم يدر القطر ان ام وقع ترشق عاريا فسهل القلام
في محراب طرسها الذي لم يمسح حاسن ، ويود كبر عن اذ لبيت عاريتها لوانه سامع الى ما كان
عقد العترة ، واخا بة ويدر الصبح نهمه ، ولولا اشره ائت الشال فانظم
في ارباب الماوسل ، فكم تتر العبد المصغر لعود حسن في الخدم واجمل فحه ذكرو
من جبا الزوا ، فبما الرجل مرقا ، فتن الله بها عن لغة خيرة ، وبنت بها النفس نيرة
نية تنقن الرمن في الامير ، باقوا العيسى فواه النور والازمار ، ليس في رى انفس لها
سبحا يوتهم انه ذكرا ، فلهذا وسمتها **ديانة الادماء وذهاب الجوه الكفا** ، فانه شتمت
رواج الشرب ، ونظرت في مراتها وجوه الاحباب ، وتذكرت غابر الايام ، اذ العيسى خض الزمان
غلام ، وجعلت كمنه ، وذكره عسلا والاعلام ، فان لبيت انفسهم منقش غلام ، وذكرهم

الطريق بالاسر وراعيها
صحيحة مراد
ج: اطراش
طروس

الاداب فخر الاخلاق بالاداب اتمى من اتمى الادب كل قلة وطرف حيثما فخر اكل فخره
ترفع في حله المطرف وحيثما فخره ضاع واكثر رايحه وناره وحيثما كبح اخبار ساسرته واحاديثه
لا سيما على صحن فرقة معصم فليقلد ابراهيم الطم واكثر اليه بسببها ليتم القبول بليد فذل
عينت بقبيله ثوردهم ان دوة العفة على حقيقة لهم المشهور لكل جلد بل الله في قوله نعم
رفاقى كنهه رفاها انفس السيم وقده يرفع عاليه العفدى فليس على العفة العظم وفقرات العفوة
المراد بالاداء على كل خاص ودواء وفراق اسعد ابد خلت مرض العفوة قرب الفراق واذا
كان لكل زمان رجال ولكل طبعة مضار ومجال فيغير مع الزمان الادب بالمدح والالف
وارجحت فكلها المراف في العفوة والادب على ان لا تخر الزمان لا ينافي القدم في الاحسان
فقد ينافيها بالظاهر في العفة والادب على العفة ومارب الاعداء تترد باخبر رفاها فترد
وكثيرا ما عن ان اجمع دونها يشهد على حسن ابراهيم اسكن في سبيل من عليه له ودية
العفوة وغيرها من هذا القرض المظنة سببها المعفوة لشواكل الغرض فكان يصد عن ذلك
ما ثبت به جرات دهر سيفه صبر عليه وصدوف يام لبث بواقها راس الوليد وفقاة
لحن البين والاعتراب وفراق الوطء والاهل والارباب ^{من} الما يجوز ذلك فواجب الخادوم
وخطوب لشره ان القلم لا يثقب ناراً واحرق وصفي لاني محال ان ينطقه
وكيف يكره وضع النار في الورق لا سيما مع الفخ على صديق وليس والاعفاهم كان
المهرضة اجمع منها ومن هي العجينة والرامي داراً اضيق فترسم كخط يحد ينقطع للدخول
فيها من القلب السباط ولا جليس ليس الاكثاب وصيغة الشئ فيها المفضون الجفوة
عدمت تصحيفه ^{التي} وذلك من ثلث وسبعين الماخرنه احدى وثمانين وبن السنة الترسفت
في آخرها في تاليف هذا التبركان والله اعلم بالعقبه المهر عبه هذا الاوان والالام لم يبد
الازمة فرج ولاذن صلاح ليها المدايم بالبيع وللاذلة الصالح الصفي جرح
في مشهدها كمال ^{التي} لم تزل في مشهدها كمال ولم اعاد حدث الله بها ليس له دعوى
استغفر الله سر صري ^{التي} علم بان البوس رهن الربا وغاية احرار اليه وقدير لسفوفه
ويخرج الدرمن الحجر وتبرز الصبا من دنيا ويرجع الفز الى المبرك حمده بذه ^{التي}
احوال التي تنص في هذه البلاد وصفة ايامي التي تنص في محاراة فيها القضاة ونفلا والارباب
اقدم رجلا واوغرافي واسوف الامم فزوم اليوم والتوفيق لمش احرر الحان ادي الى
مركبة المشرفة الزالت باقراط الشرف مشقة كناية مكانه الابن وزهرة ايكوة اليه

[illegible]

لا يقولون اننا نشتري
الارض بمالنا

<http://fb.com/ranajabirabbas>

[illegible]

مختار

[illegible]

مجلس

انتخاب خط

انتخاب خط

منع در این کون

از نام صورت و عدد
از دید بضم ز که هر دو هم

اعوذت قیاماً و قیاماً
سپندارد

سيد ادب الجلب در كتاب سلفه رلف عروس معاف از چنين بابي كه و بسكونه نيز را مي
بنم جمله فضل و ادب نهاده علم الائمة الاعلام و سيده عظامه السلام و بحر العلم المتدلمه بافضل
امواجه و قدر الفضل انتم لديه افراد و لذاجه و طرد الحرف الرابع و فضائله المزاك
فرانج و عواد المزاك لائق و در ذال المزاك لائق و در ذال المزاك لائق و در ذال المزاك لائق
و البقية انظر كل عت في جهتها و غير في عتادها البشر و محمد و بن الائمة عا رس القرن
الاربع عشر اية انت رات المزاك و المزاك و به قات فطرح البرهان و الادلة و جمع قرون
العلم فافقه عليه الاجتماع و تفرد بصنف الفضل صبره المزاك و المزاك و فخره في الاول و فيه
الفتح المبني و المزاك و العذاب المبني ان قال لم مع قولا في المزاك لائق في المزاك لائق
جاءت افرا ففاقت مفا فزا و كل وصفت قات في المزاك لائق فانه تجرته انما في
مولاه بجليل في نه ثلاث و حسن و شمانه و انظر به والده و يوسف المزاك لائق
و نه في حجه بكت الاقراط الحية و اخذ ع والده و غير مزاك لائق و اذن كل مناضر و نه في
فلا استكاه و وصفت له المزاك لائق و لم يبايع المزاك لائق و فوضت اليه المزاك لائق
الصلوة و السلام ثم رغب في الفقر و سياسة و استبصر به المزاك لائق فترك المزاك لائق
لما هو له من ارب فقصص به المزاك لائق و رار المزاك لائق و له من ارب المزاك لائق
و احية و السلام و جميع في اشد و ذلك بكسر المزاك لائق و اكل في المزاك لائق و فاضله
و استحال ثم علا و طهر في المزاك لائق و هناك في المزاك لائق و فاضله و فاضله و فاضله
المزاك لائق و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله
فلا و نه في المزاك لائق و استمر في الفضل في المزاك لائق و فاضله في المزاك لائق و فاضله
سراجا و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله
فنا و نه في المزاك لائق و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله
لومر في المزاك لائق و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله
بارق جوده و نه في المزاك لائق و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله
و كانت له دلالة في البنا و فاضله في المزاك لائق و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله
و كم كنهها و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله
مع فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله
المزاك لائق و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله

[illegible][illegible][illegible]

5

از

الطريقا قبل منبج الفجر
معطره الاردا ان طيبة النثر

21

[illegible]

عنه من خوفه بعد مدة سراج ومع خوفه من
هناك نفس شعبة من الارض ونحوه من بعد وادب
وان كان له عظم اية مما يقع المراتب والاشياء
في المراتب التي كان محورها اسدافا في الدنيا
انما هي من الارض والاشياء في الدنيا
فمن قولها ان خطبوا فيكم ولورثتكم ما كان
اجزاء اذا ابدى جرائم وقلت لا اؤثر فيكم من اهل
عليكم السلام انما اريدت لهما ما كان فيكم من اهل
الكلاب **الحمد لله الذي جعل في الدنيا** **الحمد لله الذي جعل في الدنيا**
وهو الذي انشأت في الدنيا المشقة والكلاب التي جعلت في الدنيا المشقة
قيت بروده وظفت بروده ما بين عقيق اخي وروده وخصن الصبا بياض السعادة بريق دبور
في سائر الكمال شرق لادب الا اوتهم وفود العلم في سوق عكاظ ولا تخط الا بكتف في يوم
وجوه المعنى الحجة تحت سراج الفطن ثم لما بطلت حركة الدور وتغيرت الاطراف فظهر الم اعلم عروق
الغريب تنضج في السداة سراج وظن ضد الارض ما خلفها المان يراء السراج في اراء فكم جاز
جبالا شراخ زحمت بين كفا الكف في الغريب وذرنا في الناحيات شقة فكم تلو الا بدير
الركاب فكم مرة راسخ في راسه راق شره وبعجه واكثرت كؤوس قوافل شرع افواه سمع
وزففت ما عرس افكاره يستجدها لوداده وتوت عليه غراب سمار استعدا لوداده
اذ بواي شاعري كمد وسر بهت في لفظ وادد خفاجي جميع في ساذر ويكف في
اوحى برد اذد خالكه في وجهه **شيخ حسن بن علي بن ابي طالب** **شيخ حسن بن علي بن ابي طالب**
ديانة الدنيا ومكره الدهر وكنت عطارا في القصر في الناحيات شقة فكم تلو الا بدير
غضبة الافوار وانجني وزهرة الدنيا التي انتهت البرياض الشام بما تحسن ولم تزل في سيرة الركبان
تحقق نهبا في اخباره ولينم الى مرة بهب مطرا في نحيات اناره وانا اؤثر اجده بديره المميز
وهو ما جعلهم اذ ايث وقبر من النحمة ودر لهما في قوله يقولون في الصبح الدهر موزع فقلت نعم
لو كان لي ما لي صبح وصاحب سلا في ترجمته وبيحه ولكن في المان واسعد فلم واسطه زاد
چنيزي اذوي نكاشته في ترجمته ابو المعالي **في ترجمته ابو المعالي** **في ترجمته ابو المعالي**
ريق حوش الطبع وليم حان عصره والوجهه دهره له في المجد زوردي ولا سراج في ترجمته ابو المعالي

در ترجمه ابو المعالي

نورجه في طفلة كخطوب بدر وصيت كره الكبار الى هادي وكره المديح وبيع طبعه لبري
مروني الريح وهو في ترجمته الى طالع الدين فاقوا في رتب العبد وطولوا ان كان له اهل الملاح
مضارعا اداسوا عروا اليار مساجدا طلوعا ربه ايجيا وخصونا موزعة بالمدح وقلت
فدوح مرصع الصفح وسر الرجا صيروا الفهم للهارم معدا والواهم لوفود الحالة موطا فرائض
ومنه في المروم كؤوس في وراست شكر الاذان ويحت حيا في فكر كليب يا فواه الاذان ستر
احمد بن شاهين **احمد بن شاهين**
لا تدرى ما بالي في سلع النجان ولا تعلم في راق مراد العقب واعذب من نلال القطر غبت كعب
لوقبت ملكا في الدهر لعلقت قيدر النور واجلت جواهر النور وسيت ضرا النور به تدرى الما باله
روحا في كنه المصنوع والمواضيت في فكر النجم فطنه ويا في عقد العجبة كك اللام في اوقات
كلها اميد وسحر ولا حجب في غمها فيها مقصير وكذلك ليام الروق صار **عبد المجيد**
الناسي المعروف بالمجازي **الناسي المعروف بالمجازي**
في خبات النعيم اما الفصاحة وهو العتمة الجمل واما الفضائل فهو الرابقي **ابو النور محمد بن عبد الوهاب**
الناسي المعروف بالمجازي **الناسي المعروف بالمجازي**
واخصب النور النور وحدقة منية الاطراف والطرر سقيا غيام سناه وكما
صوب جوداه بلمنة لحواله الذي لا يسطر لقوافل الصبا والنجيب صرف نقد اوقاته ودر
حياته في قصيد رالفند والجماله وترك فضائش وفضل الناس لما راسه تركها العالم اعدت
دعته ودر في رايح الريح ما كرت هو انما سماه معان الله هب في الاعيان المشقة كلب **اخوه**
عبد المجيد **عبد المجيد**
فاضد كحجب حبيب وشعر في رايح ادب صحن وبرد شبا في شيب خصنه
في رايح المعالي طبع حبيب النايبة عليه ليكم ويلو البلاغة من تفصص معانيه صاحبه **صلاح الدين**
الكرام **الكرام**
فاضد في رايح نثر مكر مسهب مطرب عجب رايته كلب في عزة الراهة وقد
قيد الكبر دعامة الدهر اوجسر وهو غمهم انحول راقه فزنت به النوايب وهو عطر طوقه قاي
قال الادييب الفشتالي ان احمد ابو العباس المصنوع بالله الشريف المحيى والى اليمن
اشد يوما قول الابوردي ولولاه حجت اميرش لما حارت الآا السوال
لان الناس ينزومون فيه ولان ثبو الاطراف الوالد فقال لو كان هذا الشعر في قلبي
ولولاه حجت اميرش لما حارت الآا لوال لاس الروم في رايح **نظمه** **نظمه**
اوله المودع حذو حذو **الحمد لله الذي جعل في الدنيا** **الحمد لله الذي جعل في الدنيا**

اهل الفقه في الارض اغصان الفخ ابد الميراث كالحسين ثمرت **عليه السلام الى الخلف** خطيب مصنف الفقه الفصاحم
 موشع موشع اذا كانه مرفعه مابلاغة وصال بطي وام القرر سبال مباعه فطر الما فطسبا قد تدري
 افصح طبيا ام فصح طبيا **مبين الدين** وزرب لانفس الشكر منه احياء والكس حماد
 اعلم ثمرات الكائنات مرارة الناس دمه ليا لعيت البطنة تقودي ترمال لاله الشهر لاله

ارودم قط الدات على بجد الربا وانه ان الطلب
البحري يضاهي الادب فزنته حطت
ربح طامحه ساحة كمال الكبر حطت رصافته ثم ان الحكم للمكرم محمد فودت نهضة له
وقرأت عليه علم الغرض والقوانين ولذني المأمل اذوته وفيها نرس القصيدة ثم غدت في ان القصيدة
وعند ليده انيس بصفاته كيدا الطيف في رجات ورد عذراء الأسر وخرج من قعر ابيدرا

کلمات فصیحہ

ارکست خانه

بسم الله الرحمن الرحيم

بن جبران **مفتوح** المنعم رعيه المنعم رسله الادب شانه الطرب طرازكم ارمم خفته

عز و دیوار و کار اقبال داد در حدیقه و غیرات مسطر است استکای ابوالمواهب

البكري أذنه المهر غرة وجه العنبر من عن الاقاليم فمرة عند العظم سائر ردفه وهو الغنا

[illegible]

ولم يزل يفتنهم حتى اخرجهم من ارضهم
وذلك الميثاق الذي

[illegible][illegible]

نسخه از علی بن ابی طالب
شماره ۱۰۰

تے سلطان فضل اللہ علیہ السلام نے
دینی و دنیوی امور میں

خض العلياني

نظمي الزمعة في المعجزة والاداء على قسط من كل فضاء واللفظ والاداء
 فلكي من اجزاء ذلك **اداء المستيف في وقت** ان اللفظ في الارتفاع من شاطئ طلع والاداء في
 صراط واسع وعلى مسير الزمان بان قاطع واكثر من شروق النور في وقتها من شروق الفجر والاداء
 لكن اذا جرد يكون من اجزاء اللفظ وقد يحفظ في وقت القرب يكون من القربين بعد ولفظ في وقت
 بجوارها فيفتح باللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 عالم في الفجر واللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 بل اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
من اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 شها قاطع في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 الاسرها في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 تركت به دل اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 وعلا في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 بجمها في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 اثبات كذا في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 استعمال في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 اذا رقت في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 الاب في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 الذين في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 والحجرون في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 طاعة في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 لم يلقه في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 المحمد في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 بالسيرة في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 كم في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ
 اللسان في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ في وقتها من اجزاء اللفظ

والعلم بجمه في كل شيء من كنهات المودة والآلاء على الشدة من الرأف فخرج باب الميثم
 قع باب حج الموقنين لانه حصل فيه المشبه وكيف يصنع ما في ابراهيم ابراهيم قد اتموا
 من سبله ايمان الناس اجناس واكثرهم اجناس لا يصح الامر الا بالآباء والآباء والاراء
 لانه والآباء لا قطب لا بد من ذاب من ذاب والبرهان هو الشرا رب متفق اعلم من مفتي
 الوجه ترك برادينه وهو الملاءمة من الغاية تجري فيها وبفضل اقرى كفتن قد يدبر
 الحسن شير كجج واللوا يخرج من المسح الاجاج في شدة الارض البلاء والكواكب زينة السماء شعاع
 الشمس لا يخرج وسراج الحق لا يطفئ العلم درس وتيقن ولا طمس وتيقن اذا افندك الرعا
 لم تقن عكث الرعاوع الدخول في دار السلام فودع دار السلام نقض الصخر من القطن اقول في خبر
 المنين في الارض من وولس منهم طوى وطولس الكواكب من كواكب زينة ودعهم بطلوا زور
 عذرية راء عليه ضياء ان حسن التبار جنس السجاء والتمرايل في حفة الورق حسن
 من اخذ الرابع في باض الورق لتزيد خط الكتب المعززة بكنة الكتب وقع الباق في الباق
 ابراهيم في ولاية بعض الفروع لا فخر في بيع في غياض ومنجيات في باض التي عليك طيرة المشبه
 عليك في كوكب ردا في شيب ردت ابن قريش بجملة لا بجملة والالم لشر اليرار شد بضميمة
 طير الشنا والجان في علة الجان كل قريب لك بيت يرد ان لغير عا قريش وذلك يقول الله
 ارث واذا يقول لك لارث لا يفر في جود المطلق وان كان كاجود المطلق رب طعة من عنة
 اناس فصحة وهي عذرة تله في صفة الحب وجه الله في كل ما انت صانع الا عليك ككلمة
 الفاء في عوفى عليك بالوالم الصقن العكس بالارغام الا حق لا يد لدة اكنة كمال يقع بالورد
 صاحب اكنة هذه مذكرة فمن شاء اكنة المار به سبلا فلو طلب كربة ومسيل وانه اعلم بالصواب
 واليه المرجع والمآب

قصيدة الميت اذ ادب اديب محض الوالها اسم سلفه ويزناب لمطه داره وادعوا له ركن
 وسرعت ثقلها فخطب رشار وتوقع درجته وقدرت الكلام فصيح فاق براتنت ليه تطاولت عليه
 ولله موع لهامه اليه طوفان ولله موع لهامه في الصدر والامر في عوج والصدرة عوج والهي في عوج والامر في عوج
 والبطح عقم والروح نفسم لهنس مستقم لهما حزان والامر في عقم والصدرة عوج والهي في عوج والامر في عوج
 لدر احوادش الا فاق تفرغ لبر صديقه وارب لا فخطا احسان اليه في الامام فانه من فخطا وارب لا فخطا
 سواها لك من كججها ام اس صبتها ام اس شرا ام اس كذا والبطل اذا رجا الله وان رجو الله فخطا

[illegible]

جميع عبد الله بن محمد بن عبد الله بن محمد
واعبدوا وعباد وعبدان وعبدان

[illegible]

٢ لا تصيبن بقول المشركين فهم
ان هدهوا لكم ان شر روافد نوا
قوموا ولا تغفلوا يومنا ينتهوا
عمارتهم غارتهم وغاراتهم
وسموا الرسول له ما دمتهم
جها ولفوزت الارواح ابراه

[illegible]

فلم يتردد في قوله اطعوا الله واطعوا الرسول واولي الامر فانه لم يزل يسنده والرسالة الا
 مراتب الصلح وانه كانت اربعاً سلطاناً كالاجام بلاد وواح وما الشريعة الا روضته زاهية
 الثمار مفتحة الاوراق تجر من تحتها الدنار والسطح متعبه لها باحجر استرحمها من كل جانب بشوكة
 السهم اذا كان طوائف في ارضه وشبهه المتقبح في اول سنة وفرضه ربح مريح لظلمة يقدر
 في روضه جنة وفصله فانه الشمس المشرقة في الكواكب اواره والبحر المبرقعة جداول اللؤلؤ افراسها
 سراويل يهيم به من جوارحه زبه خدمه طيبة الطيبة وكلمة المشرقة بها سائر الاقطار التي لمعدن الذهب
 وجربت ايات الارض المبرورة ومشرق شموس الاقوار المجدية ومظهرات العتبات العلية ومشرق زواجره
 به نوع الاذن في طارده السنة ما من قبر من سر روضه من كنهه وكذلك اول من وضع لسان
 واستقر القوي منه الاذن وكان اول ما قيل له الانسان عقود جوار القبول والاحسان راية
 العظيم المكرم بيدور فيك العتمة وحده ومنه اليك السلة الاعلاء والارباب في حال عيش
 وكلف لا يزدادون حتى يجدوا له في الاستقام عليه من جوار المودة في القوي واجبه ان ياتهم
 لمن قال لاسد ما شئت شي عكسك والجر المحيط ما وحي ساحتك ولا سيما طرد الملهان في راج
 ثابته في كسب كبريى انجبا لى في مغس ثرات العلى ذفر اللام في السلا واللام زهره الشجرة
 العلوية فرع المودة النبوية اذا وجهه اوراقه اوفى له يتجلى في ظلمة كنهه صامته خلافة
 المعجزة رقاب اعدائه ورحمة المظفرة قد صارت اوله كمن الذات والصفات الربكسان
 حسن ابن نبي بن ركيات ائمه الله بنصر لا يابى حديد ولا ينشيد كواكب عقوده كين
 وقدره من ركن ركنه جرسه من نعيم القبول اذ باب الفيا في فرها وكرها وادراكها
 الملهام ومعه مشهور لوق من نعيم الحور وتضم ان بركة الشريف النجاة الصير كحسب النش في جوارحه
 الباهر المستخرج من كرم الفاصر يشغبه بفض الصفاح وسر السلك الراج عليه اماره الامارة
 وخيام الفيا والصدرة لغى الية في ابتداء شبابه ان الشب بظلمة للسود وشدان لقلده
 صامه اماره ملك الينار وما يقبض من السبلان والاقطار على جوارحه عادة لهن وقانون
 من ظلمهم في كلف فاجنبا مراءيه ومراجه واعدادها باساعة واسعاده لانها تخرج صامها
 من يد الاخر وحدها تها من نعيم النور في راس السر في رت الاخرة من موم المحرم ولم يخرج من
 جيران يذوق من عذابي وكنتها بعد اخلص عليه حلاله تاتي وابتها وورقة على وجهه
 ونظرا اليه بنظر الفروا كبر ان كس في العدم والتمهير ونظرا الى الرعايا بين الرعية ويصرونهم الى الله

الان

وغير ذلك المشاكك ويجوز لك المشاكك ويجوز رتبة من جوارحه اطرافه على اعداء ويجوز لك المشاكك
 ليخلفه على ليل تلك البدع حنات وحقها فيها من رايات وتصرف في بند جرده على ليل
 القديم ومنه ذلك المقام فيلحقه بالقيم ومنه في كماله ويطمئنه من غراب اليم وكبر
 الوافدين لاقاة من شرايع الدين ثم ليعلل كل من كبره ما يفسد في الكرم وشق من قته
 بلا لفظه العظيم من ذل تلك الينار اذ في كنهه الاقطار واطمئنه من كنهه في القدر والاهل
 مراتب الكرام والقضاة والكلم دوله الامور والاحيان والوافدين على تلك الينار
 والسكان ان اماره تلك العاهد وما فيها من العاكر وما احاطت به من الصاغر والاكابر وما
 اهل الوظيف والمنصب والكمات والمراتب مفقودة الى الية لست بالطلاب في كنهه
 الانصاف متجنباً ليل الاعتساف فليست في روضه هذا الكتاب من عذبه علم الكتاب
 من كنهه زاده الله شرف وماه جوار وطية المطيعة طيب الشرا وما سائر الاقطار وبقية العود
 الباسمة لدنسا ليلهم السرور من جوارحه وما فيها انا عطينا القوس ما فيها فلم يزل يبيع الاله
 ولم يزل يبيع الاله سدة السهام رايه في اعراض الصرايق في كنهه من كنهه في كنهه
 ما سقطت من كنهه الريا اوتامه وورقة على قنبر الاخصان خطا والكلم والى العبد ادب
 ميكويد بهر اذ في كنهه الريا اوتامه وورقة على قنبر الاخصان خطا والكلم والى العبد ادب
 سقوط اذ ائمت واينف وقدره في كنهه الاقطار وبقية العود
 وشي الالباء هذه النفس الاخرة كل من قته تقرب اليه في كنهه وانتهاء صعوده في كنهه
 بسجن ليلهم ومنه بوم ليلهم ودرهم ليلهم مراد وكذا الان ليلهم ما زيد ولا راء
 فقد هب اليلان وكنت الشياطين وقف الرجا على شفاوف عرين قوم جبين فاجادوا
 اكلهم المصير واليهود وعطس من البصر **سيدون الله** حوزهم وطرفه وبقية العود
خود بوم ليلهم في كنهه الريا اوتامه وورقة على قنبر الاخصان خطا والكلم والى العبد ادب
 عاهره وهر شتي الدر منه دوت وذكور الدر من ريت ومنه من بوم ليلهم رايته ابي العيش في كنهه
 والنم المقيم ان يكون بالدر ولكن الانها ليلهم في كنهه الريا اوتامه وورقة على قنبر الاخصان خطا والكلم والى العبد ادب
 الاذا وورقة الله في المشيم واخر حنات من مضيق المضيق وشد في المهدفة الرشق و
 مكثت عن روضه القضاة في فطنته قدر الرضا ففترت من نظره ورايت الظن في كنهه الريا اوتامه
 دعا تني ليل فاطمك باط واعد عددك من جنبك فاك بغيرك ان كان لك او عليك

نظم على الماضى دأى بكثرة دأى وأدأى كفاً حتى سمع عدواً كان عدو من أخصمه
فقلت لهم وداري دار وداري دار وداري دار فله عتبة والعرف نصب وكل ما هو
حسن ليس لما قرئت به العين غم ومكان من رباب فأنس كلهم أقاربهم فخاب حرقه
الرجاء والغرم كأيبه فاحسن البت ان ساعدت لاهل دار وما جعلت العبر لوصف الاعمال
فقل قول اوس وفوزج ومن الصمد والحمد فوج وكلهم له ليس راذهب ليلته من غير
فعله الله جبر عليه في قبت من نزل السيرة ما جبر ولما دلت حديث السيرة ومنت
عين خطي من سنة الكرى تركت بها من سادنا العلماء والأدباء والرؤساء عصابة
أي عصابة امرئناقة والرجافة والأصالة والأصالة التي هي في أول الدهر
صنع الكرم لما رأت الدهر صيداً والجمع فيها خندق والمباينة منها الكرم والعدل
والذين يسادعون المحررات ويدعوننا دجنا ودهباً ومنت بكت الادب والعدل والعدل
والفاضل الله وان شاق صدرك الرمال ولا يصح لمن الا اذا كانت مصروفه المنة من حال
الاعمال وقمت ليلان الغرم ثانياً والامر من دى واركت للكرم والقضا والقدر من
لما وادى وقلت اذا كان اصغر تراب فكل الامم اقرب وكل البعد بلاد وكلهم
كراة عفا برأى فة دنت بها كثر ناس من دنت به وما شاق القضا واكرضار بها كثر
الكرم من سنة وغراب بحراب باب ودق لا دنت البعوضة من دنت بها كثر ناس من دنت به
فدنت بها لا تيسر حجاب وعجب لا تيسر قلت سلاتي وهو مركب كثر الخاطب والامان يكون
مطرب والطين في المار داب وكثر كرم بلده والغرم لا كرم للوصول لدار المقام فانت فيها العجا
والاشراف ما يقطع من فنية بانه لغوت والاصناف وناقشتم في مدرسة العلوم واستعدت
منهم ما شرف من معة عين الغرم لا تيسر علوم الطبيعة والرياسة وقطع الاظفار المنطقية والحدثة
فقطرت منه كحد وقطت فوري وز وكارة كن تور فكان ممن لا تيسر ودارت معه كثر المذاكرة
فما طلة وعاليت على بن الحيا الى امر الله الحيدى واثارها بلسنة الله ودراسة قيمة وسيفه
ومن شرفت من غير ذلك الزمان واللسان عبد الباقي ربح جمه هطت من بفضله وكثر
جوده عواص ذلك منه وبنه وانما لروم مير وفي قود العزة ارجح وهر وبها من الشراء وكثر منهم
اشهر من الاشياء البيرة واضع عين الزمان الامن التبره عيون المراهمة نظره لم تفتت تلك
الثمة واكملت وتال الزمان تلك امة فقلت **نظم** ان الكرام قصيرة اعادهم مثل الشباب
وادى اللثام تجاوزت اعادهم حد الحساب والقرية علة بالفضل والاشراف معرو الاقطار
بالعين والاطراف ومن علمهم بهد زبدة المحققين وبنتهم من ذرات البراهين فخر ان سعادته من حرم كان

والارض كانت ولست في فخر ولا كبر فستعجب اليك ان في الفاقة تجوز وتسير الى امر الله الحيدى واثارها بلسنة الله ودراسة قيمة وسيفه
قال الرقي **نظم** ان غداة طول الخاش وطول التمدد في العراش وقامت اراك انا انا
سبيلنا فخرنا زناش خذنا اقت الم فخرت فقلت الفاقة قطع الكرم

كانت لآدم ربح الافضل وسنة مطر حال الكمال وسادة المسامير فخرته عطاء السباد
وتزل لجم سادة قوافل البخار والبخار اما خطه فابن مقلته سينة والماضى لانه شتم فاح
ابن دريد بجوده وكثير حصينه اياه فوج المغ ومواسم الضد والكرم جمع له من ذهرة الدنيا
من المال والبنين ماله الله والبقايات الصالحات خيرة منه ربك ثوابا وخيرا الله فاجمع فيه قوة
شكك عالم فكله يشبه العيون فتتاه الم غلبت الرهبة اذله اللين وهم غلب عليهم سنبيلون ففهم
العلوم والاداب رب تيزيخ في انما تات فتدبر وبنيته المعدلة في اسماهم على الكمال
وتزل يومهم سار المعامل المحيضة الزوال ففاجته احشتم براسه ل تامل
سحر التبر منه ولله السعة فادهم في المندل ثانياً ثانياً ولله السعة فادهم في المندل ثانياً ثانياً
وهي صحتة بالروم امان الشباب عبد الكرم من سنان فكل تراضع شمر الكرم ونبي ذب
اهداب الشمس في الدروس فكان لحاق في خطبه مشين عذرا داره وانت الدرع في فخر
التي دنت الذر ايدتي كل مقصد وانت البر لفته كارتبه مشيت اليها في فخر حتى
وكان عظم وغرما لاسنة وكتب مركب المنسوب حسنه ودراسه من شدة ولطمت على ان الله
منشوة مأثرة ومنهم السيد محمد بن بهان الدين الحيدى كان افر وحقه وصنوره وحقه
لما نهضت بالروم من الضد خيرة وافقت عره دار لانه وقضت خيامه وادنت روم
والعلم وصار له الفنون والقضا والمناصب الصليبية ليعلم العلم الاسلام اسعد طبعه ومجده ونشر
والمدارس في جميع وقد القضا من غير ولا في الفخر طرقت اشراف القضاة وليس ليس كثر
المال العام ودولة الامارة الفخار الاشرف وصار من حرا كارة لما تيسر منه الانهار فوجت
صدارة العلماء وقويت قيادة الفضل ليخلف كعبه باسود الحاصل في فخر من حرا كارة
الروم كثر فوجت في فخره فاحقه ادت الى المارة والى كرامة فقلت جماعت
من القضاة ان عدي كابر الدرة عية الخايب نسمة القبايح منودة لخير والقبايح جوة
العيوب تشبه الخيل والذوب اكرضار شاة الاعمال وحت عيون كثر في الغرم ظم
فخير الميرض والغرم قبح الفخر والقول اذ عذر عرابه عند العياط المول صدرة
فوز الزمان والهازل لعداة الاعار والاحسان فلو لم ينف الزمان بالهية لما رقت سفة
على كاليه ريقة الزقوم والفاسم فو ليعين الدهر فخر لا يطق لفرش جنة كثر
الاعاء ذمة عين السواد سلاطه الوقافة في المارة ويطلق ان المرثة مباحة لانه من عارة
اشام من طربس والفضل السبع من لا ولس فيه اجم من الحان وبعده الذم وصر الكرم كثر

نظم
وكثر الجاران امان دارها
على الله عز وجل والى
ولا تفر في داره نكاحها
اكرم رفقاً من غير صاحب
بها الله الضعف في غايه احسن
كلها قراة في الصبي
الغالب

[illegible]

انحصار
مضمره و مضمره المضمره و مضمره المضمره
فصل اول
مضمره و مضمره المضمره و مضمره المضمره
فصل اول
مضمره و مضمره المضمره و مضمره المضمره

[illegible]

والنار والواحدة صنف الاذى واغنى فيها القدر صبر على هذه الى القصة
وكانت وصار منى الاصدق في جميع جهاته ونسبت ان شجرة ذراعيها الخبز والاربع
رجل وحسن وافضل في العصف والوف عذام واصف الشرب والنار الى جهات
وقد غلبت القدر وعود الى حدة التقليل فطقت على التبر
فذكرت فيها العراف كسيت قول الاول لم اجد لذة السلافة في صرير القدر والخبز
ايضا انما الدليل على لذة الناس قد غلبت في امرها وليس القدر في امرها
الامر بغير ردة وتغير قصده ويخرج وقتها ويصان بجمه ويلزم بجمه وتغير اذا
لم يلهه الزمان ساكنها ومن اذا لم يلهه الاكل والشراب فاذا غلبت احوالها تظا
لها في تحفظه واذا غلبت احوال القصة اخرج منها في سبيله ونسب الى الابد وضابطها
ويصنع للاحكام والايامها وورقني اجنوم القضاء الغالب في الخطب الاشد في بركل جانب
الاغرة حصره المرح ولاشدة هذه الزم بركل في حال القصة في طيب فيها فقلته
وتغيرت قدره من الشاغل والى حال امد وان عظم عدو ولا يملك اول آخر والى حال
وبعد كل يوم عد وعقب كل سبب امد وكثير من خطته هذه الحجة الواحدة في هذه
سركها ونظمت في سببها وتغيرت في جانبها والى حالها والى حالها وورقني فيها
به الزمان بغير الاختيار وورقني في جانبها والى حالها والى حالها وورقني فيها
بالفكر السليم الصحيح ولم ارفع منه ولم يخلص منها امد ولم يشارك ان هذا في الآفاق
والا حجة في الآفاق والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء
جئت في جانب من الكرام والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء
واسم ما هذه الاسباب والاحوال والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء
ولقد صدق السيد في قصته في البداية كما جاد الوليد في العالمة حسن ابراهيم بن العباس الكاتب
في التوبة كما ابرع ابن الرومي في الامانة والوجه في كل عمر من جوانب السيد صدوقا
او يحفظ لصاحبه في الغيب حقوق السكينة دائره دار الجوهرة في عشرة من القصة ما كتبت
الرجح في خدمته بمرادهم وادبرت الغرة في حمة نظرا وشرا وكثرت في شرفها لجراد وعلقت
بكر ما قبلت به وورقني في حمة وكثرت في شرفها لجراد وعلقت
لعلك في هذا الزمان السيد نعمت الله في حديث الحد وادرج على بني من الهذلي
في امره في حمة بلوق واليه واليه واليه واليه واليه واليه واليه واليه واليه واليه
والطريق في حمة سر وادركت في الغيب الغيب في الهم والاربع وورقني في حمة
والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء والادعاء
الوارد عادة روية وفي خط السطر في حمة بيزه الى حمة في حمة

اس داس کے مقابلہ میں

الحمد لله الذي
جعلنا من عباده

بصاحته اللطيف وسماحة الانعام وللاسلينا جلالة الانعام ولاذاتنا حرارة الاعداء هذه ايام
عزك مزيج حقيقة على الفوائد قبله على الاكبر يعوض عن سخط العائد ولا يفهم في الجاهل
ولا لا يملك في سبائك كسفت لغت وقدرت العصارا قسر ولما لم يتركها سالك
وتحت ضلوبي ما يزيد على البحر **ولما الى بل الفرج احد بن محمد القنوري بدمشق في وصف النجوم**
والامطار ركبك الطال لبقاء مولاي الشيخ ايام الاله وسبح عليه الهام بمكر المالحا حصه
حضرة فانصرف بها واستر في اقام السعادة بقربها فقدرت الهاء ابرو من فراج القندر
وكلفه الخبير دراستها قد نذفت على الارض من سبائك النجم فاست به الطرق بمزلاق
ونزبت في الشوارع من الغرب مصارب وعنت على صمم من الصقع مراكب فزجت في عزم
المركب ونبت من شدة الزلزلة لمعرب وقدرت على النجم من صغارها ولا شمس وصارت في القدر
كيفية الخواجا لا يلبس على المال فضا فلم ازل استعبد على نصف الزمير والارض كالقناري والبحر
من الآفة والحمل في احوال وارتقت على الارض من النجم كالادغال والشمس في النجوم
من البرق والبرق في السماء ولا يصر والون في الطين ليسا وشالا اسير في النجوم وشالا
واغوص في الخلق في النجوم والارض في النجوم والارض في النجوم والارض في النجوم
تصاكون ظفر المالحا صدى من صوت النجوم والارض في النجوم والارض في النجوم
فانزمت المالحا التي اسالكها كمن في النجوم والارض في النجوم والارض في النجوم
فقطعت في بعض زوايا كالقنطرة الزميرة والنجوم في النجوم والارض في النجوم
الامر الفاضل والخط الفاضل وعانه من البرق والارض في النجوم والارض في النجوم
هرة ونزبت ام زناي ازغني من البيت واخرجت الى الجاهل الاقتصار في مشقة اليوم والوجه
والعت وقابلت فيه بمسيرة الطول والذرة الطول وجملة النجوم وسماحة النجوم
ولمحرر ان موزون من كل شيء في منزل المنزل المعرة والى كل الشهرة والعصر المشيد والفرج
المرد فله ادرى كيف استلذاته هذه المنزل المشرق هذه النجوم ادم من سواهم فانه ما بين
سحقه وارضه الاشتر ولا بين طوله وارضه الاقر سمح الى الفسق جبا والمالك بربا لولا ان
سحقه قاعة او شمع منها فخر فواة واغوص منها في النجوم والارض في النجوم والارض في النجوم
الوجه من صدر الباطن واجد من الرض الماحد واخرج من رذا السيل حطانه من سحره وهدايتله
والوارث في النجوم والوارث في النجوم والوارث في النجوم والوارث في النجوم
قطرة تداحت جوانبه وان غامت السما رسالت مراربه وكما بقدر روكه اوسم بحسب سقفة
وكما يروني بربا اشتد خلف بابه فكان سقفة شمس في نبي كسب اذ غدرت من كرام الله
او ادب بلكا سر اخراوة زانه او غر بتهن من حطب الماوطنة او كفي اصبحت في كبر اولاده
او سبب صاب لهما وكما منع هذه المخ قاعد على جملته لا يصر والارض في النجوم وعالم في الماء

ربك

الشمس

السقفة

ارتقى في الدوائر وانحلت كل ساحة من رتبة عليه ان يسجد والا ان يرفع ان احد **نظمه**
بجوهه تفرقه **فقد ختم امره** ولما لم يتركها سالك ولما لم يتركها سالك
النظم والاستواء لم تترك في هذا الشئ حرفة الادباء لما خلت كل دم من سكره انما
العصر وسماحة الاداء وطلع العذار وبما في القار وسماحة الاحوار وسماحة الاشجار
وذاكرة الاجار فان لصنع العر في مشقة الادوات الطيبة من هذه البله الخفية واهل
الفرح في هذا المكان مع طيل الامكان مما لست لمصنعا بروجع ولا هوادها طلوع كن مع الوقت
لا تصنع زنا ان مضى اليه رجوع وكله بجهالة حيث نزلت اعترتني الخطوب وانما لست
فريد المصنوع ومولاي الشيخ ادام الله تيمده ولما القصد في صفا غرقت في المثلث على كل صفة
والتمتع المكل رذيلة فانه عيشه كالصبي في عين المنيعة بكالاية الشيد في عين السقيم
بملك الموت في عين الكفر وقد ختم عمره بكيار والامر بالرسم عليه ومطالبة بانه لدهم فانه
يقدره على يقينه كانه في حجره او يسم في حجره فكلما اوسى بصحة او يبرط بصحة
وارجو ان ابقي شرم سرقته بعفقه ويكف من عادية وبالعفة منه ورحمة **ولما الى بل الفرج**
بن محمد بن ابي الرئيس من الكوفة وكا بدمشق في وصف شجاة الاله **ولما الى بل الفرج**
كنا بدمشق الميرة رطل الله بانه شوق الصادى الى الماء وقد ارمقه غلته والعبد الماشق
وقد اعلقت غلته والمجر الى الوصل وقد اقصته حرارة البحر والغيرة الماخضر وقد اودته حرارة
العقروا لاهم الى عود الشباب وقد ختمت اياه والمجود الى سعة الدهر وقد اقصته سهايه
ولما اقصت المجر الى سعة البطلقة ولم افزع الى البقية ولم اصد الى امي الا عين جالته وسماحة
ولم يتركه والى الا عين عادية وذاكرته ولم يتركه الا ايام شملت غايته وراحته ولم يتركه
الدهم الا زوايا الا عين مته وسماحة ولم يتركه الدولة الا تحت الكافة ولم يتركه الا
بعض اوصافه ولم يتركه سبل الا عين جيرة ولم يتركه بواجبه وجره ام كيف لا اعلم الا عين
اشرفت على صفات اخوانه انما لاهم وان غربت لم تغرب على الكار فواضيله وان قدوت اقائه
جوده ليكره خطبا وان غربت لم يصب على اجتهاد غايبا وان لست نازله من غيابة وان لست
بكره غرضه افاك فزعا من هذه اوصافه واهل وقبيل من سقا عسب وود نذرا وعلا
ولا سلبت حسن من سكرت وشيلا من سكرت الشمول ورفعت من حيا في المروج والسهول
ولما لست الى كم سعادة من عفة والمواهب ليه متزايدة متضاغفة والفرح في غايته
او كادت على اياه ناهية ولما تيسر الى الفتح ادام الله رحمة يذكروا ان كمال من الغبطة وجمالهم
في استصلاح وقت تقربهم من عا السفر واخيرا رطل الله من عا بواجر العور وما جوتي الضرورة

وسا عوا عا او انا في صف
وما ورتق

وحاله فمما رقدته وصورة ومما بينته واجب ما عرفت في هذه السورة مما دل على رجا
 وغريب مما تته ما سألنا نطق يقول رجا لولا يركب عن سقر العز الا صيد انما تفت فخر عليه
 الطير لم انقلب على العيب في الشوق لا ينجو فراه ولم اصبح غضا للزناح لا يوسى سهامه و
 لم انظر على انفس يوتر عضة في السحر الصلح ولم اتفرق غنياب ومن حبة الكبد وهر يقول له
 لولا كثره علا لك وشجرك وازمانك على سرك وزر قفلك اذ كنت باض يا ويا وسيلك
 فينا لا تكسر عن الشغل في الماديت الملبط الكلة ليلد ونهارا ولما قلت خطا منه رواحا
 واتكارا وكلفت بتقوى منزلة الطلب ولما سق ايمان لير الى النعب وانما ساع
 فيها ما لم تة وما نالها من المصمة وقام لها ما كاذب ولا عيها كعب ولا انتما لها
 ولا عيما فيا ولا يلاهم على الجاى عن كلفى القدر المزلع يتعصن كبحه واورا من ولام
 عن اقصى عن منى الدهر المذون بالثبات وهر من عيش كريم يكون له صافي اوس عدلا
 فورا قصب لم ساعدا والدين اكثر اهوم واكليس فيها محمود والمارع على اوقه لم يجر عا
 يناله المقصر ولا يركب في المراماة يدرك ما يدركه الحق المستصر وما الله بغرور ان يسيه
 عابد بقادر مولى الشريف الكليل ويحيده من حضرة الشهاب الله هذه الباقية فلهذا كانت تعلم
 ساقه وخشعة صعبة لم اركب ليرم الا بعد فوره واستغفر ثم اسر طواف الا على شفره لم
 الاشيا بين الحسن ولم احط على لية الا في مشاير حسن شيت في المائل ترك القناد ودينه
 دنق السداد وما الطريق للهدى وما ناي البغال والبقر كانا في السباد وانا مصحدا
 شتيت في الارض وانا صوبا ويزرق طوفان لرح والموم طاروا وقصر منج على النقع غارا
 فمر اركب واما على خطر عظيم وآرة ارجل في غرط صراط غير مستقيم المان لفقدت كسنا على
 كانت اتيت به ودفنه واورع ما عودته ساني وآنها من جد صنفه الاصلح الى هذه التبرار باذنه رب
 والكتاب ما قد خفي من خفي وفوق وكتب هذه الاعرف وانا على دنار رجله واطل من حضرة لير
 الاصال وايرك اذ اقلت عن السفر والطلع لود كنية متضمن ذكر ايامه ووايه اسره والله
 ولما لي في الفرج احسن محمد السودي عند خروجه الى بغداد يتضمن مدح وصف
 مشقة سفره ودرته بعض اصحابه كذا في الاصل الله تعالى وروى الشيخ طهارة يوم الاثنين ساعه وصولها
 والصف قرب فراشه وحرقة بشره اعلاه والسموم قيرك البنت شيئا والقلادة جميعا
 اودت حرقة نارا واحطت القصب اوارا وعطبله الحرا وسجرت خضى المعزا وشارت الله
 من اذاجها نازحه واخرجت الظبا من كسبها جارية وكفت الوقيل فلذير اثر المار والمكة
 كمن دب فلذير الا بالمشق ولا صيل من احتدام الجحيم والمسير من السيرة
 مخلص

六.

<http://fb.com/ranajabirabbas>

کتابخانه
مجلس
تفصیل ادب
اصل و نسب

[illegible]

الم ان يبره انه قاله عراقي من حكاية هذه السورة وصعوبتها وسهولتها رحمه الله
 اخذته وفقا لمتها كتب الى ابي الفاسم بن الكندي من دمشق يعزى في كتابه لا اعتد
 بوجه من قصود الروض كتاب مولانا ادم السجدة ٣١ من كتابه الفقه كان اليه في هجرته

<http://fb.com/ranajabirabbas>

الفضة موصولة بغيره وسكنها مدياق ذات بهمة فقامت فحدث الريح مطورا والمشتري
 على القوطس مشورا وراجع الوش مفروشه وغايب الصبر منقوش والارض قرا سفرو
 الاثر المديك والسحر شيب بالحروف المجهمة وتبينت اثارها فخبثتها طرا الوصايف
 وطلوع الشربة التنت بان تذب في الوارض الصقيل وسعد في الكدود الاسيلة او اوانر
 البدر في قلب الصباح او اوار النور في قلب الوجه البصيح فاحكه غرا الحيل مستاسبه
 واخماس متحوله واقام مثاقمه وفضل مقدرة ومطوكمه والفلك مشوكة ومطاطها
 مقبولة ماخذ ما سهل ومتنابا عذب فلو سبك خلقت عذرا ولو صورت لصارت عذرا
 وجولا ولو طيت بها الشرا لتقتضيه العين ولو وصف بها المولود لفتها العين على العين ولو
 افترشت في الارض لما احبب منها ارض بله انه معترف بان منه في الارض ما طان احكام
 انعم عند ابن من الوشم في المعاصم **كتب الى ابى الفضل عيسى بن سلام بن الوصل بن مشر**
وكانت قايما القواد **كتب الى ابى الفضل عيسى بن سلام بن الوصل بن مشر**
 من مشر مع دكمه عن جلاله اوجدها فيها فطنت طومرج وسماوة اناي بها من انه هر كل مخرج وقدمه
 من كاسها في سرور فوج وهذه كلها تحت الرولة الغرا ابره وركه اياها المشرقة انضه واحله
 على جميع اللهه والصلوة على سيد خلقه محمد والاهل بيته فرائه فاعني التهريب اذا استمد من
 علم الجرا انا ولا على السار عرا اذا استغنى بالبدن الطاهر ما به جنات انا بها مقر عليها
 واليه مود ولا ما انا مرصد **نظم** فترت فليغدر وخرش قليم فليس على مرسق
 الفضل مشيت رايه الا اواب قد كسدت سوقي وانتعت خروقي قديم المير وذي الناق
 المبرر وفيه لا ابعده من شرة ليم لمير ماسن اياه ويكفر غرايب الله وفيه الزمونه
 ان انشيت كيا المرح فيه صورة اكال وشكوا الما تخاف على مده رحيل الجلال لا سيما وانا قد قطعت
 نفسي عن المير في الكفاية فمردر واجمعت عن ان تحت نظم اوثر وبعد بهه باريا فقتة متعبها
 وسيت استعمل حلوها وعذرها وهذه منة عتيقة الاوان عليها وحرف اللهه والزمه المشغول
 بها ذكوة الاستعمال عليها لينقا ذلك تيب صعب الكلام وايهه وليتاس عنه فاره وحيشه
 وسلفه ثورده ومنظم قدده وتبار المانع فيخرج براج درك وتزاج الانط
 فينقى غرايب فقا وانا الان كيت لا اكتب رقة الا في كفاية دهر ولا انظر في الاثام اعقبه
 ولا ارفق قيا الا دناءة فترت فترش ولا انش عرا الا اذ لمير فترت فترش رجوة الاخوان قد
 اسدت فريخ بهر صقالها واستجالتهم على العبد اعالت فلتنة عرا لاعتد لها ومع هذه الكايب
 اعيت لنته ائمة لومها وعقيدته قوما ومنيع العبي عن تهنيتها وتصفيتها والقاسمينا
 وصفيها وسلمتها المولى الشم اوام الله نعمته في احدها الما كنهه بكلمة درج كانه ووصفها
 بعض ما وصف به طبع رسله وادامه وحمله الامر وتقصيله في مولاى وسيد الاعتماد دينا لها

العه

دعني مرصعها وعلفها لعل المسح سلمه باليه وشربها لفظه لكت مستار تسليها الموملا
 قاي القواد ادام الله قدرته لينعم على عبده برضاها في الموقف الشريف وتحقق خطي فيها وعدنه من
 اصطفاه ليبره في الناس املة ومثالا وكينيه فيهم غرا واجلاد **كتب الى بعض الوصايف ثاني**
غلام ابن كنه **كتب الى ابى الفضل عيسى بن سلام بن الوصل بن مشر**
 من كنه في الامور لم يك فهو غير معدور واذا عرف اخلق ابره في الزمان وغدرهم لوم
 وكبرهم ثم وثق بهم فقد عرض عوفته للفتك الجاهل وبلغ اكنى بالباطل واستس بناءه الماء
 وتعلق بالباي بباي بالهواء انا انما القدر وقد تركت الكذر ولا استكره القضاء وقصيت
 للبلاد ومن حمة المرء ان لا يقدّم على شرب السم وهو يعرف غايته ويرغب في حمار الاله وهو
 يعلم عاقبة دياول علم الكواكب وهو مقلد وطلب ارض الغر وهو مجتهد وطلب الممل فادوا
 لم كيد وجده عليه ويروم المتعذر فثبت ظا اذ لم يصدا اليه ولغير لقد رايت في اتياع
 ذلك العبد المذول وانا لم يقرب من سدادا واجلت فكلوا لم يقرب من شدا وقد رتب فيه فقيرا جرحه
 سالة الفريق وكسب جرحه من سواد الطريق لا غرا رايته ككبر وهو في ذهاب عمار وبني فاجل
 وجرمان وصاحبه بتيه ونذله ويذمّه في كل دهر ويستعمله فرب لم دهره ووقته له ما تعرضه
 اذا انظر لفته حسن خدمه وشفته وظهر من انا لك في الكنة ما وثقت به اثم لفته وظفت لفته
 الكنة اصنع هذا العدم اجوا دونا وتلف في اصطناعه فخر او حجب دلم ادر ان الظاهر في
 السواب من شرايا وبيع عايبه منه سبابا والهداوا ما جادى شارب والرجا يا عبي صاحبه وقدر
 ينطى البصر والى شرايا الذين قللوا الدهر في عذره باجره فليته طبع ترزق فراه في المحتدر وغرا البذر
 ومن الفرج ثم على عذره عليه استنادي في الكرايبه اليه ترصد فيض من المله وسيد الاستنار
 والفرار وما رعا عني وسد من الاقبال وبني نظره خرا وعطفا ونظره في بلادها وحفا وبني
 صيانة لانهمة ونظره في عتق حياته فليته من زامره والهداوا اباب كره ركب جهنما لانا
 قيه للاواب وكنت اعدده عده عند يوم الشدايد لوجار الرخ لتركه متعقرا لعل ولولته
 اكبال لما حسن ليلا لوكال يجيب رسة عند كنهه ويهدا لارض بارقه وجمع جميع جمعة عايبته
 والاعوام كانه مرصع من ورق وشاب طوف وعاش بها عوفته لماسع فها جرحه الا ان شربته
 والقاذورة في الحية وانا بها مله ابي روض والعراق وكل بها فخذ كمال ذاهب المال
 وبيع مولا سله له الى اكبال سعالي ويشرب على حلق الاوار وركب في البلاد الغرة والعلل
 فترت النار وقد كانت مولاى لاسله الكرس ادام الله كينيه في الباب بشرح اكال وعرفت اني

ذلك الا ان المحال ونشفت الحركه لحيث انما هو متغير سالف وانما هو ثابت في نفسه والطلبه
والقبض عليه ولو انما هو متغير سالف وانما هو ثابت في نفسه والطلبه
وكانت باسجد اوام العزك بعد الصلوات في اليه في انحاء اثر الغلام حيث ما سمعت لغيره
ووجدت له اثرا وتبايع في الشبان منه التفتك بين واستمر على غلبه ولا احتياط في هذا الامر
لقد حزن البشريه في هرب ونجوا ويقف على القضية فيقلت وليست وليا لغيره بل ما منك
يكون في هذا الامر فانه اذا حبه واعد الانفاس عليه انما الله **ومن اصبغ** الذي قد خرج
المسلي ويستسلم به بعد ان كان خشي وضارت بهاب الاحمال على مقبله وطوارق المحن على
معرضه واواب الصلوة في هذه المنه والواب المنه على سابقه مستجده **وله** ولم ازل
اقول بل انما هو المتغير سالف وانما هو ثابت في نفسه والطلبه
لاستبطن ما في ضميرهم وانما في كماله في غايه وانما في حجبوا الما في حقوا
وقدوا وطوارق محروا ووقدوا وقد نبت عليهم البلاد وقدوا وقد نبت لهم الفراعين
فصرعهم التمه ورعوا اثر الاكله **والاصح** الامر الى خرج باسبه على انما هو
واربها في المراتب لا يملك اوم في حباله وتشرقي من كماله على الابلت التي انصارت
نحوها سودا واجبالا فلهذه حيزه الجمل والمكده قلة اكيد وحفظوا الما في غايه
ويستقصوا على الطمان على املهم **والاصح** انما اذا تمت است فرجهم واذا اذنت
كبرت عن شقا لهم اذا لوغت فانا الزلازل يهدوا واذا خولت فالحرب المزلزل والذات
فصارم لا تقوى مضارب واذا احدثت فجل لا ترام من كبله ومراقبه ثم اخذوا في مله
مرة وموجبه اخر وكل واحد منهم يظهر على ما سبق منه ندماء وثبت على القديم في غايه
والاصح وقد خفيت من كبله الظاهر او طارر وتجرى امور بها على حجب اختياره ولله
على جرم الاعداء اثر استفسار وانتهيت في كل ما حوته وجريته في الما في غايه
الاصح واجتهد في الما في غايه الرد على من هو لا يحيط به ولا يستجمع ولا ينتج
واللوازم شرع والكرم موضع والكرم مخرج **والاصح** في الما في غايه الما في غايه
والقرع على الا اجتماع مع فواحد الما في غايه **الاصح** اجازته الترتيب للنفس راحة والطلبه
سلوة **قال في كتاب** الاما اجزاء مولا ادم الله كليله نكره غلبه وقهره على كبر كبرته
عليها سلاوة واستفاده سدا وارشاد سكونا وسكونا وتخطا وتخطا وتخطا
واخذه واشرته الما في غايه غايه واعماه في صبيغ غايه وفارق غايه واخطا غايه
المطبقة الاما في غايه الاضداد في غايه الاضداد الما في غايه الاضداد الما في غايه
جلد من سكونه واحترق به ووطنه وكودق ذلك الذي بالصواب ولم تفرغ غايه الشبان لكان

الزمه من مشه منفرقة والصق كبرته من جديقة والما في غايه الما في غايه
وطارة انزاده انما هو متغير سالف وانما هو ثابت في نفسه والطلبه
يكنان للمرسلين والفقره لغيره والامر لغيره له كبره وكبره وحفظوا الما في غايه
لا كبرهم من غايه فلهذه حيزه الجمل والمكده قلة اكيد وحفظوا الما في غايه
الصنابع ويابح مولا باليخير المطامع وسيد يعلم الما في غايه الفقه في غايه الما في غايه
الوفر وفيقت امثال الاجته وركبت احوال الصغته وعوفت من احوالهم ما لو صغته منه
ما صغته الما في غايه وذكرته منه بغير السنة اكملها ووشوا عن وصفه وذكره
وحملت كل ما في غايه العرب الما في غايه الوابر وكلما كان في الجسم من الطرف والزوار قلدوا نظم
فيها سادهم ومقابهم وفي زيم ونصا بهم كلفت في لون بعض ما في غايه مقتصر ووجن جرمه
حيزه احدهم **ايضا من مقالاته** التي لا يخرجه الما في غايه واحدا ولا يخرجه الما في غايه
الايمها واحدا ولا يخرجه الما في غايه الاحدا في الما في غايه الاحدا في الما في غايه
انما انما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه
وكيف ما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه
الاقبال على غايه ولا غلبت منه الما في غايه الما في غايه الما في غايه
المليين بالامارة ومطلب الكنايب والوادة مائا واستغنا فاب وهو الما في غايه
عقاب الامير الما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه
الايش عوب وعقبه في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه
وياتم ويظلم من جرمه الما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه
مما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه
ومررت في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه
بالخلق الما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه
الا بطر الما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه
لا تسك الا جرمه الما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه
اسود وبما لم يبول عليه الما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه
مما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه
في مضارب وكمب لسيادة وهو عا على سدا ويؤيد الاشارة وهو عا على سدا
طريق كرامها ومناها مستصعب لجهد الارتقاء في غايه الما في غايه
في الما في غايه الما في غايه الما في غايه الما في غايه

هذا هو الكتاب
الذي كتبه
ابن الجوزي
في سنة
الجمادى الاولى
سنة
الفرج سنة
الفرج سنة
الفرج سنة

لا يخطر ببالها ولا يدور في خاطرها ولا يخطر في بالها ولا يدور في خاطرها ولا يخطر في بالها ولا يدور في خاطرها
والشباب المعلقة والقلب المعلقة اذ كانت طروقه من الطرف فباله وعرف من العرف فباله في الانعام
لغة الكلام والانس من الخواص واختلطت بيوتهم النساء بالرجال ولجأت لقلبها لانس من انفسهم
بها في قامة الكفاة لم لو بها المشيب انقضاء ولا اخفاضا واخلاق ردة الربيع لو بها لحياتها
ونفس خست القلب على مجتمها ومولاتها فلا لغة ياله ولا لغة رطب والاموال المحسرة
والاحمال البس والافئدة من الكفاة الزوا والاصنام اقر من صلاته العذر والقضا والافئدة
خفية ولا ناره يمينه ولا نغمة عزابته ولا عود غير محبته وقلة سيرة غلله واكسبا
كلدم العذر من العذر والانس والانس ان يكون عدوه فيرطلا بهما ولا اقر من محبته لبرها
انما سعيته موسى بن الحبيب الى وقربه اليه بذكر القبع له وقته في الاغوار القصر وشبه
بالقيمة والاكاذيب فمؤنة والبيع العقول على استماعها مصروفة وهو على برر شدة الحيف
فمن الكلف كثر التفت فليد المظرف قد غل في قلة شدة القبة وكل ذلك على حيلة مدعى
لغة فهو يعقل المسفاس يريد ان يبقى الايركاس في السهم الدخاف ولغة ان يتعلم
بالخفاف لينسب بالحكمة المقدسة الحق المعقولة والاصناف وان الى الله المهارشة والمناش
والمحشة المحشة المتحشة فليصبر على الكدوم وكرا الدارم ونش الضارم والبلاد
المتراكم والموج المتكلم ومنه في الصورم فوالد في بيده ما رزق فقط قرن الاكسرت
قرنه وقوع من يديهم لا نأقولا خفية الابو من قبله وسدت عليه طرق محرمه
ولا فاضح احد ولا كان من قبله قوم عايد الاكسنة على كونه ويطحه هذا فاضح الكفاة الذين
وردوا الدنيا ببرها وشبه الكوسا لظوا وسعوا المالموت الزوم سينا جبريطا طعم
الحكام في افواههم اريا والافئدة الذين استحقوا الاقران فلم يحلهم امر بخوف واستقامتهم
ولوا جمع على واحد منهم لوف والاصحاب العقول الضعيفة القيمة والاصول السيئة القيمة
الكل الذين لا ثبت فوا في مواقف الرجال اثمهم والبلد الذين بالقرب في ذمهم الاملاهم
فيهم فراجي اقصي من منافقتهم وصفحي اغدا قدس يقفهم وبنا لار فيها من
ان يحولهم ونقصهم وسها من انفسهم من ان تصيبهم بعضهم ولا في اشق عليها من ان يحولهم
بذكرهم ولهم واندي اجلها من جربها بوصف من زيمهم وانما اسلم عليهم ساقا يشبههم في اجلها
ويقوتهم تحفا وجهل ليقتض حقوق ليهم المسربة بضرطه ويؤدي قروض اقصاهم المسربة بضرطه
فيحسبهم تقينها مصرة خراط ويعونهم يمينها كلف ربا وصفوفهم لقرنها اخفى نفس وروحهم
يكرها اوله قيس اقرت مصفا على القلب لاكن تحبته جهل رحيما على القلب هيب

مكرر

مسئلة لا بد لها جواب لم اثبت الامر سلت عليك قصرت في جواب السلام واذنيت
الاسلام زويت بين حبيبتك فدا السلام اظن ان اياك الما اناس لطرف اذنيك زينة من كبرك
ام انا ركن الما ابر القصد بجانك بشارتك بعد من قبك ام اذا قطعت لداخلك عليك برك
صدره انظرت بهارة ام اذا انتمرت له الفاكيت بها بظرفا ولم اذا جرى ذكر كرم بين
بيدك مرققة غرقة مرقق الوصي باليقيم واذا رايته من العبد كركت كركت كركت كركت
جوف كليم واذا اجتمعت به ابرقت من غير ان كانك او بها بك واذا عابك حركت عليه
عظمتك وكليسا ابرك هذا الذي تغلعه فدا الما بين هذه حماقات لم يرجع الحكاية
وعقل وتراكت من لا يكون من غير جبر وسطر من لم يسر كرا ما كره ايه رخصا واخفا لم ر
في اهر من كرا ولا شرفا من بلعني اناك تدر يقية ضقة مضللك وترحفت الي
في دمي ولوا انفتت جميع مالك ونفع في وقوع غير راف ونظر على حجة جبر واث
زخم الفزدق ان سيقدر رباب البشطل سلالة يارب ادر سيقدر فحين تقع وبالكعب
ترلع وتعلم اني افداك نقا ذنبه واي تم زينة ان تشر به واي اية شجرة من جارية
سيفت فقصيه من قرايه اناقة وانما الله را حون ان في انا فاما باول من قرق جهل وراود وقه
قد امر المؤمنين اسد صلوات الله عليه وآله كلب مراد ويستشهد به الشهد اعلمه السلام على عبيده
ابن زياد وافني ففلا والائمة وسادات الائمة في كل شعب وراود ولما فهم اسوة ان قلت لكم
سيفك لا تقرب ولا تقرب لبعث الله القدر طال ما اعدا فيه على جدي عاود وعلى ملك وشالوك
اذا رايتم اسي كبر على رقة لم تطعموا من سبعة غصفا واذا البصر تم على مطروقا في قبة لم يطعوا
ان يحطوا امامه لونا لخصيت شيبك بختا ما في نورة برينة ولست بها ما ريس نكر
اياك بركته ولكن من سجد اسدك الذي منى وامين العذر فيا تقدر يا هذا لعلنا المحدثين
قرة واحدة المقدسة ان ينق من اموالك فراجا او كند في الطريق لتستلوت ربي ولا ترحفت
فان قية لا يكسر ولا في دمي فان ادمش لا تظفر ولا تحرق في باله اول فانه ضعيف البطن
لا يستطيع سمر اخر حو ولا تقرب براكه وراعاك للسليل على وجهك خوفا ولا سيما الكوة
فلا يوجب المروءة يستصان في ظلي واذ في ثعلب شربك فقلد الما سرعي وان قضائه قاله
عائيك يكون اقصى وعمرى واكون فر شهيد او الدرة والقطايف ففرق ايجله صبراء في قراكم
ورضى بديار الياهم وقد ازلت اليك صاحبك فلانا ليحجبك من ظلكمك وقوتك من صاحبك
ويد لك على كارة ترج فيها السلام وترصدك الما طريقة لا في فيها الضللك والهدى فاقبت
كلدم ولهم وتركت مذهب البويج فقه قباية في غصيت غر خلك وان جرت على اعوة من اخلك

تغيره

<http://fb.com/ranajabirabbas>

تاج الملوک و ملوک التاج

القنيط

[illegible]

v وَاللَّحْ

٥٠
 وقليلة من خلق الادم عليه
 واخذوا من حديد
 وبعثوا الى
 وبعثوا الى

26

[illegible]

در این کتاب
قصه و شرح
شعر و حکایت
در جهان
آغاز و مع
در این کتاب

[illegible]

حل الحديث بن همام قال قلت لشيخنا رحمه الله تعالى ونظمت في العجايب بان افنيت
الادب وانضى اليه ركاب الطلب لا علمونه بما يكون في ذنبه بين الامم وزينة
عند الامم وكنت لفرط اليأس باقتناسه والطمع في بعض ما سبه ابا جث كل من
جل وقل واستحق الاول والاعلى واسأل الله واسأل الله واسأل الله فلاحلتك حلوان قد كنت
الاخوان وسبرت الاوزان وخبرت ما شئت وزان اقبى بها ابد السرح وحت
تقلبت في قوابل لانتاب وعطفت في اساليب الاكتساب فذكرني نادرة انه قال
سانان وتغيرت مرة من قبل عشان وسير وطور في شعاع الشعراء وليس سنان
كبر الكبراء بيدته مع لون حاله وبين حاله يحل برأه ورواؤه وملاذاته
رواؤه وبلاغة رايته وبديهة مطروحة وآداب بارعة وقدم اعلام العلوم
فادحة فكان لحاسر الاله نكس على علالة ولسع رواه فضي الى رؤيته

و ایضا ای که در این کتاب
برای اخذ مال و کسب مال است
و ایضا ای که در این کتاب
برای اخذ مال و کسب مال است

رسالة

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

از آنست که در کلام حق از او پیدا
 می شود

نفعی

كنهه والسمع في الصنع مملوك الكا كان المخرج على الرشد اوجده فخرجت فحتم الله جركا السهر فاجاب
 ليك وخفيه السقام ولفنا كانا نجر او عقد جوسه اوسجته او مسلم العبد التما كان نقض النجوم شته
 تيره الريح فخرج العضا كانا لمجس تور رفت اوموج جركا او شراخ القلده كانا الرعد زير رضعم
 قدفقه لثبال او صرت رجي كانا البرق حتم لا يدوره في يده كيفيا كانا وجه البيط شقة
 لا يطور ولاله افعها كان نوبك زهره فم قبحر فخره باذرع كطلا لا تفرق فقه بمنزل
 الا اقصى للمركبة والوك ولا رانه قط الاراكب في طبس المجد وكصلا والحد لا يرضى الهوان جها
 ليس ولاله لكل الفقه والعقد في هذا الال آفة وبرما لقد اسد الكا وفه الفهم ففد لانه
 يريد ان ترانام ما يرى والناس فخر ما ظفر شيم باقده الران فخره و هذه من وجودته
 ورث شخص حسن في الخلق وهوره شرجي في الخلق والده صراف له تيرف يروج في الفقه والاروف
 فخرهم الال حيث الرغبه وتقط الطير لقصده مضى الصبايان منه الوطيه بهار تيرها الخبا
 معاد معي ذكر ايام الصبا وبعد شجر عند بهته الصبا مضى طراذله الصعب ما اعظم الموت عجز اب
 صبرك الصبر والافان فان هذا اخي الزمان شي بالاله كم لضعف فخره وهاذا صدر المبدل لطفه
 هذا زمان الشغ والافان مضى زمان الجود والار مضى زمان الجود والار قري بلون ربنا في ادينا
 لكنهم لا يبلون العلي ان الكمال صعبه المراق فخره ربنا الازواج في الرأية فطلب المبر تفرع الجهر
 لم يكد يترتب الهياج المرقع في الامور الكس الفخر لابد للقدور ان يكونا تيرت الاخوان واتخذ الرزق
 فله صديق غير صفة البدل في ذلك الحزن تيرت فاعظم سرور اتركه عنا ما لم وقت معف فاجب
 فان كنتم تيرت بلون فطلب كل نعم فلا فناء ولا عيش فلا الفناء عليك يا الله يا ربنا فاجبها قبلها

البرهان

ع كاشته غده قنار
ع الموت لكان الموصد
ع لا تفتن والكسب
ع كمال راغوز غاصب

في الامساك

[illegible]

وَلَمَّا دَبَّ عَارِضُهُ رُغِبَ عَنْ مَعَارِضِهِ وَلَمَّا دَبَّ بَدْرُ رَوَادِهِ لَيْسَ بَعْدَ تَمَرَادِهِ قَعْلَقَتْ بِأَهْلِهِ
بِحِصَابِ أَدَابِهِ وَانْثَبَتْ فِي مَصَافِيهِ لِقَابِ صِفَائِهِ فَكَلَّمَ بِهَاجِلِهِ هَوَاهُ وَانْثَبَتْ
رَمَائِي طَلْقَ الْوَجْهَ مَلْفَحَ الصَّبَا أَدَّى قُرْبَهُ مَقْبَلَهُ عَيْنُهُ وَدَوَّيْتُهُ بِأَوْبَاقِهِ إِلَى حَلَا
فَلَمَّا عَلَا ذَلِكَ نَزْهَهُ يَشْتَبِي لِي كُلَّ يَوْمٍ زَهْرَهُ وَيَكْدُرُ عَنْ قَلْبِهِ شَهْرَهُ إِلَى الْآنَ
جَدَّكَ كَيْدَ الْأَمَلِاقِ كَأَنَّ الْعِرَاقَ نَائِمٌ كَيْدُ الْهَيُودِ وَتَقَرُّ لَوْدُكَ كَأَنَّ عِرَاقَ وَأَعْرَافَهُ عَدَمُ
الْعِرَاقِ مَطْلُوقِ الْعِرَاقِ وَنَحْوُ كَرْدِ عَمْرِاقِ وَأَوْدُ خَوَانِاتِ وَهَلْ كُنْتَ خَلْدُ شَرِّ مَرِاقِ وَقَطَنَةُ
مَعَاوِدِ الْأَوْدِاقِ إِلَى مَعَاوِدِ الْأَوْدِاقِ أَمْرٌ أَهْلُهُ أَمْرٌ قَدَرُ وَتَرْفَعُ بِهَرَبِهَا رَوَابِ وَهَلْ كُنْتَ
وَنَقَطَ فِي سِلَابِ الرِّفَاقِ حَقُوقَ دَائِرِ الْأَخْفَاقِ جَمْعُ كَرْدِ الْبَزْدِ وَبِرِيقِ رَفَاقِ تَحْرُكُ عِلْمِهَا
فَشَحْدَ لِلْوَحْلَةِ عِرَاقُ عَزَمَتِهِ وَطَعَنَ كَيْفَادَ الْعُلُوبِ بِأَذْمَتِهِ بَسْ تَزِيدُ كَرْدُ لَوْدِ رَفَاقِ وَتَمَرِيدُ
خُذُوا وَرَعْلَتُ كَرْدُ وَكَيْدُهُ دِهَارُ بَزْمُ خُودُ فَمَا أَفْنَى مَنْ لَا يَتْبَعُ بَعْدَهُ وَلَا سَاقِي

بسم الله الرحمن الرحيم



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

٢٩٩

jabir.abbas@yahoo.com

Handwritten notes in Arabic script, including the word "بسم الله" (Bismillah) and other illegible text.

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a page from a book. The text is written in a cursive style and is partially obscured by a large, dark, irregular stain or mark in the center. The visible text includes phrases such as "بسم الله الرحمن الرحيم" (In the name of Allah, the Most Gracious, the Most Merciful) and "الحمد لله" (Praise be to Allah). The page is numbered "1" in the bottom right corner.